

تشیل است و همچنین در اسما که ذکر آن بیاید در حدیث دیگر از روایت صحیح بخاری است در حدیث صحیح بخاری
 که آنرا در روایتی اخراج اسم آنرا و خداست که اسما را ملک الاطلاق است و در روایتی این زیاد آمده که فرمود لا اطلاق الا لشر
 و سقیان گفته مثل شایسته یعنی معنی ملک الاطلاق شایسته است بخاری است و معنی آنکه دلیل و خفا معنی
 نفس آید و اخراج نیز قریب باین معنی است در روایت بخاری است و مسلم است و در روایت ترمذی است و ابو داؤد و نیز مشایخ
 آمده و زیاد کرده بعد از عند الله یوم القیامت و در روایتی از مسلم آمده که معنوی ترین و غیبی ترین مردم نزد
 خداست یعنی روز قیامت مردی است که نام کرده خود را ملک الاطلاق الا الله و میفرمود و علامان را و غیر علامان را و
 این اسما اغلب نام قلامان است باشد بدین جهت فرمود و علامان را یار و یراح و در روایتی از ترمذی است
 مذکور است یسبح و ازینجا معلوم شود که مراد مخصوص این اسما نیست و بلکه ظاهر بعد از آن اشارت کرد آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بوجه آن و فرمود چه گویند اطلاق یار یار یا قلامان آنجا است و چون حاضر نباشد جواب باید گفت که این اطلاق
 یار یار یا قلامان بخانیست و این سخن بخبر در مهمل معنی درین الفاظ در حال و عبارات مستکره است اقتدا کرد چه مراد آن است
 معین است و لکن معنی اصح در اعلام است بخبر ملاحظه و منظور است اقتدا و ماوت مشربعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بود که چون نامی مستکره را بشنید پس بغیر زودست و نامی یا تعیین فرمود پس چنانچه بنت عمر بن الخطاب که عاصمه
 نام داشت او را جمیله نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یکی از ازدواج مطهره است تغییر داد و جویریہ نام
 نهاد که تغییر جاری است و مستکره است به بار معنی است که مذکور شد در بار و یراح و امثال آن چنانچه در صحیح مسلم در آخر
 این حدیث واقع شده که مراد مبداء است گفته شود و یراح آمده از پیش بره که در اصل بمعنی نیکوکار است یا محبت
 در معنی بره تزکیه نفس و اعجاب دوست چنانچه در صحیح مسلم در سنن ابی او در تغییر و تبدیل نام بره بنت ابی سندی
 زینب مذکور است که فرمود تزکیه کنیند اسم صحیح است اما زیست بخند و ندان شکی از شما آنچه فرمود در حدیث نام
 در سنن ابی داؤد آمده مراد است از آن جهت که در حدیث صحیح بخاری آمده که نام زینب است گفت اسم فرمود
 بلکه نام تو زینب است و اسم مستحق از قوم است بنام صحیح بخاری است چنانچه در حدیث صحیح بخاری است که معنی از خبر و کتبت
 و چنانچه حزن غمناک حای مملکت سکون را که در حدیث صحیح بخاری است در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است
 که معنی زمین نرم است بخاری است از حدیث صحیح بخاری است که در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است
 و سلم فرمود نام تو چیست گفت زینب و در حدیث صحیح بخاری است که در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است
 نهاده این اسباب مملکت همیشه بود را حدیث صحیح بخاری است تا آنکه در حدیث صحیح بخاری است ترسیه بخاری است
 مهاجرین و بود و است از امتزاج قریش در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است
 ازال جامع که معنی کرد و تحت الشجره قتل بود و از حدیث صحیح بخاری است که در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است
 علیه و آله و سلم یارب کس حکایت پیش از حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است
 که معنی بر سبط او آمده است و با اذینش یکبار سه دست سیصد و بیست و نه را که در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است
 را یکبار ز او سکون نون که نام قبایله است تیر شده یکبار او نتوان شنیدن بخبر و شعب ان حدیث را شعب یکبار صحیح بخاری است
 و سکون معنی مملکت را بی که در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است و در حدیث صحیح بخاری است

که تغییر فرمود بسیار است چنانچه عاص و عزیز و شیطان و عتق و حکم و غراب و جناب و شهاب و جز آن و هست و حسین
 اسما فرمود یعنی امر که نامها سے خوب نهند احمد و ابو داؤد از ابی الدرداء آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود خوانده میشود در شما روز قیامت بنامها شما و نامها سے پیران شما پس نیک به بنید نامها سے خود را و درین
 یعنی در امر تحسین اسما شنید و اشارت است بدانکه افعال باید که مناسب اسما باشد در حسن چه اسما قوالب افعال است
 و وجود افعال موافق اسما و برانمازه آنهاست و اسما علامت است و ال بران و چون نسبت میان اسما و افعال نخستین
 لاجرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان بی اطلاق و تباغی و تناسب و لفظی بود و از لیدیر جنبی و بی تناسب
 سخن نباشد بکمیستی که میان ایشان بیچ و وجهی نبود زیرا که حکمت از نمیشد بی است و واقع و مشابه خلاف است
 و تاثیر اسما در سمیات بوجوه صفات و صدور افعال مناسب آن و تاثیر سمیات در اسما با مقتضای شان تسمیه بآن ظاهر
 و باین معنی اشارت زده قائل این بیت به و کل ان البصرت عینا کذا لقب به الا و معناه ان فکر فی لقبه محال
 این بیت این است که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب و سید است و تخصیص لقب بذکر بجهت آنست که
 ملاحظه کنی که متضمن معنی و ذم است در اسم و اذخا و اظہر است و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و معنی
 از برای تقویت و تأیید ملاحظه کنی در مسکن آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معانی و تاویلات بجا
 از اسما اخذ می کرد و بان تعبیر غراب و چنانچه در صحیح مسلم از انس روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکبار
 در غراب دید در خانه عقبه بن رافع قرشی صحابی ابن خالده عمر بن العاص حاضر شده فتح مصر را و عمرو بن العاص اورا
 بولایت مغرب فرستاده در سندیست و ستین با فریقید بر برادر اگشتند بی طبق رطب ابن طاب که نوعی از رطب
 شیرین است و ابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بوسه منسوب است رطب ابن طاب میگوید و عذق ابن طاب غیر
 ابن طاب نیز میگویند پیش از وی و باران و سه آوردند بابد او تعبیر فرمود و عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت
 این معنی را از لفظ خجسته گرفت و در جامع الاصول از عهد پیش مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را
 از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تاویل کردم عجب را بخیر در آخرت و رافع را برفعت
 درین اسلام روان الدین الذی سے اشارت لهام شده آن روایت که اختیار کرده است حج قنای برای ایشان
 رطب و رطب شیرین و خوش آید ایشان را این را از لفظ رطب چون در کتب بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو
 اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت از یک پدیده بریده اسلی را بجا می آوردند و در نوید که گماشته توشین بود
 بر اسم طلب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گفتن و سه زرد گیتند و بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو بجزو
 رمانوشه و شک شد و کار با بر سپید نسب تر نسبت گفت اسلمی فرمود و همان رسد نه لانا باز بر سپید از کدام سلم
 نه از بنی سم فرمود و اصبیت سبک تحقیق یافته تو نسبت اسلمی بریده بود آورد و در این حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بدین شدا ای بیث و نیز در تقاول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 زرد بود کار ببرد که نام خوش و از دو سه آورده که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 رخاست تا بدو شد فرمود نام تو چیست گفت مرگ گفت بنشین و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 زرد بنشین پس بر فاست فرمود که نام تو چیست گفت مرگ گفت بنشین و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

از عبور و نزول انجا که نسبت فرموده که بسبب ارتباطی که میان اسما و اسمیات موجود است و ایاس بن موسی هر شخصی اگر
 بدید که بشاید ذات و صفات و افعال و نفس بنام و سوسه و گفنی باید که نام و سوسه فلان باشد و
 خطاکم واقع شده که کاتب حروف بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مردی لطیف
 و روحانی و بزرگ بود شنیده است که میگفت موسی بود که از ملاحظه ذات و صفات و صورت مردم نفس باهما
 میکرد و روزی مرادید یاران گفتند که بگو نام ایشان چیست سر تا پا سے مرا بنگریت و تامل کرد پس از آن گفت
 که نام و سوسه روح الله است گفتند غلط کردی گفت من هرگز غلط نگفتم بگو بنده نام او چیست گفتند نام وی رزق الله
 است گفت من غلط نگفتم پدر و مادر و سوسه نام و سوسه را بنیافتند ایشان قال قرآن دیده اند حرف را بر آمده نام
 وی روح الله است و اینست داشت خطاکر و ندوزق الله نام نهادند و معذرت باز برای تاکید و تائید عا سے خود
 که وجود ربط و مناسبت میان اسم و سوسه و تاثیر اسم و صفات و افعال مسی است میگوید که چون انبیا صلوات الله و سلا
 علیهم اشرقت و اکمل خلق الله و افاضت و افعال بر ایشان اشرقت اخلاق و اسما سے ایشان اشرقت اسما بود ازین رو
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر بطریق مدب ~~نور~~ ~~سما سے~~ ~~ان~~ ~~جمله~~ ~~در~~ ~~نسانی~~ ~~و ابی داود~~
 از وجهی چشمی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودت اسما یا سمارا لا ینبار بدانکه مصنف در تقریر و تائید ادعا
 که در مناسبت و تعلق اسما بسمیات و تاثیر هر یک در دیگر که در میان آن کرد به تقصیر از خود را منعی نشد اما این حکما
 بی نیل و تمویبی نیست چه بسط و تحریف که میان اسما و اسمیات است بعلو و وضع و وساطت جعل است بجم عقل
 رابطه طبیعت و تاثیر و سوسه و صفات و افعال و افعال و افعال بر این معقوبت است در خصوص در خیر القاب و
 اسما سے منقول که کائنات را در غیر وضع مخلوق و دیگر ثابت نیست نه چه نه در این همیشه نیست نه در این است
 و نه داخل در این و نه قائم بهاں رعد است در افعال ذات و آنکه گویند اسم من است معنی دیگر تو می دیگر در دیگر
 خود معلوم شد است و آنکه سوسه که سوسه است حکمت ربانی است که در این نشان در تاسی و تاسی بود و از یکدیگر
 محض نباشد بختیستی که میان ایشان بهیچ وجه تعلق نباشد ~~اسما سے~~ ~~ان~~ ~~جمله~~ ~~در~~ ~~نسانی~~ ~~و ابی داود~~
 بران و فهم آن ازین نزدیکی است ~~ان~~ ~~جمله~~ ~~در~~ ~~نسانی~~ ~~و ابی داود~~
 این در زیاده برین آنچه شهادت کردید مکان نشانی و سوسه و افعال و افعال در این است که
 انشا الله اخلاق ایشان بر ملاکت مختلفه است معانی اسماء از است بر این ~~ان~~ ~~جمله~~ ~~در~~ ~~نسانی~~ ~~و ابی داود~~
 که اجتماع بر مقتضیات آن در سوسه است ~~ان~~ ~~جمله~~ ~~در~~ ~~نسانی~~ ~~و ابی داود~~
 نزدیکی این بود و نزد دیگر آن و سوسه است که یک اسم که مخالف است با سوسه در افعال و صفات نام رایج
 اعتبار نیست سوسه یک اسم است که در دیگر است ~~ان~~ ~~جمله~~ ~~در~~ ~~نسانی~~ ~~و ابی داود~~
 و آنکه و سلم هم نیک نام بود که سوسه نام بر این تغییر و اسمی و بجای آن هم نیک عیون فرموده که
 برای نیکی تعداد حسن است چندی زیباقی است ~~ان~~ ~~جمله~~ ~~در~~ ~~نسانی~~ ~~و ابی داود~~
 اسما که در نیز در باب تفاوت و تامل است و ملاحظه معانی جمله جنبه بر عدم القاب است متبنی بود در تسمی
 با سوسه و تغییر با سوسه دیگر و تغییر و تقریر بر تسمی است ~~ان~~ ~~جمله~~ ~~در~~ ~~نسانی~~ ~~و ابی داود~~

آن قیاس نتوان کرد و بیان استدلال برین نتوان نمود و اگر ایمر به حسین اسما را تنبیه بران دارند که افعال باید که
مناسب اسما باشد و در نیست و لیکن بحسب نامسبت ظاهر نه نامشرف حقیقی زیرا که تسمیه کسی با اسم خواندن و کسی
بدان گویند متضمن توصیف و تفریق است یعنی اصلا این اسم نشیء و تعجب باین اسم مشعر بر افعال است
مذکور است پس مخالفت در آن و عدم جریان در مقتضای آن مناسب نبود و اگر است عمود نزول از طرق بنابر
که نام بدو اشتندی نیز از جهت تقاضای مبتدو بود چنانچه عدم رعایت در شیء در حرب امر و بیعت عدم رضایا بیرون نام
ست بخلاف بعینش که نام خوش و مناسب حال و شایان است در بیان نام شخص از ذات و صفات و کسی
بر تقدیر صحت و کلیت آن از جمله فراسنها خوب بود که بعضی مؤمنان را می باشد با استدلال و تفرس از مسما بر آن
و با بکار نام نیک علیه حال و تکرار آن در دست بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرد و محض خیال پس اگر مقصود
مصنوع در امر همین طور چیزیست که مذکور کردیم بنا بر آن رخ دان فلاطی توفیق داشته باشد اما کینت نزد عرب نوع
اگر امی است گفته را با قطع نظر از دلالت بر سنی نخواستند در نسب می باشد و کینت گاهی با ضافه بولد می باشد
خصوصا با کبر اولاد گاهی بی آنکه اولاد می باشد اما توفیق اولاد گاهی با بی حیوانی یا جز آن
که مخصوص و محبوب می باشد و عائشه صدیقه الثانی که در زینت صفا الله علیه و آله و سلم کینت را فرمود کینت کن بخاک
زاده خود بعد از آنکه از زینت رسول صفا الله علیه و آله و سلم صیبه را بگویند کینت
کرد و امیر المومنین علی را ابو تراب ما کینت اول که ابو الحسن است جمع کرد و این بیت دوستی و گرامی تر بود علی
از کینت اول از جهت توافقی و تحسین رسول الله صفا الله علیه و آله و سلم و تکرار کینت و کینت چنانچه
بخار و مسلم از حسن بن سعد السامی که آورده اند است که گفت در آن روز که ایام شمر و وجه بر فاکر است پیروان
رفت و خسید در مسجد و چون حضرت رسول الله صفا الله علیه و آله و سلم بیت فائمه در آمد و علی را اندید پرسید
کجاست این غم زینتی علی بی بیارت زبان بگویم که بگریختی و آنرا گویند کینت میان دو چیز است
واقع شد پس تعجب بر بیرون رفت و فیلو در زمین نماند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنید کجاست علی گفت
و گفت با رسول الله صفا الله علیه و آله و سلم جواب میبند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بر بوی غم در آن روز
سلوا و او دیدن شرفش را آورد شد و در آن وقت من نه طلب آنکه در آن روز کینت او بود
و می گفتان و معاشان بر این غایت میخوانند و تمیز میبخیرد و میمال میکند و حال آنکه در آن زمان تعظیم و تکریم او بود و فضل
تحقیق از آب تصوف را در این اسم است این دو تین و معانی است که در آن بر کمان و تیز است نصیبت او و او تراب را
اشارت بوجود اهل توحید و توفیق حاصل مییابد و تیز آن شود که بی حس معتاد او نام از حج حائقه ترا ارباب تقا و اهل
کمان است چنانچه منتهای سلاست غلط است این شریف است و این معنی احاطه یافتن آیات صاحب الامر از انوار
جمال الدین خواجه محمد باقی قدس ه در بعضی کلمات خود برشته نشد بر آورد است و گفته نظم من حاصل این خطاب گویم
مضمون ابو تراب گویم چه خاک اند جاشی که مردند با هستی بخدای خود سپردند چه از سطوت نور در شکسته
در آب بقا فرو نشسته چه کردی نه به پشت پاس از ایشان چه در کعب پاس خود چه مکان چه در جلق خاکیان
شکست بود چه سلسله جهان علی بود چه زان بگرد و نرند بکشود چه کیوسن صیبت او و چه سر و سری جنین خداداد

از دوسے طرق کثیر و کثرتاً چو کیسوسے دیگر تعریف پاک مستور زیر پروردگانک بسجینت رسول زین عباد و پس باقر و صادق
 کوزاد و این سلسلہ از طلا سے تابست + این خاندان تمام اوقات سے منصف ابو تراب نیست + تفسیر انات انجمن
 و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برادر انس در فضی الو کثیر نسبت کرد و میفرمود یا اباعبیر مفضل النخیر ترند سے در شمال انجمن
 در باب نزوح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از انس آوردہ کہ گفت بود مرا پر او سے خرد تر و خوشگلی داشت و دوست کہ
 بہ ان بازی میکرد و نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے آمد ناگاہ آن کنخشکی ہی برود پر ک محزون شد و نزد حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد فرمود یا اباعبیر مفضل النخیر بنون و بنین مجرب صیغہ تصغیر طائریست مثل عقور سیر عقشار
 و ابوہریرہ را بخت دوستی او ہر در را او ہریرہ نسبت کرد نام اہل با عبد الرحمن است با ختاب نے کہ در نام اوست و
 انس کہ خرد بود خادم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جزو کنیت کرد بخت آگہ نہ سے سے حمزہ کہ نام ترہ
 ست کہ اور البقار سے ترہ تیزگ گویند سے آورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا اباحمزہ و از بنی معلوم
 گردو کنیت گاسے بخت ترجمہ و تلفظ نیز باشد و بعد آن متضمن نویسی از اگر اہل ہر زاد بود در منع از کنیت
 کردن شخصی ہر کہتے کہ باشد چیز سے ثابت شد و بجز منہ از کنیت کردن کنیت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نزد
 کہ بخار سے و سلم را بود او از ابی ہریرہ آوردہ کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نسبو یا سے و لا کنوتی
 یعنی نام من بنید بر فرندان انا کنیت من اذان و راستید و علماء را درین مسماستہم بسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و کنیت کنیت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تو قال ست بعض میگویند نسبت مطلقاً ابو القاسم کہ کنیت آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کنیت سے سازند خواہ نام سے محمد بن اسم و کنیت ہر وہ در سے عنکہ و یا غیر محمد بن
 کنیت مجرب باشد و این قول از شافعی منقول است رحمت کہور یہ سے یہ خاطر سے بخویند با بحث یہ
 است با اسم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نہی از کنیت کنیت سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مطلقاً خواہ اسم مجرب
 یا غیر آن قول دوم آگہ رو نیست کہ مجرب یا کنیت است بسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کنی را گویند محمد ابو القاسم
 را کنیت تنابے اسم ممنوع نیست چو بعد ہیش ترند سے از جب برورد شد کہ من سے سے فلی تکتلی کنیتی ہر کہ
 نام نہد بنام من باید کہ کنیت کند بکنیت من و من کنیتی نام سے سے بہر کہ کنیت کند بکنیت من باید کہ نام
 بنام من یعنی جمع میان کنیت را من کند و اگر بر کند براتھا کند رہ است او رجاء مع الاصول بخدیث را از ابی داؤد
 آوردہ و حدیث ترند سے را ما بنی محمد آوردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود
 و در روایت دیگر اذا سمیت بے فلا تنوا بنعول او بناہ من فیکنت بکنیت من تا نیدین نیز در حالت جمع
 کند و این حدیث مقید و مفسر بے فلا تنوا بنعول او بناہ من فیکنت بکنیت من تا نیدین نیز در حالت جمع
 مقید است با لکہ نام محمد باشد و ما با بان ہر سے جمع است و حمان بن حیدان بعد بست کو را کہ عہہ تعبیہ کہید بنا
 من و چون تعبیہ کردید بنام من کنیت کنیت منی و مطالب لغویین در محیط لغز میکنند قول امام محمد این است
 قول سوم آنکہ جمع میان کنیت و اسم رواست و این قول از امام مالک و حذافہ منقول است و استہدال ابو ہریرہ حدیث را از ابی داؤد
 علی است کہ گفت یا رسول ان ولد لے بعدک من ولد اگر زائیدہ شود بعد از رحلت تو بڑ سے من سپر اسمیہ با سکن کنیت
 کنیتک آیان نام آن سپر را بنا کہ کنیت کنہ بکنیت تو قال نعم گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آری سے کنیت کنیت کنہ

آن قیاس نتوان کرد و بدان استمدلال برین نتوان نمود اگر امر بر حسین و سارا تنبیه بران دارند که افعال باید
مناسب اسما باشد و در نیت و لیکن بحسب تناسب ظاهر نیز تا بشر حقیقتی زیرا که تشبیه است با اسم خواندن و
بدان گویا متضمن توصیف و تدریف اوست یعنی اصطلح این اسم است و لقب باین اسم شعر را به اسما تصانیف
مذکور است پس مخالفت در لفظ و عدم جریان در تصانیف آن مناسب نبود و اگر است عبور و نزول از طرق متنازل
که نام پادشاهندی نیز از جهت تفاوتی بود با آنچه مردم رضا بدوشیدین حرب امر بحسبیت عدم رضا باین نام
است بخلاف لعیش که نام خوش و مناسب حال بدوشیدان است و در یافت نام شخص از ذات و صفات و
بر تقدیر صحت و کفایت آن از جمله فراموشها خواهد بود که بعضی مؤمنان را می باشد با استدلال و تفسیر از سماع
و با بجز نام نیک علیه جمال و تکریم گناه اوست بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت جمال بجز در هم و محض خیال پس اگر مقصود
مصنوع رحمت الهی در طریقیست که مذکور کردیم تا نراغ و ال فلاح علی وجهی را که در علمیه و آگاهیست نزد عرب لغت
اگر امی است گفته را با قطع نظر از ذوات بر سر منتهی نماند در رتبه می باشد و کنیت گاهی با ضمه بولد می باشد
خصوصا با کبر اولاد گاهی بی آنکه اولاد بی باشد اما اولاد گاهی است بانانی یا بجمیالی یا بجز آن
که مخصوص بر محبوب وی باشد و عائشه صدیقه است اما سر کرد ز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کنیت را فرمود کنیت کن بگو
از روی خود عبدالمطلب را از سر پس و الله را عهد کنیت خود در سر است اما در علمیه و آله و سلم سبب ای کونی کنیت
کرد و امیر المؤمنین علی را ابی تراب مکنیت است که ابوالحسن است جمع کرد و این نیت دوستی و گرمی تر بود علی
از کنیت اول از جهت توفیق و تحسب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد تکلیف و سبب کنیت چنانچه
بخار و سلم از سر بن مع اسامه که آورده است که گفت که کسی که از او بود بر فاطمه است سر
رفت و خسیب در مسجد چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در است فاطمه در آن علی را نزد پی رسید
که است بن که توفیق علی است به جهت زیاده است و نیز در آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
واقع شد و بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در است فاطمه در آن علی را نزد پی رسید
ایضا خوانده و درین شرحش کرده است که در آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
و می لغات و معانی را این نیت نیز از تشبیه و تکریم علی میگرداند و می گرداند و در آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
تجلی از باب تصویف از این است که در آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
اشاره بود و در آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
کمان شناخته نشود و در آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
جمال از دین خواهد بود تا در بعضی کلمات خود شسته نشود و در آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
مضمون ابوتراب بود که آنجا که از او فاطمه گفت که این است و چنانچه
در آب بقا فرو نشسته که در سینه پشت پاسه زایشان در و کف پاسه خود چه مکان در حلقه خاکیان
شکل خود در سینه جهان علی بود و زان بگردن بند کیشود و کیشو حسن و حسین او و در سر و سر بی خندان

کہ جس طرح کثیرہ بکشاو... سے دیگر صیغہ پاک... سب سے پہلے سوال نہیں کیا... باقرہ صاف
 مذکور اور اپنی سلسلہ از اس کے نام است... میں حاضر تمام اوقات... میں ابوتراب انیس... تفسیر اشارت...
 وہاں حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم برادر انس... دروغی ابو عمر کنیت... کو دیکھ کر فرمایا اباعمر ما فعل النبی...
 درباب نوح رسول اللہ صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم انس... کہ گفتم کہ حضرت ابوبکرؓ سے فرود تر و کجتر کی...
 وہاں بازی سیکر و نرسول اللہ صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم سے... کہ گفتم کہ آن کنخشاکی... مرد و سپرک مخزون شد و نزد حضرت
 صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد فرمود یا اباعمر ما فعل النبی... وغینہ ہجرت... تقصیر طائریت مثل عنقریب و مقار
 و ابو ہریرہ را بخت دوستی او ہرہ را ابو ہریرہ کنیت کر نام... ابو عبد الرحمن است با اختلاسے کہ در نام دوست و
 انس کہ فرود و خادم آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو جرحہ کنیت کر بخت... کہ بخت سے سے حمزہ کہ نام ترہ
 است کہ اور ابغارس سے ترہ تیز کر گویند است اور آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم... فرمود یا اباجرحہ وزیر نجا معلوم
 کرد کہ کنیت گاسے بخت ترہ و مذکور تیز باشد... وجود آن متضمن... نوعی ذکر امیر فریاد بود و در منع از کنیت
 کردن شخصے ہر کنیتے کہ باشد چیز سے... مت است و بخروج از کنیت کردن بکنیت حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم و نیز
 کہ بخار سے و سلم را بجز او دانا از او ہر مرد آورده... و نہ فرمود آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم... ہر سے و لا کنیت
 معنی نام من بنیہ بر فرزند ان اما کنیت من ازان او یا شنید و ظلمت او درین مسما... اسم ابو عمر صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و کنیت کنیت او صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم احوال است بعض میگویند... نیست مطلقا... ابو القاسم... کنیت آن حضرت
 صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم کنیت کے سازنے خواہ نام سے محمد بن اسم و کنیت ہر دور... و سے... و باخیر محمد تابعین
 کنیت مجرب باشد و این قول از شاخے منقول است... بہ... بہ... ہر سے بخیر و باحت...
 است باسم آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم و نسبی از کنیت... و سے صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم مطلقا... ہر سے
 یا غیر آن قول دوم آنکہ روایت ہے... بیان کنیت کہ اسم ابو عمر صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم... ابو القاسم
 اما کنیت تنہا ہے اسم متعلق نیست... چاہیہ... یہ... ہر سے از چہ بر... ہر سے ہر سے ہر سے...
 نام ہند بنا... باپ کہ کنیت کن... با... ہر سے ہر سے ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے...
 بنام من یعنی جمع میان کنیت... ہر سے ہر سے ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے...
 آورده و حدیث ترمذ سے را ما بن... آورد کہ... صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم... ہر سے ہر سے ہر سے...
 و در روایت دیگر از اسم ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے...
 کہ در این حدیث مقتدی مفسر... ہر سے ہر سے ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے...
 مقتدی است باکہ نام محمد باشد و مراد بان ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے...
 من و چون تسمیہ کردید بنام من کنیت... ہر سے ہر سے ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے...
 قول سوم آنکہ جمع میان کنیت و اسم رواست... ہر سے ہر سے ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے...
 علی است کہ گفت یا رسول ان ولدے بعدک من ولدہ گزایدہ شود و بد از روایات... ہر سے ہر سے ہر سے...
 کنیتک آیان نام آن پسر را بنا کنیت... ہر سے ہر سے ہر سے... ہر سے ہر سے ہر سے...

الکلام فہم فی الخاتمة وتلک بلفظت سے ۶۰ ہجرت میں بعد از زمان سے وسیع ازان در زمان ہے
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اوسے وا شد بود و همچنین جمع میان نام وینہ سے نیز ممنوع بطریق اوسے وا شد و جواب
از حدیث عامہ کہ دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکہ آن حدیث غریب است چنانچہ صحیح است بان حکم
کردہ معارض حدیث صحیح کہ دلالت بر منع آن دارد لکن در پوشیدہ ماند کہ حدیث غریب در اصطلاح مشہوران را گویند
کہ یک راوسے منفرد باشد بروایت آن و با حدیثی کہ تخریج کردہ میشود صحیح و حال آنکہ غریب است از جهت طریقی
کہ بان طریق آمدہ و مقابل غریب است کہ اشین عن اشین آن را روایت کردہ اند و بعضی تعریف کردہ اند غریب یا
بانچہ شاذ است طریق سے و شناختہ شدہ حال رواة سے کلا و بعضا بکثرت روایت و ضبط و شک نیست کہ
غریب است باین معنی منافات در روایت و تحقیق فی اصول الحدیث و قدم فی المقدمات و در صحت حدیث علی مرتبہ کہ
دلالت دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نزد بعضی آن حکم کردہ است نظر است و بعضی
از نقادان تضعیف کردہ اند و اللہ اعلم مع ذلک و با وجود آن دلیل نمی شود بر جواز آن علی العموم چو در حدیث او
ست گفت این حضرت مراد یعنی مخصوص است باین دوین دلالت ہے بر بقا سے منع و اللہ اعلم و سیوطی
در جمع الحواصی از ابن عساکر آوردہ کہ واقع شد در میان علم و علم کلامی و گفت ظلم بودے کہم اللہ و بعد کہ تو نام کردی
پس خود را باسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کنیت کردے اورا کنیت او و حال آنکہ نبی کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم از جمع کردن بدان پس فرمود علی گستاخ کسی است کہ جرأت کند بر خدا و رسول سے پس طلبید جانہ از صحابہ
را از قریش تا حاضر آمدند گو سے و دند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ان
حرام گردانیدہ بر سائر امت جز سے و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرمود انان کہ عیب از م خوانند چو در حق
مؤمن است و در روایتی کہم مرد مسلمان است رواہ سلم عن ابی ہریرۃ عرب شجر عنب اکرم خود سبکون رازیر کہ
شرب خمر کہ ازان حامل شود مورث سخاوت و کرم است پس نبی کردہ شد کہ این درخت را کہ نخوانند زیرا کہ کرم قلب
مؤمن است و درین نبی در وجہ است کیے آنکہ ملائکہ است از عیب باین ہم دعای **اللہم صل علی محمد و آل محمد** و دل
پس برین توجیہ این نبی منع نباشد از تشبیہ عنب بکرم **اللہم صل علی محمد و آل محمد** و تشبیہ عنب باین کہم تشبیہ و تفضیل از وجہ آنست
کہ مصنف در قاموس میگوید کہ عرض ازین کلام حقیقتی نمیست از تشبیہ عنب بکرم و بدین این درخت است بان کہ
چون این نوع از جنس درختان سے است با سبب شوق از کرم سزاوارید ثواب سے سلطان سے سزاوار است و لکن تشبیہ
تشبیہ ندارد از جهت خیرت ای مرسلان شقی را کہ شریک گرداند خیر خود را در پنج تشبیہ از خدا تجا سے و این
اسم مخصوص گردانیدہ در ابان و شش یعنی کرم و در بخش سے گفته کہ مقصود تخریب است از تشبیہ و تشبیہ
التکم بطریقہ انیقہ و اشارت سے بانکہ مؤمن شقی اہل دستحق ترست و تشبیہ بکرم سزاوار است و تشبیہ بکرم سزاوار است
انواع خیر و شر و فضائل سے و گفته اند کہ چون وصف کردے کی را کرم گویند تا تشبیہ از سبب مراد تشبیہ از تشبیہ
خیرات و شرف و لہذا آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معیوسف فرمود **اللہم صل علی محمد و آل محمد** و تشبیہ بکرم سزاوار است
علم و تقوی سے معارف پس و حق بود بلفظ کرم و بعد از مراد منع صحت از تشبیہ عنب بکرم و تشبیہ بکرم سزاوار است
اصول الخبائث یعنی حمر است بکرم و خبر کردن ذریعہ است بکرم و تشبیہ بکرم سزاوار است

و ظاهر عبارات حدیث ہدیرین معنی ست و لیکن زیادت قول و سے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فان الکریم قلب المؤمن
 اوان الکریم ہوا لرجل مسلم شرفست بوجہ اول و اللہ اعلم تعینہ کرم بیکون بمعنی مصدرست چنانچہ کرم بفتح راو
 ہر دو لغت ست و دوم شخص بان آمدہ است گفتہ میشود و در جل کرم برو تیرہ جل عدل یا حاصل ستے و مراد اکرم ست
 از کرم ست چنانچہ در ضمن بیان اشارت بہ ان واقع شدہ فافہم تو ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرمود از
 تسمیہ عشا بعتنہ فقہتین از عثم بمعنی تاریکے شب و گفت و سے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ روایت کرد و مسلم از اب
 عمر لا یغلبکم الا عراب باید کہ غالب نیاید شمارا اعراب یعنی باویشینان عرب علی اہم صلواتکم بزنام نماز شام یعنی نماز عشا
 و کرم عشا یعنی نیز و پنچ صاحب شکوہ از حدیث مسلم آوردہ آمدہ و مراد بہ نبی اعراب از غلبہ دیرین اسم نبی اصحاب ست از
 تسمیہ و سے بعتنہ چنانچہ ایشان سیکندہ یعنی ایشان عشا را عتمتہ میگویند شام نیز مگویند تا علیہ ایشان بر شام لازم نیاید
 چنانچہ زمرہ آلاکابہ شنیہ و انما عشا نام این نماز عشا ست و در روایتی فافہم نے کتاب ائد العشا و در قرآن
 نام صلوٰۃ عشا برین نماز آمدہ چنانچہ در سورہ نور من قبل صلوٰۃ الفجر و من بعد صلوٰۃ الہ شامہ و انتم لیسونہا العتمتہ و اعراب
 نام سے نمتند و مراعتہ و اعراب مغرب را عشا مینوازند و عشا را عتمتہ پس نبی کردہ شد از ان از جهت محافظت اسان
 شرح و کتاب اللہ و لہذا اکثر علماء مکروہ و کثرتہ اند این تسمیہ را و ازین عمر سے آند کہ چون می شنید این اطلاق را در
 نے آمد و بلند میگفت انما العشا و نام ما نک گفتہ است کہ بہتر آنست کہ تسمیہ کنند با نچہ تسمیہ کردہ است خدا سبحان
 و نیز بعض مکروہ نیست زیرا کہ در حدیث آمدہ است چنانکہ گفتہ است و در حدیث دیگر کہ بخار سے و مسلم از ابی ہریرہ آوردہ
 حدیثی موقوفہ عشا وارو شدہ کہ و علیون اگر نہ مسدداً یعنی احتیاجاً بصلح چیز سے را کہ نماز عشا و صبح
 ارفضیت و ثواب تو ہمارہ جو ہر گز نیاید ایشان این نام را مستہانہ نو یا بر مقعد یعنی اگر بر پا نہ توانند آمد
 رحمت صفت و بیماری بکثرت حرص بر آخر از فضیلت و ثواب و جہالت سر بیانید این وہ نماز را در مسجد ترک گفتہ اند
 و نیز کسی کہ درین روز حدیث بقین اتفاق معلوم شدہ چہ نسبت بہین میت منع اطلاق عتمتہ بر عشا متقدم ست و حدیث
 نو از تہ فرمودید منع غسول ستہا کہ نہ و روز بعض حدیث جو بہ متقدم ست و میگویند جو از منسوخ ست بمعنی کثرت
 کہ وجہ آنست کہ حدیث عتمتہ در ابتدا سے کہ امر جہانہ بود و چون سالیع شدہ بین اہل قہ جار سے شدہ بدان السنہ غرض و
 جو نہ نبی کریم از ان رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیالب باہ مرتبہ جہانہ است بر سنت ہلامیہ و اللہ اعلم و گفتہ
 کہ عتمتہ است نہ عشا ہیبت از ان عتمتہ نیست چہ ہی لغز بود از انہ و عتمتہ عتمتہ یعنی کثرت از سحر و
 ترک عداق و نہ نشاء آتہ جمعہ یا نہ کثرت بن من اصوات چنانچہ عبارات الغیبیکم اشعار سے دارد بدان تا اگر
 کہ تسمیہ عتمتہ کا و دعوتی از انہ و بوجہ حق تبارک و تعالیٰ و حق تعالیٰ و حق تعالیٰ و حق تعالیٰ و حق تعالیٰ و حق تعالیٰ
 بتعال غنہ روزی برایت بر عجمیت نامہ اندرہ بزم حدیث و توجیہ تم ست و اشارت ست آنکہ نبی از برای تشریح آنہ تحریر
 و در آنکہ آتہ یا کہ نہ صاحب حدیث کسی باشد کہ حق شناخت اسرار عشا از یہ کہ ان مستہور تر شدہ و بدو نقطہ عشا و عشا
 را اطلاق بر مغرب میگردد و تہ بوجہ بجا عجمیت از ان معروض میدارند کہ کتاب حروف العبد الفعیف الفقیر الی اللہ العزیز
 الہی العبد الحق بن سیف الدین و طبیب انجاری کہ چون مہل تصور و توضیح نظر شرح بین کتاب بیان نذاہدیک نامہ از علی صاحب
 از غیب ہام اعظم ابو حنیفہ کوفی فرماتند علیہ جمیع تو طبیعت و اتساب آنها بود و ما اکمن با حادیث نبویہ و معارضہ

و مصداق کلام مصنف در ادعای محبت و شوق آنچه خود آورده و بر ما سوا سے آن رقم در کتاب مشہود ہے۔
 نیست کہ محل خلافت و نزاع اکثر در احکام فقہیہ و مسائل شرعیہ است تا این محل کلمک بیان در تقریر و تحریر آن جریان
 یافت و الحمد لله و المنة کہ حصول این مامل با آن عنایت و تعب و کد و مشقت کہ در آن کشیدہ شد بتوفیق الهی قیاسی
 و تقدس بر وجه موافق صورت استقام و الیتام یافت الا ان قصد بر آنست کہ آنچه بعد ازین مذکور گردد از اذکار و عبادت
 و سنن سنیہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در بیان آن اطناب و تطویل راہ نیاید و ہم بر آنچه در اصل
 کتاب متن مذکور است اقتضای پذیرد یارب مگر نکته غریب یا شنی مفید بدہتہ سے مراجعت باصول و تصحیح کتب مشہود
 مگر در بعض مواضع کہ شاید قلم حکم تقدیر بر خلاف این سیر جریان نیاید و ہم بحسب تخفیف و اختصار تعرض بذکر رواہ و حوالہ
 بکتب التزام نموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شدہ باشد الا در عادتہ کہ شیخ مصنف طریقہ تنقید اخبار در کتاب نموده بر حملہ از
 اعادہ حکم بعبث و وضع و بطلان کردہ است تطویل و تفصیل در اینجا ضروری افتاد امید کہ این بقیہ نیز با تمام رسد و تمام
 کشان شاہد الحق البین مانہ ولی التوفیق ذو القوہ المتین و صلی اللہ علی سید المصطفی الامین محمد آلہ و صحابہ و جمعیت

باب ۱۰ ذکر الہی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ثلاثہ گفت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یذکر اللہ علی کل حیازہ یعنی

حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در جمیع اوقات ذکر کند کہ ~~یذکر اللہ علی کل حیازہ~~ یعنی از هر جا کہ میگذرد یا در هر حال
 بود و امر دینی و شایع شریک مراست را اینمذ حق بود بیان اسما و صفات و ~~اللہ تعالی و وعدہ و وعید و سے~~
 این ~~بجز ذکر اللہ و ذکر اللہ و ذکر اللہ~~ و دعا و دعا در اول بعضی ذکر اطلاق کرده شمارا بوسے تفسیر نمود
 یعنی خواندن مرتب را سبحانہ و تعالی چند مرتبہ آمدہ است کہ فضل و عی سے من و دعای پیغمبران پیش ازین روز مقرر
 لا الہ الا اللہ مدہ لا شریک لہ الملک و لا یحی و لا یموت و لا یظلم احد و دعا در شایع بعضی طلب در خواستن است چنانچہ تفسیر کرد سوال ابو
 و در بعض نسخ دعا در اول مذکور نیست فلاحا حقہ ولی التوفیق و ترمیم ترغیب نزدیک بعضی وعدہ و وعید است و ملازم آن

بجمله ذکر حق بود و در حالت خاصش در دل و ضمیر و سہمگی ذکر حق بود پس انعام وی بزرگتر شکل بود و در حالت
 قیام و نمودن خفتن و رفتن و نشستن و برون رفتن و سایر حالات از ذکر حق تا منتهی نبود سے حاصل آنکہ ذکر بعضی
 با ذکر دست مقابل نسبان کہ بعضی فراموشی سے دست پس سرگونی کہ یاد حق کنند جزاہ بدل یا زبان در ہر فعل و نشان
 ذکر بود و لا بد اگر زبان بادل موافق اقتدا فضل اکمل باشد و آنکہ در کلام بعضی فقہا راجع شدہ است کہ آنچه نہ زبان بود
 ذکر نباشد و معتبر نبود باید کہ مراد ایشان سے ذکر تانی باشد مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسبان بود کما طرح بینی فقہا
 پس شامل ذکر قلبی بود بے شبہ و عدم اعتبار فعل تلب در ترتیب ثواب بطل و نہ احوال و حق حق ان تنج و قیاس
 ذکر بر عقیدہ شرعیہ کہ بے فعل سان معتبر نبود صحیح باشد از بہت نفس شایع بران فتنہ بر اکنون آنچه از اذکارسانی و دعوات
 اذان حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم منقران با ثور است کہ تریکنہ و ابتدا از وقت بیدار شدن از خواب کہ حکم اینہا سے

حیات وارد نموده بیان میکنند و میگویند چون آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وقت تہجد از خواب بیدار شد سے

گفتے الحمد لله الذی هدانا لهذا ایہا انما کان لعلہ الشکور و الشکور روایت میآید چون پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از خواب

برآمد سے در بابتی گفتے و در بار سبحان اللہ و بعد و در بار سبحان اللہ و بعد و در بار سبحان اللہ و بعد و در بار سبحان اللہ و بعد

و در بار سبحان لا الہ الا اللہ از گاہ وہ بار گفتے اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق الیم و الضیق پس شروع در نماز کرد ولی ہم گشت

پس گاه چون بیدار شدی بگو: لا اله الا الله محمد بن محمد

طبی بعد از بیدار شدن و سپیدی من گزند رحمت است الی باب و این دو پیش در کسوف ابلی و او ثابت است و بخار سے

در هیچ خویش آوده که غیر صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود که هر که در شب از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا الله و صد

را یک بار مالک و ملائکه و موکلفین او را ببینند و سجده و تهنیت بکنند و آنرا بفرستند و آنرا بفرستند و آنرا بفرستند و آنرا بفرستند

اللهم اغفر لی یا دعا سے دیگر بعد ازین از کند بار سعادتی ویزا بابت کند اگر بعد ازین ذکر و سواد نماز گذار نماز

ویرا قبول کند و این عبادت بسیار است و در خانه همونه که خادمان مست و مکی از از راج سهره است بیوتت روم

از پی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خواب برآمد و سرش بر آسمان کرد و آیت از آخر سوره آل عمران بخواند

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار آیات لا ولی الا الباطی ما آخر سوره و آنگاه گفت اللهم لك

الحمد انت نور السموات و الارض و من فیهن و لك الخیرات ان استعانت و الارض من فیهن و بعض روایات

و لك الحمد انت ملك السموات و الارض و من فیهن بعد انت نور السموات و الارض و من فیهن نیز آمده و لك الحمد

انت الحق و عدل الحق و قولك الحق و تقاضاك حق و الحمد حق و ان لا اله الا انت حق و اسیون حق و محبتك و الساعه حق اللهم لك

اسلمت و بیا است و ملكك و ملكك و بیک است و بیک است و بیک است و بیک است و بیک است و بیک است و بیک است

و اسمرت و ما علت است ان می لا اله الا انت و در حقیقت باطنی است این است می کند که این پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلم از خواب بیدار شده گفته اللهم یا رب العالمین یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

الجلال یا رب العالمین یا ارحم الراحمین یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الشان و العزیز یا ذا

و این

وسلطانه القديم من الشيطان الرجيم شيطان كويد اين محصل امروز از سر من نگاه داشته شده و ميفرمود چون کسی خوابيد و بگويد بسم الله الرحمن الرحيم در وقت خواب و بگويد اللهم اغفر لي ابو اب جنته ان يظن اني اذبح ذبيحة من ذنوبي
 رو بگويد اللهم اني اسئلك من فضلك و بعض روايات در زمانه و بر آمدن بسم الله و اسلام على رسول الله
 نيز آمده و تخصيص سوال فضل كه بجهت زيادت است بوقت سرون آمدن بر ابي طالب فرمود است كه باز آمدن بسجده و عود
 بيقام عبادت است يا مردان طلب زرت و كس معيشت است و اين دو وجه و انب است بقول و كجا سجانه و لغات
 و اتبعوا من فضل الله و چنانچه ظاهر تفسير است و چنانچه صلى الله عليه و آله و سلم چون در مسجد خوست شد كه گفتي اللهم
 صل على محمد و سلم اللهم اغفر لي ذنوبي و اقم لي ارب فضلك اينجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو است كه در وقت
 در آمدن و بر آمدن و نما سطلوب و ماسول سن و چون در وقت سجده كرد و دعا مشغول
 بود و تا آفتاب بر آمد و قدر يك و نيزه از فوق بلند شده و آنگاه دو ركعت بگذارد و سه و اين اول است
 و اگر كه زياده بر آن بگذارد و اما فضل بود و كمال آن دو ركعت است در فضل اين احاديث بسيار زياده

برده حديث و در شمره مي فرمود كه اين **سجده** و يك عمره است تمام تمام و بعض علماء اين را از سنن
 سو كده شمرده اند و بايد كه در نيوقت بغير ذكر و دعا و امر خير تكلم كنند و در غایت خضوع و خشوع و حضور و تفكر و تدبير عبادي
 مرسوم بود و در گذار دن ركعتين نيز موصوف باين صفات باشد شايخ گفته اند قدس الله سره در هم كه هر عمل اجزا
 در آخرت است و جزا سے اين عمل نكده است در نورانيت و لب و صفات باطن و شرح صدر كه بران مترتب ميگردد
 و در بعض اوقات نبود روح جان چنان باشد كه چنانكه كه آفتاب عالم آفاق طلوع كرده ميرسد و بسبب زمين با
 منور ميگردد و نور ايمان و معرفت از درون طالب شراق نموده و آيد و ارض وجود او را منور ميگردد و اندو اگر هم در
 نشسته باشد اتم و اكل است و بايها هر حديث و سنت اوفق و شايخ طريقت گفته اند كه اگر هم ربا خون تشويش
 وقت باشد در خلوت در آيد و آنجا مشغول گردد و تحقيق آنست كه آنچه در حديث آمده است كه هر كه بگذارد نماز فجر
 و پيشيندر مصلحه خود مشغول بذكر حق و دعا استغفار كنند او را در كنده و گويد اللهم اغفر اللهم اغفر لي
 مصابرت است كه بجاوس در مصلحه كرده و جزا سے ذكر و مشغول و حضور و نورانيت قلب باقى است و حاصل است در هر
 على قدر الا خلاص و الحضور و استقبال قبله در نيوقت بنمايت سوتر است و منور شده گفته اند كه اگر خواب غلبه كند شي

كند بجانب قبله و هم روزه بقبله برگردد و از بر ايسه و رخ خواب و در صبحگاه ميگفت اللهم رب صبينا و بك صبينا و بك
 اربك نوت و اريك المنشور اصبنا و اصبج الملك لله و الحمد لله لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد و هو على كل شيء قدير
 رب اسالك خير ما في كتابك و خير ما بعده و اعوذ بك من شر ما بيني و بينه اليوم و غدا و بعد رب اعوذ بك من الكسل و السوا و رب
 اعوذ بك من عذاب النار و عذاب القبر و در شب بنگاه است اللهم بك مسينا و بك صبينا و بك نخبنا و بك نوت و اريك نصيب
 مسينا و ايسه الماس لله تا آخر و لكن بجا سے نذ و من نذ المذبة و بجا سے مابعد مابعد با نخبه و ابواب صديق گفت ايول
 بر افراسه بجا سے در صبح و سا بگويم گفته بگو اللهم ناصر السموات و الارض عالم الغيب و الشهادة رب كل شئ و وليك اللهم
 لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسي و من شر شيطان بيته و من شر كفرة رادع و من شر زده اند اظهر و اشر كبريتين و
 سكون ريشه شراني و سه در و نيزه و بران را دفع شين و ايعني عذابه و جمل و سه كه بدان با نهد

روانہ جمع شد کہ فقہتین یعنی دام و ان اقرن علی نفسی سو او اجراء الی این را در صبح و ساد وقت شغلتن بگوئی و
میفرمود بر سبده که در صبح و مسایر روز و شب این دعا را بپوشی **اللهم انزل الی فی صبح** اسم
شسته فی الارض و لاسه اسما و **اللهم انزل الی** آورده اند که ابان بن عثمان بن ابی سنیان از پدر تبرکوار خود برود سے روایت
کرده و بعل خود را آورده بود ناگاہ بوسے آفت فلاح و سید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب و انکار پس اگر حدیث صحیح است
و خاصیت و سے اینکہ ہر کہ آنرا بخواند بوسے پیچ گزند سے نرسد این رسیدن گزند فلاح و تو چہیت گفت ابان چہنگاہ میکنی
حدیث پیمان است کہ بتو روایت کردہ ام و لیکن امر و توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچہ حکم و تقدیر الهی است با مضار سد و غیر
کہ ہر کہ در صبح و مسایر بگوید نصیحت باشد بر او باران سلاخ نیاید و بجز بیاحت و اثبات باشد بر فضل حق تعالی کہ اورا راضی کرد اند یعنی
خدا ان نعمت جعلا کند کہ بندہ راضی گردد و پیچ آرزو در دل و سے نشکند تا روز سے گرداند اور مقام رضا کہ اعلی مقامات
سلوک است و قول مصنف کہ گفت حق باشد بر فضل و سے تعالی اشارت است بانکہ اثبات حق کہ بر حق سبحانہ کند یعنی
تفصیل و کرم دوست کہ بر خود لازم گردانیدہ و الا پیچ چیز سے بر و بچہ سے و تعظیم لازم و واجب نبود و پیچ بندہ را برود سے
حق نہ و لہذا بعض علماء منع کرده اند کہ در دعا گوید اللهم حق فلان اما صح آنست کہ منوع نیست از جہت وقوع آن در ادعیہ
ماشاء چنانچہ اللهم حق السالمین علیک و بحق مشائی ہذا و غیر ذلک و تو ہمیش آنست کہ گفتہ شد چہ و سے سبحانہ و تعالی
چیز سے چند بفضل و کرم خود بر خود بر سے بندگان لازم گردانیدہ کہ اللہ بکند چنانچہ رزق دادن و توبہ قبول کردن در رسول
بخلق فرستادن و اینها نیز عقلاً برود سے لازم نیست و بیک فضل وجود کرد و سے برود سے لازم گردانیدہ و این حقیقت
و جب نیست فضل و کرم دوست بر بندگان و ہر کس کہ در صبح و مسایر بگوید اللهم الی بحمت استہدک و استہدک عرشہ و
ما لک تک و جمع خلک انک انت اللہ انک انت و ان کما جہدک و رسولک ہر کہ بگوید برود سے از آتش آزاد
و اگر دو بار بگوید نصف او از آتش آزاد شود اگر سہ بار بگوید سہ پنج از آتش آزاد گردد و اگر چار بار بگوید تمام و سے
از آتش آزاد شود و ہر کہ در صبح بگوید اللهم ما اصبح بے من نعمتہ او باحد من خلک فذلک و حدک لا یکملک فلک الحمد
و لک ای شکر آن روز گذار دہ بود اگر در شب گوید اللهم ما مسے سبتہ یا خیر شکر ان شب گذار دہ بود و بسید و صبح و
حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این دعا خواند سے اللہ واسے اسما العافیۃ فی الدنیا و الاخرۃ الی اسما
العفو و العافیۃ فی دینی و دنیا سے داپے واسے اللہ استر عورتے و امن روحاس اللهم ارحم من بین یدے حق
خلفے و عن یمینے و عن شمالے و من فوسے و اعز بعظمتک ان شمال من سکتے بصحا و اصح الملک سدر رب العالمین
اللہ انی اسالک خیر ذل الیوم تقو و نصرہ و زورہ و برکتہ و بد و او اعز ذک من شرمانہ و شرمانہ و چون شب نہنگام
شدر سے رفتے استیبا و اسے الملک شد انی آخرہ و لیکن بچاسے ہذا الیوم ہذہ اللیالیہ و مکان تدکیر تانیث و آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یکے از دختران خویش را گفت در حدیث ابی داؤد و ہمین طرز ہم آور دہ کہ مرویست از بعضی نساء
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حلیم میداد اور کہ در رتت صبح بگوئی سبحان اللہ و کجہ و لا حول
و لا قوۃ الا باللہ ماشاء اللہ ان دعا ایضا کہین علم من اللہ سکتے کل سے و چون اللہ را در شب خواندے علم اللہ کہ
بن را در صبح بد و حفظ و ان خدا سے باشد تا شب سو روا در مساکوید در حفظ باشد تا سہ شود و بی از صبح ہر
گفت ابو داؤد زانی سعید عذر سے آور دہ کہ گفت مرویست در جہنم نہ رست صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ

۱۰

لازم اقتداء بر من همود و دیون چکار فرمود ایا ترا یا نور محمد **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
و دام ترا بگذار کننت علی یا رسول الله **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
واخرین داغ و زکات **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
دعا را خواندم بار میخای اندوه مرا بر دهن مرا قضا و فرمود هر که در با عبادت شبا نگاه این کلمات بگوید تعالی کفایت
کند از وسع اندوه دنیا و آخرت را و کلمات **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
و شرک فی الدنیا و الآخرة **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
میرسد فرمود که چون صبح شود بگوید **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
مانع است از آنکه چون بباد آید کتی و چون شب کنی بگویی یا علی یا قیوم یک استیثت فاصح لی شانی کلا لا یمنی فقیه
و فرمود که هر که صبح و هر مسافت بار بگوید **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
دنیا و آخرت و سے راقبیت کن این در وسع عظیم است بعضی از مشایخ سلسله قوییه شاذیه قدس **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده**
که اگر کسی بود که اورا هیچ در وسع نباشد جز این یک در کافی است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صورت که
این را بگوید بنفس قرآن که **فان تولوا نقل حسب الله الآتیه** و خواندن این در اورا در مشایخ ده بار نیز آمده و آنراست
بیرسبت اما صبح و شبت بحسب روایت هفت بار است و هر که در اول روز این **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
شود **اللهم انت رب العالمین** تو کلک و انت رب العرش الکریم **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده ترا شستون بیل بند
کل در انت اخذنا صیبتنا ان ربه علی صراط مستقیم **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
شوز زیرا که کلماتی که من از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام یکی است در حق سبحانه آنجا آنرا استوز
چون بیدید اطراف خانه اد سوخته بود و خانه او سالم ماند و میفرمود **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده ترا شستون بیل بند
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت هر که در صبح بگوید از سر یقین و در آن روز بر بیدرنگ و در بهشت رود و اگر
در مسا گوید از سر یقین و در آن شب بر بیدرنگ و در بهشت رود یعنی در آن روز که مردم بهشت روند وی زودتر
و صراحت تر رود بے آنکه موقوف سوال و حسابش دارند یا مراد آن بود که بیشک بهشت رود چنانچه در لفظ بخاوسه آمده
من قالها فوسن اهل الجنة و میفرمود هر که در صبح **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
بممل فاضل تر از عمل و سے کسی زیاده آنرا **اللهم انزل علی من قبل تنانیه اوده** ترا شستون بیل بند
که بیار و بیچ یکی روز قیامت علی فاضل تر از آنچه و سے آورد و گران کسی که گفته است مثل آنچه و سے گفته یا زیاد کرد
بران و در اینجا دو اشکال است یکی آنکه کسی که مثل می گفته باشد عملش فاضلتر از عمل من چگونه بود بلکه مثل من بود
نعم در صورت زیاد و دست من آید جانش آنکه مستثنی در اینجا متقطع است تقدیر کلام بیار و بیچ یکی علی فاضلتر از عمل
وی لیکن کسی که گفته است مثل آنچه و سے گفته است می آرد علی را که مساوی عمل او است و کسی که زیاده گفته است می آرد
علی را که زائد است بر عمل و سے و اشکال دیگر آنکه زیاد بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است

زبیر زیاد برہم دوسے کہ شایع تمہیں کروہ است جائز نبود پناکہ کم ازان رو نیست و اگر زیادہ کند از قبیل تجا و زائد ہوتا
 و اسرافت ہو و مثل عمدہ رکعات بیٹھا ایت شدہ در اول جائز نیست و در ثانی تو اسے نہ و در ظل اہم است و در سیاحت و از کا
 نیز حال چھین مست چنانکہ آورده اند کہ یکے از شش کج در خواب دیدکہ میخواتند کہ ان را کہ تسبیح و تحمید و تکبیر گویند احراز نماز
 فرض و سہ نیز بآن جانب روید کہ میخواتند دستہ بر سینه روی زوند بر اندند و گفتند تو نہ از ایشانی ایشان کنگ ہند
 کہ سے وہ بارگہ نید تو زیادہ بران میگوئی جواب ازین اشکال آنکہ تجا و زائد ہوتا اور جائسے بود کہ عدوسے مخصوص
 تصمین یافتہ باشد چون شایع اشارت بجواز زیادت و یہ جا کردہ ازان قبیل نخواہد بود کہ موجب تجا و زائد ہوتا اور زائد
 زبیر گفتہ اند کہ بران ہیچ اعمال دیگر است نیز بزرگس کردہ نفس این تسبیح و در کلام مصنف اباست ازین ہیچ
 بار بظہرین ہدایت دیگر بود و اندر علیہ و سیر مور بہر کہ در صہل ہد مار گوید لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک لہ الملک لہ
 و سبب ہستی قد برادر و عدہ نوشتہ شتوہ خود بود کہ ہم سے غرض ہمہ بر سر عمل خیر سے تیسند و فریت
 بن تو بران ہدایت و گدگت و وہ گناہ محو شود و تو اب انا دوسے وہ شہدہ بیاید و دران روز خدای تعالی اور اور زمینا خود را و
 و سہر در ہر بیاح رہز ساعد بار کوید اور تو اب ازاد کردن صد شہدہ باشد و اور عدہ نوشتہ شتوہ خود و عدہ گناہ
 از سے خود و شور و سنسے فاضلہ از عمل سے بچستہ نیار و و در سندا نام احد ثابت است کہ رسول خدا صلی اللہ
 علیہ و آلہ وسلم یہین ثابت را تعلیم کرد و فرمود کہ بران مور طبت نماید و در ہر صہل لبیک اللہم لبیک و سعدیک و اعیر
 فی لبیک و شک و الیک اے ماکلت من قبل و علفت من خلف او تبت من تذر فشیء بین ید سے ذلک
 کلمہ شست کان و ما تبت الا لیکون لاجل و لا قوۃ الا تک علی ہستے قدیر اللہ ما صلیت من صلوة فعلی من صلیت
 و ما صلیت من عتہ فعلی من لغت انت ویلی الی الہ نیاء الاخرۃ تو فی مسطا و الی اللہ ما صلیت من اللہ فاطر السموات
 و الارض عالم الخیب و الشہادۃ ذاکبلال و الاکرام ذان و عدک فی ہذہ الحیوۃ الدنیاء شہدک کافی لب شہد ابانی اشہدک
 لا الہ الا انت و عدک لا شریک لک لک ملک و ک الحمد انت علی ہستی قدیر و اشہدک ان محمد عبدک و رسولک و اشہدک
 و عدک حق و تقارک حق و الساعۃ آتیتہ لا ریب فیہا و انک تبتک من فی القبور و انت ان تکلمنی الی نفسے تکلمنی الی صغیر
 و خطیہ و انی لاثق الا برحتک فاخفر سے ذنوبی کا ما نہ لا غیر الذنوب الا انت و تب علی انک انت التواب الرحیم و در
 صلیح صلیت اللہ سے اصحت لا استطع دفع ماکرہ و در اسم نفع ما رجو و انت الامر بید غیر سے و اصحت متخاض علی فلان غیر
 فقر منی اللہ لانت بل عدوسے و لا نسو علی صدقے و در کعبل مصیبتی نے سینے و لا تجعل بال دنیا البرہمی و لا مبلغ علی
 و لا تسلط علی من ابرح منی اللہ لبک صبحا و لبک مسہا و لبک یخیا و لبک موت و الیک الشور اللہم عالم الخیب و الشہادۃ
 فاطر السموات و الارض رب کل شیء طیک اشہد ان لا الہ الا انت اعوذ بک من شرفی و من شرف شیطان و شرک سجان
 و عدہ و ذانی و لا قوۃ الا باللہ ما شہد اللہ کان ربہ فیہا نہین ان لایحکم کل شیء قدیر و ان اللہ قد اعطی علی علما
 سجان و صحن سمون و ہمیں مقبول نہ و جہنم سموات و الارض و عشیاء و صحن نظرون یخرج اسکے من صلیت
 و یخرج میت سے اسکے یہیکے الارض بعد و تھا و یک تخرجون الی لے اسالک العافیتہ فی الدنیا و اما فرۃ اللہ
 انے سادات و العافیتہ نے دینے روینا سے و الی و اللہ ہستہ عورتی و من و تاتی عدہ و غفلتے من ہیبت
 یہ سے و من خلیفے و عن مینے و عن شہدے و من و تاتی و اللہ ہستہ عورتی و من و تاتی عدہ و غفلتے من ہیبت

۴۰۰

حمدتک و شکرک و ملائکتک و بر جميع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک و شکرک کلامک و انک انت الله لا اله الا انت
 و کلامک و شکرک و ملائکتک و بر جميع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک و شکرک کلامک و انک انت الله لا اله الا انت

و سوا القصار و ثمانه الا عدا و اعوذ بک من علم لا ینفع و من قلب لا یخشع و من یحسب ان شئ من دعوته یاجیب له ما دعا و اعوذ
 من زوال **الاشکال** و کلامک و عافیتک و نجاة لقلبتک و جميع خلقک اللهم انی اعوذ بک من شئ ما علمت و من شئ ما لم اعلم و من

شئ ما علمت و من شئ ما لم اعلم اللهم سلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک ایت و الیک افاضت و الیک کفایت
 فاعف عنی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت اعظم و انت الکون و الله و انت الله فی اعوذ بک من شئ

سمع و شئ یبصر و شئ یسمع و شئ یلمس و شئ یتذوق و شئ یتذکر و شئ یتفکر و شئ یتفکر و شئ یتفکر و شئ یتفکر
 من ان یخبطه الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیحک بعد اداء حوائجک من ان اموت بعد اداء حوائجک

انت و التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر
 اعوذ بک من ان یخبطه الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیحک بعد اداء حوائجک من ان اموت بعد اداء حوائجک

انت و التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر
 اعوذ بک من ان یخبطه الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیحک بعد اداء حوائجک من ان اموت بعد اداء حوائجک

انت و التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر
 اعوذ بک من ان یخبطه الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیحک بعد اداء حوائجک من ان اموت بعد اداء حوائجک

انت و التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر
 اعوذ بک من ان یخبطه الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیحک بعد اداء حوائجک من ان اموت بعد اداء حوائجک

انت و التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر
 اعوذ بک من ان یخبطه الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیحک بعد اداء حوائجک من ان اموت بعد اداء حوائجک

انت و التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر و الیخیر
 اعوذ بک من ان یخبطه الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیحک بعد اداء حوائجک من ان اموت بعد اداء حوائجک

السمیع ورب العرش العظیم ربنا ورب من تحت القیوم و منزل التوریه والا ان کان عوذک من کل شیء انت انتخذ یا صیبتا اللهم انت الاول علیس قبلک شیء وانت الاخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس ذک شیء اقض عنا الدین وامننا من الفقر یا ارحم الراحمین اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهاده انت تعلم بین عبادک فیما کانوا فیه یخفون انما لما اختلف فیه من الحق باذک انک تمهدی من تشاء الی صراط مستقیم و چند آنکه تواند درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفرستید که هیچ عبادت بعد از او در سوره فرائض فاضله از صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود و هیچ وسیله برای حصول قرب و رضای الهی تعالی و حصول سعادت دنیا و آخرت مالا تراز و سستی نه و فوائد و منافع آن در کتب و دفاتر تکمیل حدیث از ان در خانمه کتاب جذب العقوب لای و یا المجهوب که در بیان احوال مدینه مطهره علی ساکنینا السلام در تحفه نوشته شده است نقل کرده ایم جایز و القبول و بعد از او در رساله مفروقه تالیف یافته مشتمل بر آنچه در اینجا بود با زیادت صلوة که از جنس مشایخ عظام صادر شده و انکه شکر علی ذلک و کیفیت درود که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درود است بسیار است در کتاب صلوة پیشتر یاد کرده ایم **صلوة است** **صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم** و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و اسلام علیک و رحمة الله وبرکاته **صلی الله علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علینا** **صالح اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علینا صلوات الله و صلوات انبیاءه** **صلی محمد النبی الایم السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته** و مجموع کیفیتهاست که بار سیده چهل و هشت است سی و شش از جمله از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت و باقی از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم جمعین در در فضل کیفیت علمای اصطلاحات سنن بعضی بر آنکه که فضل صیغه صلواته همان است که خواندن آن در تشهد صلوة مردی و ستم که چه صلوة افضل حالات بنده است و لابد آنچه درود است آنده افضل و اکمل بود و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل بود بر صلوات و تاکید کما و کیفای بلغ و اکمل بود و غیر خود و شیخ محی الدین نووسی رحمه الله علیه در اذکار برین اقتضای کرده که آن است که گوید اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الایم و علی آل محمد و از واجبه و ذریه اصلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم بارک علی محمد و علی آل محمد و از واجبه و ذریه کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید چه این کیفیت جامع مجموع عباراتی است که در احادیث صحیح و وارد شده و بعضی گفته اند که اولی و افضل آنست که بر کدام از صیغ که مروی و در ثور است جدا جدا درود بفرستید چه جمع میان آنها احوادث صیغه دیگر است که مرزی نیست و ما تورد و امام ابراهیم مروزی رحمه الله علیه میگوید افضل آنست که گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد **کلما ذکره الذاکرون و کلما سمی عنده العاقلون فصل در بیان ادعیه جامه پوشیدن حضرت نبوسه صلی الله علیه و آله و سلم چون جامه پوشیدی در اکثر روایات چون جامه نو پوشیدی چنانچه صنعت نیز در جامه پوشیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوید این دعا خواندند **اللهم لک الحمد انت کسومینة اسألک خیر و ینصنع در عوذک من شره و شر ما صنع ز و سفیر مود و بر له جامع پوشید و بعد از آن که قدر الکی کسی بد او زرقین** من غیر اول منی و لا قوه غیر که ما تقدم من ذنبه یعنی آمرزیده شود هر گناهی که پیش ازین کرده باشد و در بعضی**

در حالت بول کی بران حضرت صلوات الله علیه والہ وسلم سلام کرد و جواب داد فرمود که خدا میخاسته بنده را برین زمین
میگیرد یعنی سخن گفتن در بول و میفرمود باید که کسی در حالت بول ریخته استقبال و استقبالی قبله کند و این حرام است
مگر امام ابوحنیفه مطلقاً خواهد در عمارات و خواهد در صحرا و نیز در اماکن و استقبالی صاحب شافعی و بریح نزاریان انحراف
از مالکیه و این مضمون از ظاهر نیز همین است و نزد امام شافعی و مالک و در صحرا و در عمارات و از امام ابوحنیفه و احمد
نیز این فرق روایت کرده اند و وجهی است که آنست که در عمارات دیوار پرده است میان و سه کعبه زیرا که
در صحرائ نیز چندین گوه و بیابان حاصل است بلکه آنست که استقبال و استقبالی در بنیان عرفان مضایق بجای است و نیز
آنکه که معدست براس آفتاب و استقبالی است در صلح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجه
تفصیل آنست که طیبی گفته که صحرا خالی نیست از مصلح از انس یا جن پس اگر استقبال کند قبله را یا استقبالی کند از انشا
که نظری که از مصلیان بعورت او اقتداء این معنی مامون است در بنیان و از بعضی احادیث نیز صحرا از ان در بنیان
معلوم میگردد و چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت برآمدم من بالاحاقه حفصه را پس دیدم آن حضرت صلوات الله علیه
و او را که قضای حاجت میکرد پشت بجانب قبله و نیز بود او و از ابن عمر آورده که او در بنشاند راحله خود را استقبال
پس بر پشت بول کرد بجانب آن گفتند یا ابا عبد الرحمن آیا نیست که نبی کرده شده است ازین فرمود که نبی او فصل
آن در قنات و چون چیزی بود میان تو و قبله که شکر کند ترا یا باس از اینجا معلوم شد که شکر و راحله و مانند آن نیز
حکم بنیان دارد و وجه اول از وجهی که در فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در سه جاری است و تحت آنکه
مطلقاً حرام گویند آنست که در فقط حدیث درست مطلق است و حدیث اباحت بر سیده و اگر بر سه چون صحیح
محمم معارض آید ترجیح بر محرم راست و ثوسه جائز دارند پسند بر نه استقبال و شکاک کند بعد از این عمر و بعضی
مطلقاً مباح گویند و این قول را بجا نشد و عروه و بر بیه و و او و ظاسری نسبت کند گویند چون احادیث تعارض کرد
رجوع پس کنیم که اباحت است در شک نیست که قول امام ابوحنیفه و تابعان و سه به تنزه و احیاء نزدیکتر است و مصنف
نیز ترجیح آن کرده قبول خود که گفت و اینجهت را جاسعه از صحابه مثل عمر بن الخطاب و ابی ایوب انصاری و سلمان
فارس و سراقه بن مالک و سهل بن جنید و اسامه بن زید و ابی هریره و عقیل سدی و عبد الله بن الحارث الکلبی
بطریق متعدد روایت کرده اند و اگر چه حدیث نئی از استقبال و استقبالی بر دیده واقع شده و بعضی در استقبال فقط
در حدیث حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که در کعبه که در کعبه جمع است استقبال قبله و
بویا زیست میدارند و بر سه پس از نزد این بر سه پس انکار اباحت استقبال معلوم شد و
فرمود پس متوجه را در سه قبله بنیست که استقبال را کرده میدانند که استقبالی است و بجای آن استقبالی است
و بعضی سید روایت کرده اند بر سه و امام ابوحنیفه و بعضی بخاری و احمد و میرزا ان طعن کرده است
از کعبه آن روایت است که امام ابوحنیفه شاکست و بعضی نیست و دیگر گفته است و در هر سه است
پسند و نماز بول را در هر سه است و استقبالی چه معنی دارد و باید که در استقبالی است و استقبالی است
و بعضی بطریق سیرست و بر سه است و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است
و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است و بعضی است

استند بار معارض نیاید و چون آنجا رسیدند بیرون آمدند گفتی الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا علیها کفلاً
 که این گفتن بزبان بود و از آنجا معلوم شود که ذکر است بعد از دستنوا پیش از آنکه است و وضو حرام نیست و خود ثابت شده
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ حالت مانع از ذکر آتی نیامده بود اگر آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد
 پس اذان رد سلام کرد غایت هدایتاً و اهتمام بتبظیم ذکر آتی بود که سلام از اسما افتد است و با جمله در رد سلام چنین
 اتباع باید بود و این دعا بعد از بیرون آمدن از آنجا چون مرویست باید خواند و اگر این را عمل برتسور این مضمون
 بدل کنند چنانچه بعضی گفته اند نیز سورعتی دارد و در بعضی روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از آنجا غفرانک
 میگفت اشارت بعد تفسیر سے که در ترک ذکر آتی غراسمه درین حالت رفت و بعضی از مشایخ گفته اند که وصفه ذکر آتی
 قضاے حاجت آنست که در احتیاج وقت نس خود و تقدس و تنزه جناب آتی تعالی بنیدیش ذکر درین مقام همین

فصل در اذان و نحوه اول کتاب یا کرده شد و گفته شد که چه اذان بصحت رسیده و چه نرسیده

در اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در بدینه است در سینه اولی یا ثانیه و آنکه گویند در شب اگر کسی بود
 در هیچ حدیثی درین باب - ثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا قائل شوند بعد و اسرے چنانچه بعضی گفته اند که اسرے
 دوم در مدینه بود یا در شب اسرے اذان شد بد بلا سے آسمان ولیکن ما سوزند با قامت آن بر روی زمین
 اینها تکلفات است و صحیح آنست که در مدینه بود یا چنانچه در صحیحین از ابی عمر آمده که چون مردم آوردند مسلمانان بدینه
 جمع میشدند اسرے نماز و قرار میدادند و وقتی معین را بے آنکه نذکنند بر اسرے آن و علامت نمانند بدان پس سخن کردند
 روزی درین باب که چه باید کرد بعضی گفتند ناقوس بایزد مثل ناقوس نصاری و بعضی گفتند قرن مثل قرن بود
 و در روایتی آمده که بعضی گفتند آتش برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر چرا مردی را نغز نمانند که نذکنند نماز
 پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خیز اسرے بلال و نذ ادره نماز و میگویند درین وقت همین نذ اشد بل
 مخصوص اذان وقت دیگر عبد الله بن زید انصاری که در اصحاب اذان گویند خواب دید مردمی را که ناقوس
 در دست و در گفت آیا میفروشی اسرے بنده خدا این ناقوس را بین آن مرد گفت چکاره کنی این را گفت تا بخواهم
 مردم را بدان نماز گفت من ترا بهتر ازین چیزه بیا سوزم پس بیا سوخت پس اذان را چون هیچ نماند بنام است
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و واقعه را عرض کرد فرمود بدستی و راستی که این رویای حق است بر خیز و اتقا کن
 بر مال که آواز و سوزم تر و بلند تر شیرین تر است بعد اذان عمر بن الخطاب نیز این واقعه دید و چون آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم شنید فرمود نذ اشد لکم گویند که هفت صحابی و بر او سینه چله و موافق بکد بگر جواب دیدند و نیز آمده
 که بعد اذان و سوزم موافق آن آمد و الله اعلم در اذان پنج چیز مشهور است در سوزم آنکه سماع آنچه از مودن بشود و سوزم

ان کبیر و غیره و سوزم علیه الصلاة و سوزم علیه الصلاة که از زبان اول و ثانیه مذکور است و سوزم میانه سوزم
 و سوزم ثابت نشده و سوزم قبضه بر حیل و در بعضی روایات سوزم مذکور است که بگوید آنچه بگوید بر مودن بندگی و سوزم
 حیلین و ظاهرش قبضه بر حیل است و در بعضی روایات سوزم مذکور است که بگوید و حیلین لاجل و لا توة الا بالله و حیلین
 حیل و حیل و حیل است مرض بندگی یعنی شرف بصدق همین و آنچه بعضی مردم در سوزم سوزم گویند یا شایسته
 کان و ما لم یثابرم کین نیز صحیح نشده و در وقت شهادتین و انا و انا نیز آمده و گفته اند که اگر در سوزم بقصد نماز و آیت است

اجابت مؤذن لازم نبود زیرا چون اجابت فعلی نبود با وجود آن اجابت قوسه اجابت نبود و درم آنکه بگوید حضرت با
 ربنا و با اسلام دنیا و بجز رسول او فرمود که این قول موجب مغفرت است در مشکوٰۃ از حدیث مسلم انشد ان لا اله الا الله
 وحده لا شریک له و انشده ان محمد عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سوم آنست که بر رسول صلوات الله علیه
 علیه السلام پس مستحب بعد از اجابت مؤذن چهارم آنست این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القامه
 الی سبیغته و فیصلته بعثه مقاما محمودا لذلک و قد تانا لا تخلف لعیاد و محمدا کما عبادتک و در پیاسه از نفس بلند
 و در بعضی از روایات مستند امام احمد آمده هر که بعد از اذان مؤذن بگوید ربنا و با اسلام دنیا و بجز رسول او فرمود ان لا اله الا الله
 وحده لا شریک له و انشده ان محمد عبده و رسوله و دعا که در پیاسه از نفس بلند است و در پیاسه از نفس بلند
 و سلم مرا تعلیم کرد و در وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک و اداء بار نهارک و دعوات دعا تک فان غفر لی اذنب
 سیکوید حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم چون اذان بشنیدی این دعا بخواند که ربنا و با اسلام دنیا و بجز رسول او فرمود
 استجابته مستجاب لها و دعوة الحق و التقویة تو فی علیها و احسن علیها و ارجح من صلوات الله علیها و ارجح من صلوات
 و نیز سو و دعای میان باز نماز و اذان در وقت نماز است خواهید در دنیا و آخرت
 تحقیق میسر است که آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بنف نفس خود اذان گفته یا نه جواب میگوید آری یکبار
 در سفر در وقت که با ما مان بود و پایان کل گذارد نماز را با صحابه خود بر سر اهل کذا عند السبیل بروایت الترمذی
 و نو و سه نیز روایت ترمذی بدان خرم کرده و بعضی گویند مراد امر لیل است اذان بر طریقه مجاز بقرینه روایت
 احمد در مسند خود بدین واقع نام برده اما اذان دیگر اختلاف است میان علما که اذان افضل است اما است قول آنجا
 بلکه هر که نفس خود با قامت حقوق امامت اقامه بود اما است افضل بود الا اذان و نیز اختلاف است در جمیع میان
 اذان و امامت نزد بعضی کرده است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است و صحیح که و این قول آنجا
 و بصورت رسیده از غیر گفته که اگر اذان با خلافت جمع میشود اذان میگفتم من کذا فی فتحا لیا سے و از فعل امام
 بود و نیز مع میان هر دو نفس کرده اند و اگر گفته آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم که کور بصوت و صدا ثابت شود
 جمیع میان اذان در حدیث یکبار است **فصل در ادعیه عشره ذی الحجه و عشر ذی الحجه** آن حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم بسیار وصی و دیگران را اگر کسی در سبیل خود بخواند این دعا را در وقت نماز
 صلوات الله علیه و آله و سلم بر سر خود بخواند و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز
 فانه ان الله و الله اکبر الله نیز سه حدیث در بعضی نسخ کتاب شد که بر سر بار واقع شده و مشهور و مذکور در کتاب
 بر السند و در حدیث و معصوم میگوید بر چند است اذان بدین حدیث بر سر بخت تر سیده اعلیٰ اهل اسلام
 محمود بر سر سینه نماز یکبار است ای شیخ صدیق صدیق است یا ان الله ربنا و الله ربنا و الله ربنا و الله ربنا
 و بر سر کتف نماز یکبار است یا ان الله ربنا و الله ربنا و الله ربنا و الله ربنا و الله ربنا و الله ربنا و الله ربنا
 است میان انصاف و عدل و انصاف است آن سر هم چنین است که بعد از فجر عرفه و انصاف است آن عصر و
 آنکه چون آن هشت نماز بود و نماز را هر روز بخواند که در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز
 در بعضی آن چنین است که در روز عرفه و در روز عرفه و در روز عرفه و در روز عرفه و در روز عرفه و در روز عرفه

۲۰

اکثر ما بقول اول مشاء است زیرا که پیشتر از ایام تشریق است تمام بعین توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید است و نماز عید است چنانچه در حدیث آمده و یا تشریق است هر جامع بود بدست دیگر آمده که لایق آن است تشریق
 و بعد صلوات العلیه که است شرح الهدایه و سعید مانی ز شانیه گفت که سنیست من را مصاره نوو سے گفتہ کہ
 ہمیں است اظہر نزد محققین بحیثہ ورود حدیث در دوسے وقتوں سے روز عید حنفی نیز ہمیں است و نزد امام مالک
 و بقولے نزد شافعی از ظہر یوم آخر تا فجر آخر ایام تشریق کہ مجموع آن پانزدہ نماز است ہر آج و غیر ہم زیرا کہ جل
 ذکر ایشان تلبیہ است آروز بخ و قطع میکنند تلبیہ را باول رسے کہ روز بخ میکنند پس ظہر یوم آخر اول نمازی بود
 کہ منقطع ہوا و در سے تلبیہ واجبہ میکنند بکسیر در آن نماز آخر ایام تشریق توجیہ میکنند آنرا باینکہ این نماز
 آخر نماز سے است گذارده میشود در سنہ و غیر حجج تن حجج آمد و بقولے از شافعی حجج را از ظہر بخ تا فجر آخر ایام
 تشریق و غیر تلبیہ یا از مغرب بیلہ بخ چنانکہ در تب تلبیہ فطر نیز نزد ایشان تلبیہ سنون است در کوه چا و مساجد
 و اسواق تا فجر آخر ایام تشریق کہ تبر نما بود تو سے مثل قول اول و بروایتی از احمد حجج از ظہر یوم آخر تا فجر
 ایام تشریق و بروایتی تا فجر آخر ایام تشریق و در ایام تلبیہ یک در آن مساجد و غیر آن و ہشتاد و دو قول دیگر
 سے از فجر عرفہ تا عصر آخر ایام تشریق است و ہست کہ اصحابہ بین قول سے و فرمودن سبحانہ و ذکر اوست
 نے ایام سعادت است و تفسیر کردہ و در ایام سعادت سے را با ایام تشریق و تشریق و لغت بمعنی قدید کردن گوشت
 در آفتاب درین ایام قدید کردہ میشود و چون مناسبت بر آفتاب سے است کہ در صبح مسلم و غیر آن آمدہ کہ آج ہست
 سے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ ایام تشریق ایام اکل و شرب و ذکر سے بیجا سے اندو در قلعے بطرق متعددہ از جا بر
 آورده کہ گذار دین خیر خدا سے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز صبح را روز عرفہ پندرہ سے آور دین جانب ما و گفت اللہ اکبر
 و کشید تلبیہ تا عصر آخر ایام تشریق گذار دین از رکعتے و نیز گفت کہ از امام احمد پرسیدند رحمہ اللہ علیہ بکدام ایام
 حکم کردید شما کہ تلبیہ از نماز فجر عرفہ است تا عصر آخر ایام تشریق گفت بائین عمر بن خطاب و ابن عباس و ابن مسعود
 رضی اللہ عنہم ہمیں و قول مصنف از پہ ہر نماز درین سے بنہ نقیہ بجاعت اشارت سے باینکہ جماعت در دوسے
 شرط نیست چنانچہ قول ابی یوسف و محمد دانہ و دیگر است و نیز امام ابو یوسف بنہ جماعت شرط است و ہر منفردہ و از امام
 در روایت سے است صحیح است کہ شہر است زیرا کہ بن مسعود فرمودہ است التلبیہ علی من صحیح بجماعہ و از ابن
 عمر نیز آورده اند کہ گذار نماز را تلبیہ تفسیر تلبیہ و بعد از نماز تلبیہ تلبیہ و با اتفاق و بعد از نماز عید بن نیز نیست
 و بعد از نماز جمعہ ہست و بر زمان و مسافران نیز فرودگاہ اقامت کنند مرد و بقیہ ان و بعد و قول سے و شرط
 سے کہ نماز جماعت در ہر گاہ و در وقتیات سے و اگر کسی کہ بدعت سے نماز بود ہمیں سے
 امام ابو حنیفہ است رحمہ اللہ نہ نماز سے ہر جا سے کہ بار سے بیجا سے کہ اللہ اکبر اللہ الا اللہ اکبر
 اللہ اکبر و نماز کو و نزد شافعی سے و در وقت نماز سے و در وقت نماز سے و در وقت نماز سے
 بیاد سے است اما تلبیہ نماز سے و در وقت نماز سے و در وقت نماز سے و در وقت نماز سے
 و لو کہ انکافون لا الہ الا اللہ و لا الہ الا اللہ و لا الہ الا اللہ و لا الہ الا اللہ و لا الہ الا اللہ
 و نزد امام مالک ہمیں قدر سے و تلبیہ تلبیہ و اگر تلبیہ و تلبیہ تلبیہ و تلبیہ تلبیہ و تلبیہ تلبیہ

از سبب امام ابوحنیفه است و یکی از اذکار عشر ذی الحجّه که در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله وحده لا شریک له
که الملک والحمد لله هو علی کل شیء قدیر بادعایا سے دیگر کہ در باب سبج گذشت و از جهت معنی اینجا عادم نکر و غسل

و رادعیہ دیدن ماه نو حضرت نبوسے صلے الله علیہ وآلہ وسلم چون ماه نو دیدے کفتی اللهم ابد علینا بالامن
والایمان والسلام والاسلا... در باب افتد و کاکم حق التدا اللهم ابد علینا بالامن والایمان والسلام والاسلا

والتوفیق لما تحب وترشع ربنا وربک الله و در سنن ابی داؤد و از قتا... روایت میکنند کہ پیغمبر صلے الله علیہ وآلہ وسلم
چون ماه نو دیدے... بلال خیر و رشد بلال خیر و رشد آمنت بالذکر خلقک آمنت بالذکر خلقک... بلال خیر و رشد

ذو سبب بشکر گذار و جابشهر... شیخ صفیہ است از نجابین معلوم کرد کہ بر تقدیر دیدن بلال این روایت
میخوانند اما آنکہ عادت مشرف بر آن بود کہ البتہ مقید میشوند بدیدن ماه نو چنانچہ در مردم متعارف است معلوم

مگرد ماه رمضان و عید ذی الحجّه کہ التماس کردن و سبتن آنها مستحب و مسنون است اما تمثیل و مصافحه بدیدن
ماه نو و در یافتن یکدیگر را چنانچہ متعارف است در مردم چیزے نیست نم مصافحه مطلقا سنت است ولیکن از جهت

خصوصا این وقت سنت نبود اگر چه تمثیل بدرا آمدن رمضان و بعدین ما اثر است و بعضی از علمای شافعی گفته اند
کہ تمثیل بعدین و شور و اغوام سبب است نہ سنت و نہ بدعت و الله اعلم فصل در بیان ادعیہ طعام

خوردن حضرت نبوسے صلے الله علیہ وآلہ وسلم چون طعام خوردے سے ابتدا بسم الله کردے و دیگر آن را گفتن
ان فرمودے و گفت چون کسے طعام خورد... الله بگوید اگر فراموش کند در روز باید کہ اگر با حجی که یادش آید

بگوید بسم الله نے اوله و آخره و نزد محققان اہل حدیث تسبیح خوردن طعام واجب است چه احادیث امر صریح و صحیح
و سالم از معارضین است مظاهر امر و وجوب است ما دام کہ آن را معارضی نباشد و نزد اکثر فقہا امر اینجابر ای استحباب است

و تسبیح در اول طعام واجب ذی تمجین است سخن در تمجید بعد از طعام... انرا در کتب جمعی باشد تسبیح یکے ازین جماعه مجزے و
کافی... تسبیح... کسے طعام خورد... الله بگوید اگر فراموش کند در روز باید کہ اگر با حجی که یادش آید

گفت بس است گویا مقصود این است کہ بسم الله باید کہ بر طعام نکور شد و تا بکرت و نور سے دوران پیدا آید
گویند و یک کس باشد از جماعه یا بیشتر اما حدیث حذیفه سوانق این سخن نیست چه دوسے روایت میکنند کہ گفت انا

حضرتنا مع ابنی بدستی کہ ما حاضر شدیم با پیغمبر صلے الله علیہ وآلہ وسلم بلوا... خاصے رادینوز ان حضرت صلے الله علیہ
آلہ وسلم دست در طعام نهادہ بود و ما نیز بایدے کہ دستیم دست نهادہ و خجرات جاریہ کا نانا تنفع پس آمدن لایا کہ کسی

سے اندازد و اورا بر طعام یعنی از رعایت گرسنگی بے اختیار است افتاد بر طعام مذمبت اتقنع یہ ہنے طعام پس سنا
آن زن کہ بند دست خورد اورا طعام فاخذ رسول الله پس گرفت پیغمبر خدا صلے الله علیہ وآلہ وسلم بید با دست آن زن را

طعام با ایشان نخورد کہ جماعه سبب پستتر آمد دوسے از باد یہ شیعان ہمدین دعوت چپاچہ... جس روایات آمدہ کا نما
بیرفع دوسے نیز خراست کہ دست در طعام بزند فاخذ سیدہ پس گرفت ان حدیث صلے الله علیہ وآلہ وسلم دست اورا

نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلے الله علیہ وآلہ وسلم ان شیخان... پیغمبر خدا صلے الله علیہ وآلہ وسلم دست اورا
طعام را براسے خود یعنی قادر میگردد و در ازان خودی سازد و طعام را ان ذیہ را صلے الله علیہ از جهت آنکہ نام نہ... در روز

بر آن روز جابہدہ و بچستی کہ شیعان آن آورد این زن را... محل بنا آموختن کرد و در طعام را برای خود سبب...
نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلے الله علیہ وآلہ وسلم ان شیخان... پیغمبر خدا صلے الله علیہ وآلہ وسلم دست اورا

نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلے الله علیہ وآلہ وسلم ان شیخان... پیغمبر خدا صلے الله علیہ وآلہ وسلم دست اورا

فاخذت بيدك پس فرغم دست او را نماز بنما اما عرابی پس آورد شیطان این اعراسی را لیستعل به تا حصول سازد
 بواسطه دست طعام با پولی خود فاخذت بید و پس گرفت دست او را والدی سے لیسے بید و سوگند آن خدا سے کہ نقای و
 من در دست قدرت او دست ان بید یعنی یہ سے مع یہ بیا بستی کہ دست شیطان و دست بخاریہ و عمرابی در دست
 من است کہ گرفته نگاہ است ام ہمارا نم از رسم شد و پس تریا کہ در آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نام خدا را بخورد
 و در سخن ترمذ سے ہزار حدیث عائشہ موافق این حدیث حذیفہ ثابت است کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با شمس

نظر از صحابہ طعام میں پوریا گاہ یک اعرابی را بدوان طعام را بچم بد وقتہ بخورد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ این اعرابی
 اگر بسم اللہ گفتے این طعام شمارا کا خوردے و حق است پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعت بسم اللہ گفتے بودند پس
 اگر تسمیہ یکے کافی بودے از تسمیہ یا فی قول تسمیہ اعرابی شدند سے پیغام میرید کسی را کہ بگوید کہ در ابتدا سے طعام
 اگر یکے از جماعت کہ متع باشند بر طعام تسمیہ کند کافی بود اما اگر در شام سے طعام یکی در آید و شریک گردد چون حال ابتدا
 طعام اوست تسمیہ پس باید کرد و قضیہ آیت در حدیث از میں قبیل است بدانکہ تسک صفت بحديث حذیفہ و عدم کفایت
 تسمیہ یکے از جماعت مبنی بر پشت کہ آمدن جاریہ و اعرابی و دست و زون ایشان در طعام در شام سے اکل بود تا گویند
 کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعت بسم اللہ گفتے بودند و از اول حدیث کہ صفت آن را نقل نکند و ظاہر میشود کہ آمدن آنها
 در اول طعام بود کہ ہنوز آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم صحابہ ابتدا نکرد و بودند و دست و طعام نرود چنانکہ در مشکوٰۃ
 آورده کہ گفت حذیفہ بودیم با کہ چون حاضر سے شدیم با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طعام سے را نمئی نہادیم و ہما ہی خود را
 در طعام تا ابتدا میکرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سے نہاد دست مبارک خود را و ما حاضر شدیم با آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 علیہ وآلہ وسلم بکبار سے خدا سے را پس ما جاریہ اگر سے اندازد او را طعام پس دست نہادن گرفت و طعام
 الخدیث یعنی ہنوز ابتدا و طعام نکرد ہنوز ابتدا سے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم استادہ بودیم کہ آمد جارت
 و ہمچنین ظاہر میشود از حدیث کہ گفت ہم سے داخل ہئمتی نزد تال صادق ظاہر است فاضم و اللہ اعلم و در حدیث
 ضعیف وارد است کہ من سے ان سے علی طعام سے کہ فراموش کند تسمیہ را و بعض نسخ ان لیسے واقع شد یعنی
 و ما خواندن را لیسے بسم اللہ گفتن را بر طعام خورد فلیقرأ قل ہو اللہ احد پس گو کہ بخواند قل ہو اللہ احد را و فرغ چون
 فارغ شود یعنی قل ہو اللہ احد خواندن بعد از فرغ از طعام بلاست ترک تسمیہ را ابتدا سے آن میکند واضح آنست کہ گو
 بسم اللہ اولہ و آخرہ چنانکہ گذشت و چون از طعام فارغ شدے گفتے محمد ثانی اشیا ما کافیه خیر کفے و ما مودع
 و ~~بسم اللہ اولہ و آخرہ چنانکہ گذشت و چون از طعام فارغ شدے گفتے محمد ثانی اشیا ما کافیه خیر کفے و ما مودع~~

غیر جمل سنی و لا قوۃ امر زیدہ شود جمیع گناہان گذشتہ سوی و گاہ خدا را طعام گفتے اللہم طعمت و سقیئت در نفیست و اذ
 و بہیت و احمیت و اظل علی ما اعلیت و ندر کیفیات الحمد اللہ سے من علینا و بدایہ ابو الذ سے شیعنا و روانا و کل انا
 اتانا و در حدیث دیگر ثابت کہ فرمود چون یکے از شما طعام خورد باید کہ بگوید اللہم بارک لنا فیہ و معنا جبرائیلہ و میکائیلہ
 بیانشا ما باید کہ بگوید اللہم بارک لنا فیہ و زامنہ یعنی در ششیر نگویہ معنا خیر امنہ گویا بتر از ششیر طعام سے دیگر نیست بلکه
 ہم از ششیر زیاد سے و سے طلبہ ہنوز نقل این حضرت سے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز ہمچنین منقول است و چون آب آشامید
 لب نفس اشامید سے و دیا ان از طرف رہا اگر سے بخوردین و در اول ہر یک لیسے اللہ و اگر اللہ سے و بعض اوقات

صیانت کرد و روسے ذکر دعوت و دعائیت و ترند سے آن را در شمال نیز آورده این کرد وقت دیگر باشد
 سیف و چو آن را در این احوال آخته کیند بیاد حق و بناتینے نباید که طعام بخورید و بخلت بچسبید و ذکر و نماز بکنید و تکرار
 نمت حق را و فرمود در عقب طعام و خوب مشوید که در لباسے شامخت شود بخت غلبه بحکام نفس ہی فرج و جانا
 غلبه و طریبان ظلمت غفالت و یکبار دست بخند روسے گرفت و در قعدہ طعام خوشبختی باشد که بسم الله قعدہ باشد
 و تو کای علی الله ایخدریث با حق بیست فرود مسیله اخذ ایم که تقرون من الاسد معارضه دارو و و ب تطبیق در ان و تحقیق این
 میحدث در آخر فصل سجاوات با اید انشا الله تعالی در هر سیکرد که بدست راست طعام خورد و بدست چپ خورد
 که شیطان بدست چپ بخورد و دست راست مدینه باشد از شامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کسی شکایت
 کرد پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نه بیند ان بخورد میری منوم فرمود متفرق خوردیم با یکدیگر خوردیم
 یاد حق کیند تا برکت بر شما نزل کند **فصل در شام و آداب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم درین باب**
 صحیح نیست است که امتثال لاسلام و خیره انعام و انعام در ان لقرا اسلام علی من عرفتم و من لم تعرف یعنی جائز
 و زیترین امور مسلمانی در چیز است تا بی خورایدن طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان برانکه شناسی و بر انکه
 اشارت من لبه بودت و نواضع که اصل صفات و عمدہ خصائل مسلمانی است و درین معلوم شد که سلام حق است
 صحبت و در عیادت و مانند آن اختلافتی ظاهر میشود نزد بعضی حق اسلام است نزد بعضی حق صحبت چنانچه
 بدان اشارت کردیم و در بعضی است چنانچه چون بر مجال او می آید گفت برو نزدین جماعه از ملائکه می آید پیشانی
 کن و بشو تا ایشان ترا بر جواب می بینند ان جواب بخت کوو حیت از ریت تست پس ان هم بر وقت و بر شانه
 کرد لفظ السلام علیکم ایشان در جواب گفتند السلام علیک در عمدہ احوال لفظ در حمد الله زیاد کردند و در
 و عمدہ انکرا حب و حسن است و زیادہ بران و بر کانه در بعض روایات و مغفرت نیز آمده چنانکه باید حدیث
 بر علیک یا عکس هر دو جائز است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه فرمود با نشاء سلام و ادنی سلام است که نفس
 برده سلام میکند بشود همچنین در سلام و سلام هر دو راست است و در مجال دارو که در باب نشاء انکرا و همچنین با
 باشاء و غیر آنست و میفرمود چون سلام را فاش **باید که در کسب پیدا آید و گسان به بیشتر نردند تا بیان**
 و ایمان نیارند تا یکدیگر را بر اسے خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری سے است قال ثابت من جمیع اوقات
 من انفسک و بدل اسلام للعام و الانفاق من الاقارین چون بیستین مجموع اصول و فروع خیر است چه
 موجب ادا سے حقوق خاتمه است بر وجه اکل الصدقات بحسب نعت نصفانصف کرد و در
 ادا سے حقوق هر دو جانب معنی و ملحوظ است گویا نصفانصف قسمت یافت از خیرت او را انصاف گفته و در
 مع عموم خلافت را که مستلزم تواضع و مهربانے و خوش خلقی است و در صحاح معاصره راق ان که در جمیع
 است خصوصاً از سرفلت و در و سینه چون **باید که در کسب پیدا آید و گسان به بیشتر نردند تا بیان**
 و سلم بر کوکان و اطفال میکند شت و برایشان سلام میکرد و بر جماعت پسر زمان و شکست گان میکند شت و
 میکرد و اگر چه قاعده آنست که خوردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند
 بر شت و در ما ده و محمد قلما بر محمد کوفه گفته اند که اگر در نقد راست کشت آند و سر او را سلام کرد که

بروم فرستاده و بدگیزان گرفتار بست و ای با مناسلام فرستاده ای چه گویید چنانچه در حدیث آمده است که هر کس
از بسے بر سر یہ آمدہ کہ گفت آمد جبرئیل بر منبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت یا رسول اللہ این حدیث است آمدہ و بر سر تو
طعام آورده اور از حضرت حق جل شانہ و در روایتی سے و از من سلام رسان و بشارت و میرا در بشارت بخاتم از جو هر کس
نہ در اینجا غوغا و خصوصیت است و نہ تعب و مشقت و در بعض حدیثے مشکوٰۃ نوشته اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم بر کوہ حرا بود و خدیجہ بر اسے و سے از کہ طعامی آورده و از اینجا ہر مشو کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز
ظہر نہوت بر گاہ ہر چہ میل میرفت و مشغول میشد و مفهوم از ما حدیث است کہ این پیش از ورود و سے بود کہ آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین حیل با نظار و سے مشغول بود و بختل کہ بعد از ورود و سے نیز گاہ گاہ سے تذکر ایام ذوق
و حضور و آرام کرد و ایام گذشتہ و ہشت برین حیل بہ نیت دی نشست و طعام آوردن بچہ درین زمان بود و طاعت
کہ طعام آوردن خدیجہ بعد از ورود و سے باشد از خانہ کہ و سے بود و بجانہ دیگر کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در و سے بود و اللہ اعلم و یکبار دیگر عائشہ را گفت ایک جبرئیل حاضر ست و ترا سلام میرساند عائشہ نے جو یہ سلام
در حمتہ اللہ و بر کاتہ در حدیث خدیجہ چون سلام حق سبحانہ بود در سلام معنی اندازد چنانچہ در حدیث آمده است کہ صحابہ کرام
علیہم السلام و رشتہ صلوات میگفتند السلام علی اللہ و علی فلان و فلان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند
ہو السلام یعنی بر خدا و عابامن و سلامت چہ گوئید کہ ہمہ امن و سلامت از و ست و در و ستی کہ سلام از جبرئیل
نیز آمدہ چون بھمن و تجبیت بود اعتقاد بان نکرد یا آنکہ در سلام در ان زمان واجب نشدہ بود بعد از ان شدہ اللہ اعلم
و چون سلام کرد سے تمام کرد سے تا بلفظ و بر کاتہ رسانید سے روز سے شخصی در آمد و گفت السلام علیک من صلی اللہ علیہ
و آکہ و سیا جواب داد و فرمود در عشرہ یعنی وہ حسنہ باین گفتن ثابت شد و دیگر سے در آمد و گفت السلام علیک و زنتہ ہست
جواب داد و فرمود عشرون یعنی بزیاوت و رحمتہ اللہ ذہ حسنہ دیگر ثابت شد دیگر سے در آمد و گفت السلام علیک و زنتہ ہست
و برنتہ جواب داد و فرمود کہ گشون در روایت ترمذ سے و ابو داؤد و بھمن قدر آمدہ و در روایتی از ابی داؤد آمدہ کہ
دیگر سے در آمد و گفت السلام علیک و رحمتہ اللہ و بر کاتہ و مغفرتہ فرمود کہ اربعون بکذا کیون انھما علی بھمن می باشد
کسب و تحصیل فضیلتا یعنی اجر بر قدر عمل است و در اسناد این حدیث ضعیف ہست و لیکن حدیث ضعیف در با فضائل
معتبر و معمول است و ہر گراہید سے انبیا السلام کرد سے این سخن مکرر شدہ و عنقریب گذشتہ است و ذکر و سے
در ہر جا تقریب و توطیہ عدیل اوست چنانکہ گفت و اگر کسی سرو سے سلام دے مثل ان یا افضل از ان بر و سے
رذکر و سے علی القوی بنے تاخیر مکر عذر سے بود سے مانند نماز یا قنصا حاجت لیے بول و غافلہ و جواب سلام بچنا
کنند کہ اللہ و بشارت و ایما کہ نماز کرد سے در نماز کرد و بشارت ثابت شدہ گاہ در نماز بردی سلام
کرد سے بگشت مبارک اشارت کرد سے بجا و در حدیث پنجاہ در باب نماز گذشتہ بشارت بہ ست و برنہ شدہ
نہ بگشت تذکر و اللہ اعلم و این احادیث در معارف منست سر حدیث مجہول الزاد کہ من اشارت فرمودہ است
عند تحقیق معلوم کہ شایک کند و نماز خود ستار سے کہ ذکر کردہ شدہ در حدیث پنجاہ در باب نماز
فاسد شدہ و این حدیث معارف آن حدیث را تمام بہ روز شمار و در ابتدا سے سلام بردی
و کہ است و آستی کہ در ابتدا کیونید علیک السلام

علیه السلام یا رسول الله فرمود لا تغفل علیک اسلام فان علیک السلام تحیه الموستی یعنی عادت نیست سفر را او خوار
 را که مردگان را با بن صیغه تحت کنند پس بدان و حق احیا احترام کن نه آنکه البته تحیت موستی علیک اسلام بود لیکن
 چون در موستی احتمال رود توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا علیک اسلام دور نباشد و نیز تقدیم فقط سلام بر علیک است
 احیا تحیت سباحت با من و سلامت و عدم مخافت است که وضع و شهرت سلام برای آنست و تقدیم علیک ابتدا و دوم
 ملاحت آنست و در موستی این ملاحظه مغفود و عادت بعضی مومنان چنانکه مصنف گفت نیز بران افتاده پس تحیت احیا
 مان مناسب نباشد که اولا در جواب سلام ~~که در جواب سلام~~ قبول سلام مسلم و جواب بروی سوا افلاوه میکند
 بخلاف ترک و او که موهم بعد مصلحت کمالی مخفی و بعضی از فقهای شیعه اگر سبب و جواب دهند جواب نشود و فرقی
 ساقط نکرد و چه مخالف سنت است و بیشتر ~~در حدیث~~ سند ملاحظه شود و استدلال بعضی تنزیل می کنند - فقط و اسلاماتا نام
 تمیز قائل و راجع بلائکه است که برای اهلاک قوم لوط آمد و در برابر ابراهیم علیه السلام سلام کردند و تمیز قائل عابد با ابراهیم که
 جواب سلام ایشان گفت بے و او نیز تبرک سنت بطمان اصل عمل لازم نیاید از اسات و نقصان ثواب اگر گویند
 پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون زمنی شد نقصان در جواب سلام ملائکه علیه السلام جوابش متوان داد با کلمه
 گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق احسن و افضل است از تحیت ملائکه زیرا که کلمه اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت
 ملائکه بلیه پس این وجه جبران نقصان کند فاعلم و فی فرمود از ابتدا سے سلام پائل کتاب ابو سعید خدری روایت میکند
 لا تبوا الیهود و النصارى بالسلام ابتدا کنیہ یهود و نصاری را بسلام و نه انقبضو هم فی طریق فاصطبر و هم الی الصیغہ
 و چون ملاقات کنید یهود و نصاری سے را در راهی مضطر دور نه سایه پدید آید ان را در راه سبک تر یعنی نلبه آرد بر ایشان
 در میان راه بگردان شوند و در بعضی حواشی مشکوٰۃ نوشته اند سینه و آینه یاب ان را که از وسط طریق مدول کنند و
 بکسو شترند علامت و وقت است جها میر اسلامیان منع ابتدای سلام قائل اند بعضی نیز در جواب جواب ایشان هم قبول
 سنت دور بر نماند جواب سلام ایشان و بجا است و بعضی گیرند واجب نیست چنانکه سبب بر این است که غالب
 سیستمان رحمت در اعتقاد مراد آمده چنانکه سبب با اهل زینة از فرق اسلامیه اند از کتاب بدعت زحل اگر بطریق
 نصب ابراهیم بود نیز همین حکم در روز میجین زبان قرآن که در آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که چون سلام
 کند از یهود بر شما بگوید بر سر حدیث که دروغ است پس بدید و عیبک سینه بشا باد آنچه گفتند و مستحق آیند و سام بسینه
 سینه پاک بود و در آنکه مدوک سینه است بهر زبان حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم گفتند السلام علیکم وکم
 سلام و السلام و آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود یا عباد الله انتم و اولادکم و اولاد اولادکم
 در عشر مرتبه است گفتند این شایسته ایشان گفتند و در حدیث دیگر هم این است که اگر در این ایام ختم نه نقد پس
 در سینه زنجاری میزند و در عطفان این بشارت است که هر کس در آن شهر علیه آله و سلم درین حال از زمین بر بعضی شرح گفته که حق
 است بر آن صورت است و در میان شما و بعضی گفته اند در روز قیامت سینه ایست سنت نه سخت و این منع است از سلام
 بر اهل کتاب بر تقدیر است که سندان بود در حدیث اینست که با سلام اگر دروغ و خلو بود است سلطان ممنوع نیست
 و در حدیث صحیح است که هر چه غش از افلاک و همانا و مشرکان رسد از آنان میگردد شدت بر ایشان سلام کرد
 دور حدیثی است که در سنن ابی یوسف و در دست که هر کس سخن بجا نهد از امر او ان مسلم احد هم و بیکر سے سخن بجلوس و در بعضی

صالحین

من الجلاس و جلوس نیز جمع جاس است چنانچه قعود جمع قاعدان بر واحد هم یعنی ثابت میکنند از جماعت چون گفته
 بر کس سلام کردن کے از ایشان بر آنکس دور کار نیست کہ ہر یک سلام کند و کفایت میکنند از نشینندگان کہ برین
 سلام کردہ است کسے کہ کسی از ایشان رد سلام کند و جواب گوید و واجب نیست کہ ہر یک جواب گوید پس معلوم شد کہ
 سنت سلام و جواب جواب سلام بر سبیل کفایت است اگر کسی بگوید از دیگران ساقط کرد و اما یکی از رواد آن معبود
 خراسی است و جمیع اورا الضعیف دہ اند و لیکن عمل اہل اسلام بر نیست و از عادات حضرت بنوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
 آن بود کہ چون کسی سلام کسے بروی عرض دسے جواب سربلند کہ سلام کسے سیر اند و صلے عنہ آن کسی کا زوی سلام
 میرساند و دسے چنانکہ در سنن ثابت است **گفت ابن ابراہیم** کہ بدستی کہ بدین میرساند سلام
 فرمود علیک و صلے ابیک السلام بر تو و بریدرتو سلام و از عادات حضرت بنوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بود کہ کسی کا زوی
 شکر عظیم یعنی کاری زشت کار آن شروع و حبیب بود و رعایت زشتی ظاہر و از روی احترام کند از سلام و جواب سلام و بر احدی سلام
 و گاہی بگردد از تیر میرود کہ بر آنکس سلام و جواب سلام و گویید چنانکہ در سنن ثابت است کہ خلف کردہ بودند از غزوہ بدر است کہ صحبت
 زجر و توجیح و تادیب ایشان چون سلام کہ از عظیم شعا اہل اسلام است چنانکہ از حدیث ابن عباس علیہ السلام صحابہ
 و جموع مسلمانان ثابت است و از خواکے کریمہ - ولاتقوا لوالمن و اتقوا الیکم اسلام است فرما صلح میگردد و درین
 بلاد ہندوستان بنیاد میچوردند و واغنا و در شام یعنی پشت خم کردن و دو تا شدن کہ شام اہل بیعت است قائم
 آن شدہ و در بعض بلاد آن دست بر سر نہادن و انگشت بر زمین نهادن شام گشتہ و حکم بدین مبنی و در بعض بلاد ہند و
 سواری بر زمین میزند و در بزمہ ارباب ولایت و حکام منصب باست لازم و زمین کہ در شامی آن سے ہمیشہ ہست
 و بدلی مجبور با قصے الغایت از دور اچاسے ابن سوار عظیم الشمار میں مطلق نشیند و از آن از احترام و از
 نجات و اکبر سبب قربت رب الارباب شمرند و از خوا معلوم میشود کہ شیخ بلاد ہند رستال رحیمہ و بر سہ و در شام
 ایشان دیاہ است چنانچہ ظاہر است و در احوال وی نیز نوشتہ اند **فصل فی تہنیت و تبریک و تهنیت و تبریک**
 پیش از استیذان بود صلے اللہ علیہ یعنی فعل آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم چہ نہیں بود چنانکہ **تہنیت** تبریک
 و امر کرد کہ تقدیم سلام کنند و در قرآن مجید آرد + شتی تہنیت ز نو و تسلو علی اہلہا + و چون او در تبریک
 آیت بھل بود در تقدیم و تاخیر کے بین و بر دیگر سے دست بیانی آن کردہ سے سخت مریدہ ہست
 آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ سے رام و ویرین رہ دین شخص الغنیم استیذان سے او بود
 آن شخص بشنید گفت سلام علیکم اذخل پس دستوی داد تا در آمد و پیش بود استیذان سے اہل شکر و تہنیت
 تا زکر و چنانچہ در حدیث ابی سعید خدر سے آرد کہ امیر المؤمنین عمر کے را رب موسے شعری ہست و اہل ہند و ہند
 برد نظر آرد و سہ بار سلام داد و جواب خدا پس ابو موسی برگشت و برنت و نت ایگے کہ رب موسی گندہ و شہد شکر
 نزلہ گشت برور تو آدم سہ بار دم را دم پروردگار داد و بخشید و برود و مبارک سے و شکر و تہنیت و تبریک
 استیذان کرد کہ رب اللہ
 تا کہ برسد پس ابو سعید سے را زک زما برب تہنیت و حاجی میگیدہ او طہارہ و عمر از او میرا
 کہ خبر و اہل مقبول نیست و تا از مثل ابو موسی کہ کہ از ہما بہت لکہ احتیاط سے بود عمر سے برنت

مخصوصاً در امتثال و ایتمار امر فلان و امر او میفرمود و اگر کسی بیدستوری در خانه توست...

که چشم او را بر کند و در آن وقت که او را بگوید که ایست و جواب نگوید...

یا لقب خویش که بدان بپوشاید و تشبیه شخصیت ذاتی به حال گردد...

بگویم در او بود که گفت انا فرمود انا گویا کرده آمد و در این لفظ از من...

آواز افاده تشبیه و تعیین کند اما چون نزد آن حضرت صلوات الله علیه...

انکار بحبت عدم استیذان بسلام باشد و بعضی از متوفی گویند که مکره است...

اما این سخن عامی درستی نیست بلکه مخصوص است بانکه بر وجه تکیه...

و وقوع یافته که حضرت آن بتوان کرد چنانچه گذشت که حضرت رسول...

مریض کرد و باشد ابو بکر گفت انا حدیث بلکه از صحابه در مقام تقاضا...

معلوم است در کرامت اینجا بحبت آن بود که مطابقت سوال و مفید مقصود...

و برابر بود که بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس بجای اذن است...

ابوداؤد است کرده آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله...

یکه از شما بسوی طعام تم جارح رسول است اذن در اذن یعنی آمدن او...

مرا و در احتیاج با استیذان نیست در نگاه و محلی استیذان خواستی...

و کسی را بے اذن درین نگذارد چنانکه در موردی که سر سر ریس بود...

تا بیاید پس بے اذن نگذارد پس ابو بکر باید بفرماید که ایست...

و در بحسب بعد از آن سفر فاروق آمد چون در رسید فرود طلب او را...

مفان فرمود طلب او را و او بیست و یک بار میباید و با بعضی از اصحاب...

که در وقت نماز من آمدند که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت...

که من در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت...

که من در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت...

که من در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت...

که من در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت...

که من در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت...

که من در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت...

که من در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت...

Handwritten marginal note on the left side of the page.

اد سے راز نشانی و طاعت پس شیطان بان خوش گرد و میفرمود چون پند آید عطا عطا کند و نہ عطا عطا کند و نہ عطا عطا کند
 واجب و حق است بر هر مسلمانی که حمد و بیا بشنود که بگوید بر حکم الله و اما تاوب از شیطان است چون کسی را شاک
 باید که آن را دفع کند چند آنکه تواند زیرا که یکی از شما چون شاک کند یعنی سبانه دوران کند در آن را با فراکت میخیزد
 شیطان رواه البخاری در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما میخیزد و شیطان از او سر و در صحیح است
 که چون شاک کند یکی از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیرا که میدر آید در او شیطان و در صحیح بخاری
 که چون از شما عطا کند باید که بگوید الحمد لله و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
 در جواب و سے بگوید بیدیم الله و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
 گفت و دیگر بر عطا آمد بر آنکه گفت ان الله یفرق ما یشاء و یجمع ما یشاء و یفرق ما یشاء و یجمع ما یشاء و یفرق ما یشاء و یجمع ما یشاء
 و مراد از فرموده او حمد خدا است و از کشتن رواه البخاری و مسلم و شامت خوش شدن دشمنان و حاسدان است
 بدین بلیت بر کسی و تسمیت عاظمی جواب گفتن او بر هر حکم آنکه گوید که عطا شد و صحت یافت پس از شاکت جدا
 خلاص شد بنا بر آنکه صیغه تفضیل برای ازاله است کذا قبل و در صحیح مسلم ثابت است که چون عاظمی حمد خدا بگوید
 او را بر حکم الله گوید و الحمد لله گوید او را بر حکم الله بنویسد و فرمود حق مسلمانان بر مسلمانان است چون
 بیمار شود حیوات کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون طلب نصیحت نماید در
 نداد و آنچه شرط نصیحت و خیر خواهی و اداسه حق اوست بچاسه آرد و این حیانت نوز و چون عطا کند
 بر حکم الله گوید و چون ببرد بجز آنکه او رود این حدیث در باب حیایه است و در این حدیث است و دلالت دارد بر آنکه
 حیادت از حقوق اسلام است نه از حقوق محبت و حسن زبانی و دست بستہ صحیح و از عطا آمد تفضیل چون عطا کند
 یکی از شما باید که بگوید این کلمه را الحمد لله و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
 از او سے بوسے شکایت می آید اما بقصد این سخن تا به دست و پیش خود او می آید و باید که بگوید پیشین وی که
 بشنود و تحمید را از او سے این را که بر حسب الله و یقول هو و بگوید او یعنی عاظمی بعد از حمد و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
 صحیح است که تسمیت فرض است بر هر کسی که تحمید عاظمی را بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
 جماعتی از اکابر علماست و این ظاهر است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است
 کما قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بکسی که بعضی بلاد دیگر است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است
 صلح و متبعان سنت بنویسند صلح الله علیه و آله و سلم و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است
 السلامه و در سنن ابی داود است و در جامع ترمذی است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است
 و گفت السلام علی من پیغمبر صلح الله علیه و آله و سلم فرمود حدیثی است که در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است
 فلیحمد الله چون عطا کند یکی از شما باید که بگوید خدا را بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
 و لیر یعنی علیهم و باید که باز بگوید عاظمی در جواب آن که گوید الحمد لله و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
 علیکم و این کلمه و اشارت است به آنکه هر کس که در وقت اراده سلام بر تو سلام دهد بر او در وقت
 تضرع و آنکه در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است و در بعضی سنن است

کسب کرده توفیق است برهماقت او بکثرت مرآت صفات او در روپس منقشر شد بدعام مادر او را بسلامت از
 آفات و در بعض شروح تقدیر بیک و علی اکبر اینچنین کرده که علی اکبر یعنی واسه بر تو که ادب بیا تو
 بود بر ما و تو که ترا اب نیا مونت و تربیت خوب کرد و تشریح عمد در وقت عطاس ازان روست که عطسه است
 و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات متفقد از دماغ و بقا سے ان مورث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل
 ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که شخصی را عطسه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در التشمیت **اول** آن شخص را
 عطسه زد و تشمیت نکرد و فرمود که این مرد از کام است ازینجا معلوم شود که تشمیت در عطسه اول است پس دو دوم
 و در رسیه از نزد سے آمده که این را در کرت سوم فرمود یعنی عطسه دوم و تشمیت کرد و سوم فرمود این مرد را
 ز کام است و در حدیث دیگر آمده است اخاف ان لا تشمیت کن برادر خود را سه بار نماز و هنوز کام و آنچه بر سه زیاد شود
 پس آن اجابت ز کام است روز **عطسه** فرمود از عطس احمد فلیتیمه جلیسه و ان را علی الثالث فرمود سوم و **اول**
 بعد الثالث و ازینجا معلوم شد که تا سه مرتبه تشمیت نه است و **عاطس** محذوبید حاضران بجمع حمد بگویند کبریا
 پرانی تنبیه یاد و ان اورا تا حمد بگوید بعضی از علما میگویند حاضران محذوبید براسه تعزیر و توبیح کردن مر او را

و این قول صحیح تر و قویتر است چه اگر تذکیر سنت بود سے پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی بود سے **فصل**
 در **اول** کار سفر اول در سے دعائے که در مبادی سفر مشروع و سنون است دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص
 بسفر بود بلکه در جمیع کارها سنن مقدم باید است علی العموم اشارت بان کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کار کند
 که اشقامشان آن بیشتر بود و قلیل اوقع بود نه شد بخزون و نه بشیدن و مثال آن باید دو رکعت نماز بگذارد
 خیر از نماز فرض اشارت است تا آنکه سنت را بشک دو رکعت بود از تمام مقام رکعتین استخاره پیش و دو حاجت نیست
 و رکعت جدا اما استقلال بین نیست بگذارید و اگر بگذارد اولی و فصل بود و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخواند و **اول**
 رات قل یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**
 استامن تشکک **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**
 دعا جلاله **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**

عنه و غیره عند ق **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**
 نماز کند زیر طریقه **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**
 جمع زلفه زای **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**
 که چون قصد های میکند قدح میزند بر سیکه فعل و شد بر دیگری لا تعلق در بر سوم است یا خالی است
 نوشته در طرف می انداخته و یک از آنها را می **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**
 باز سے ماند **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**
 بعد سے **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**
 یافت **تسبیح** یا ایها الکافرون **تسبیح** سوره حدیث و بعد از آن **بید اللهم انی استخیرک علیک و استقدرک بقدرتک و**

کتاب سفر السعادت

احادیث آمده که در حدیث اثنی عشری چون بیدینه قدم آوردند از هر کس خود زود فرود آمدند و دست و پا سے آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم را بوسه دادند رواه ابو داود و نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر کتف
 بن اشرف بن محمد بن احمد بن علی بن مالک مصافحه فرود آورد و گفت معاقله نیز میگردم اگر بیعت بنود سے سفیان گفت تحقیق
 معاقله کرده است آنکه بهتر است از من و تو معاقله کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم جعفر را و تقبیل کرده است
 او را در وقت قدم او از همیشه مالک گفت آن مخصوص جعفر است سفیان گفت لایکنه عام است حکم ما جعفری
 است اگر از صالحان باشم و گفت اذن میدی که در مجلس تو میباشم گفت نم اذن داد پس سفیان سرف
 حدیث کرد پسندی که داشت مالک سکوت کرد کذافی تاریخ المدینه فاسید اسمندوی و چهار روز جواز معاقله و کراهت
 آن اختلافی و تفصیله هست و صحیح جواز است اگر چه در غیر قدم سفر نیز باشد چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 از سفر رسید پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد گذارده پس از آن بخانه در آمد و در بیان
 تعلیم خطبه مهمات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم صحابه را برای حاجات و مهمات ابن خطبه فرمود الحمد لله
 استغنیه استغفره و لغو با قد من شهور الغنا و سیات اعانتنا من بعد سے الله فلا مضل له و من یضلل فلا

یاد سے و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن
 الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا الله الذی انزلنا من السماء قرآنا عربیاً لعلکم تعقلون **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا و انتم مسلمون**

و اتقوا الله الذی انزلنا من السماء قرآنا عربیاً لعلکم تعقلون **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا و انتم مسلمون**

که این خطبه از حق است با حق است گفت این خطبه همه حاجات است و نزد شامعی خطبه مسنون است نزد هر کاری
 و حقه مثل بیع مشتری و امثال آن و وجودی است در شانسی را بستاند یا خاد سے را بخرد یا دایه را بخرد
 یا پدر موسی پستی و پیر ابله و بوسه قد بگوید درین است مزان کند بگوید انعم انی اسألک خیرا و خیرا
 علیه و اعوذ بک من شر ما و شر جلیت علیه و از بستر رسته و بر سے را این دعا کرده سے بابر انندک

و مالک حدیث جمع منکله فی خیر من یذود کر که بزرگه قرآن زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان
 من ذنوبنا اگر فرزند سے آید شریفان بر وی خفینا بدوز شیطان بر شیبور گشتا اسرار ایشیه و ابی بگوید

الحمد لله الذی کفانا من ما ابغواک به و فضلت من شریک من کفناک چون این بگوید هیچ بلائی بر وی نرسد
 و مین شته الله اگر بتد به بد سے و یوست پیش مرا من مصائب و نقبان در خلعت این دعا را است
 شیطان تا سے شود و نذنگاشه با گر به بده بیست شمس مثل سق و خور بلند نر بگوید تا وی بشنود و شاید که
 من در غم زود روزی بجهتیه به بنیاد نرسد از اهل ان نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ

نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ

نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ

نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ

نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ

نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ نرسد و برید شانه الله لا قوة الا بالله که با هیچ

بسم الله الرحمن الرحیم

در باب اسماوت سبع و اولک در باب الارضین سبع و اولک در باب اشیا که در دنیا و اخرت است

جمیعاً ان یفرط علی احد منهم اذان یحیی عجز جبارک و علی شکره و لا اله الا انت و انما کلمه کبریا که از شرمن روزی است فرمود که
اخوان ایت الله التامات من عقبت و عقابت ...
کسی گوید ما شکر الله و شکر فلان و یکبار کسی بان حضرت مدینه الله علیه و آله وسلم گفت ما شکر الله و شکر فلان
خدا خواهد و تو خواهی فرمود و چه عجز کند که گفت مرا همنا سے خدا یخالی ساخته و آریین قبیل است ما و پناه خدا ایم

پناه شاد و اعتماد ما بر خدا است در بر شهادین الفاظ و امثال این منی عنه است و از ان بوی شرک می آید و از منهبیا
که از ان منع فرموده است آنکه ریشتم بخردس مدسید که وی فرشته رامی بیند و آواز میکند و دعا در وقت آواز وی
سجده است و ریشتم بیاورد و بیدر ...
و باد و باران و امثال آن از جوارش که مکره و طبیعت الله و از ان ضرر سے عاجل متوهم گردد و مسلمانان را بسید

ریشتم مدسید هر قیامی با طبیعت بند از دیدنش عصبیت در عیون انصاف علی ...
باشنده تا بهشت آید و تو هم آن شخص موم نشود که چه مکنونید ...
حاجان زلی و دیگر با منبر جوتش گوید تا سبب سیلان آمد و بزل بیگانه و باعث فتنه نگردد در دین مملوکند انهم عفت
ان شمت بلکه در نماز و حرم باید آخر و جهان ...
در توجه و یقین است سوگند بسیار مجوری که مورث خفت و فسادت قایم بر زرد و نمایان است از انوش

تیس اشکدار و احم آه که کالب را باید که راه سوگند خردن بخند اگر چه زشت باشد بر موز به جا که با یا انهم جوت
در دل و مورث عظمت شان بین بده است سوگند بغیر خدا بخورید که موجب همی حیرت و ...
نیچه کسی را تکلیف نماند که بوجه آمد از برای خدا این کار کین و زمین چیز سے به شیخ عالم عارف باشد به بد و نه با شمت
اگنی نوران صدمه و دوقس رویه نماند بعد نبوغه در همه سوگند که در اخبار و آیه آمده است که اگر کسی از آیاتی
نوحه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت و بیست تا عده ندر مملوک گردد و اگر گنجی باشد از ان سر

عنایت و جیب با لگردد حکاسته درین باب میفرمودند که شخصی ز شکر بایه سر و چیز سے به ...
فرمود چیز سے خاتم مگر خوابی بر از غرضش و شانت دیگر بود آن روز و حضرت به دست باقی از دنیا بیرون
بدان دست آن غنچه که خضر با عریه بود بفرسه رت و از غرت با خضر پس به روح در اندک ...

عادت بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون سفر باز آمد میرر شد رقتی ...
مظهر خارق عادت است گفت که ...
از سوره همین وجه الله است که مرا چه و تیساجه است بی قصه ز بار رفت آن مرد خانه ایستاد و از اذن ...
درد کرد و درین راه تیرس او شد شیر ...

و شی کردار نسیمه او به تیرس نام مالک است ...
که متنی آن ...
در وی را با ...

بسم الله

تفصیل مذکورست که از کسے سوال کنند که زن خویش را چو از دست مگر گاه درت شاید که سری باشد که نتوان
کمان بدان بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح خوانند که قزح نام شیطان است که کفار از ابوسے نسبت دهند

فصل در الفاظی که در حدیث است را خلاص نیست بلکه کتب کتب قاضی القضاة که بحقیقت جز خدا تعالی

دیگر سے نباشند سید الناس سید الکمل که جز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دیگریرا نتوان گفت بنده من پرستار من
در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که نگویید کی از شاهد سے دوستی که همه مردان خدا

خداوند همه زنان را بان اویند و نگویید بنده مرصاحب خود را بری بلکه سیدی و مولائی و در روایتی مولائی نیز نگویید زیرا که
مولای سے شاهد است و دیگر از جمله آن الفاظ که گراہیت دارو من مراست و در بعض نسخ متن من نیست و در بعض

آثار تصحیح کرده و بر سر آن ص نوشته و برین تقدیر این دو لفظ است من که بطریق انانیت و نگویید دیگر مراست که
بمعنی اثبات ملک است حقیقت مر نفس خود را و از تصحیح بعض نسخ چنان ظاهر شود که این دو لفظ را یک عبارت داشته

باین معنی که من گفتن و اثبات انانیت کردن مراست و ثابت و دیگر لفظ نزد من است گراہیت این نیز بحجت
انسانیت انانیت و اثبات دوست مر نفس را یا بمعنی استبداد رای و اثبات حقانیت قول و در همه خود است

که میگوید نزد من پنجچین است و حق بدین است و اما آنکه ملما گفته اند عند سے که از این مقصد است دیگر این الفاظ که
عمر شما در از با و چه عمر سے که نهاده اند در از و کوته نگردد و آنچه در بعض ادعیه ماثوره واقع است که البرزید العمر و امثال آن سخنی

دیگر است و مقصود تر غیب بر برست نه طلب زیادت عمر و اگر آن را کنایت از طلب توفیق برورند میشود و لیکن
ستعارت خلاص سنت است ایام شما و ایام باد مراد ایام دولت و زندگانی است و آن سچکس را دم بنود هزار سال

بر سے این نیز خیر واقع و محال عادی است پس خواستن آن درست بنود پیشیده مانند که الفاظ مذکورہ بمعنی
ظاہر آن حالات واقع و غیر مناسب حال است و لیکن باب تاویل و توجیه منتون است برین تقدیر ظاهر است

که گراہیت تنزیہی باشد نه تحریکی چنانچه در بعض حواشی نوشته اند و الله اعلم در مسائل اجتهادی نگویید من از حدیث
حلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را در چه سے گوید که نفس تجرم یا تخمیل آن وارد شده باشد اگر چه علی گفته

انچه ثابت بقیاس و اجتهاد مجتهد است در معنی مستند بآب و سنت و ثبت بدوست چنانچه گفته اند که قیاس منظر
نه مثبت و لیکن با وجود آن حقیقت همان است که مصنف گفته و اول قرآن و حدیث را طوهر لفظی خوانند و مجازا

انکه نید چه این اطلاق اگر چه صحیح و اشتهار باشد و لیکن بر مسدان را اندل جا بمان که بحقیقت معنی مراد نرسند و در
میکنند لاسیما نزد کسانی که شبهه سے ملائمه و شکلان را بر این عقیده نواع حج میخوانند و زیاده من بحدیث

و در حقیقت دلائل شریعتیه این است مان اسما که نازان مذمن عند الله صادر اند از حضرت نبوت صلا اید علی و آله
و سلم که ثابت است آیات باری بر معجزات تو سر که شک نیست

در باب انشراح حدیث حضرت رسالت است شریعتیه و سلم و سلم و سلم که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
منزل شریعتیه و سلم که در حدیث است رسالت صلا اید علی و آله و سلم که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

تو است تفصیح را سے چه بیاب ما جاسوس و عوت فہ ا صر ذہب رکابین ن شتد و مقار شدت
از نمای تخل نمود با و وی و اسما و باب در حدیث و سلم و سلم که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

و زانکه ملات جمل و فیت نکرست و میسر بقی و سخته بعد از آن که شاق و تقیل بود بیاید و دانست که بزرگ من اسباب
 و شرف صدر و حید و ایمان است و حسب کمال و نامی و قوت و زبانی ان اشرف صدر زیادت شود قال الله تعالی
 ان من شرح الله صدره لناسه من یسره الله و من یسره الله یشاقق الیوم و ان من یسره الله یشاقق الیوم
 پس وی بر نوریت که دارد دست از جانب پروردگاری و قال الله تعالی ان من یرد الله الیه شیء من
 و من یرد الله الیه شیء من یرد الله الیه شیء من یرد الله الیه شیء من یرد الله الیه شیء من یرد الله الیه شیء من
 برای قبول دین اسلام و هر که خواهد برگردد تا تک کند سینه از او قبول اسلام چنان بزرگ آید و مشقت باید گویا
 بر آسمان میر آید لاجرم توحید و هدایت از انظم حساب است در شرف و خلالت از اعظم اسباب ضیق صدر
 و شکلی در جلد اسباب شرح صدر نورست در بهتالی در دل بند می تا باند و آن نور یا نیست که چون در دل

بند افتاد فرج و سرور و شرح و نورست در دل بند می تا باند و آن نور یا نیست که چون در دل
 اگر تا گشت قال علیه السلام و انما یصلو الله و علی و اولادهم و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 قرآن شود کشف او شود ل قالوا و ما علامه ذلک گفتند چه چیز است که نشان آن خرد در دل که بوسه فرسخ
 و کشفه سگ و دیار رسول الله قال انما تراه انی در انظار فرمودت تا به زمان آن نور سه چیز است یکی روی آوردن
 و رجوع نمودن بدهد و آخرت که مخلد و معین است چه بر سرشانی است نور و یه بصیرت بنوع یقین دریافت که
 دنیا محض فنا از زوال است و آخرت یقین در راه بود بدست از اینها که امید تو به پارها آورد و التجانی سخن
 و لغور در دست آن و در شرف و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 نمودار است و مزین با بیکر از درون نور و یه به همیشه آمده است که دنیا سبزه شیرین است
 اینست چه در پیش و چینه و هم در شرف و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 از اینها که در دست آن و در شرف و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که

و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که
 بر سر نور شد و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که

و کینه - تا با سکه از آنکه فریب آید و از راه برنده است که بطا که

و دوست داشتنی و این اثر و مقتضا سے ذوق حلاوت ایمان است که در مزاج ایمان حلاوتی هست من ذوق
 حلاوت الایمان و ایمن حلاوتی اشارت بدانست و هر روزی قلع غسل را با آب آمیخته بخورد نمود که مستقیم
 جل نافع بدست و گفته اند که در نوشیدن غسل مزاج آب حفظ صحت است که راه نیابند معرفت آن اگر فاضل طلبا
 چه شرب غسل لعن آن بر ناست تا از راه میکند بلغم را و میشود معدود او و در میکند لزجت او را و دفع میکند از وی
 فضلات را و گرم میکند او را با اعتدال و یکشاید سردی او آب بار و طب است که قلع میکند حرارت او و حفظ میکند

صحت بدن را و با بخل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر روز غسل با آب آمیخته خورد و بر آن صبر فرموده
 تا مشورت طعام غلبه و سه نگاه کردی این چون بای با داسه خورد و سه و بد و اتفاقا در سه در صبح تا پیش
 که گوشت شتر و گوشت گوسفند و گوشت خوک و گوشت حمار و گوشت میش مشهور و گوشت خرگوش در حدیث
 و سلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحم ارنب را خورده انس گوید که بگوید
 بدست من ران کوسرین خرگوش بخفت وی فرستاد پس خورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت
 ترمذی و شکر راوی آمده ران یا سرین و یکین جامع الاصول از حدیث ابی داؤد که شخصی نزد عابد الله
 بن عمر ارنب آورد که صید کرده بود آنرا و گفت یا عابد الله بن عمر و چه میگویی تو در شان این گفت بودم من در
 مجلس رسوبی الله برده شد نزد و سه ارنب پس خورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و منع نیز نکرد و گفت که
 و سه بعضی میکنند وینب چه چیز است آمده که خورد و منع نیز نکرد و فرمود که قوم من میخوردند و در زمین مانعی باشد از آن
 خوردن او را نه خویش را و گوشت شتر و گوشت حمار و گوشت میش و گوشت خرگوش را و گوشت شتر و گوسفند و خوک و حمار و میش و

شیر آمیخته با آب و یا با خردا و نان یا مایه که در وقت شرب و قلع مزاج و سبب آنچنان بود که آن را در آب
 بنید زنده حلاوت و سه بزرگ فدر و نیتان نانیست تا تقریباً زبیب را در آب انداخته نگاهدارند تا شیرین
 شود و تیر سه عادت گردان بر دوش و سه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار خندید و تخصیص صفت نکرد
 نیز با بخت عادت است که کثرت را با خردا که نیتان مشهور است و تمام این صحبت در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی

که در این طعامها که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوردند و خربزه، فریاسه، تر اخیار و دیگر گوشتها بر آن کرده و گوشت
 قردید و دو سه کپور و غیره و شرب نان و زبیب خردا با مسکه خردا که در خربزه زین مجموع نامت شده که تناول
 نوز و نانی بکند و یا نیتان نانیست تا تقریباً زبیب را در آب انداخته نگاهدارند تا شیرین
 شود و تیر سه عادت گردان بر دوش و سه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار خندید و تخصیص صفت نکرد
 نیز با بخت عادت است که کثرت را با خردا که نیتان مشهور است و تمام این صحبت در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی

که در این شهر عین میرزا بد آن عمره صلی الله علیه و آله و سلم طعام را از میان مرغها خورد و سه چنانکه عادت
 حاکم و عکابر است و در حدیث آمده است که خورد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان او سکر چه و نیتان شرب
 وی نان شکر و سکر و دیگر چیزها که در دنیا کونی چنانچه اهل کتب و مسم در پیاله از سه خورد طعام های متعدد و بنهند و بخوردند و
 نان خردا بیکم خورد و سه و طعام نانیست خورد و سه با هم و سبب به و سه و چون قلع شد سه انگشتار

و این احادیث هر صحیح است و اشکال و تعارضی در آن نه و غلطی در کسی که زعم نسخ کرده و برای چه قائل شوند نسخ
 با وجود امکان جمع و تطبیق و صواب آنست که نمی محمول است بر کراهت تنزیه و اما شرب آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم قایما براس بیان جواز بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قایما و حال آنکه بصحت رسیده که فعل آنحضرت
 است صلی الله علیه و آله و سلم چراغش آنکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا برای بیان جواز کرد و حق وی
 صلی الله علیه و آله و سلم مکروه نباشد چه بیان جواز بر شریع واجب است و در حق غیر و سب مکروه بود و اولی ترک آن
 و اما حدیثی که در آن محمول است بر ندب و استحباب پس تمجب باشد مر آنرا که نوشید این ستاده که گفته اند علامت اینست
 که در اقال النور سے والکیہ برانند که باکی نیست بنوشیدن آب ایستاده و در حدیث جبرین معلوم آمد و گفته ویم
 من ابانکہ حدیثی را که بنوشید این ستاده و امام ذکا گفته است که چنین رسیده با که عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین
 ایستاده بنوشیدند و عباد الحق که از عالم علمائے دینیست گفته اند حدیث ابو هریره که ناطق است بنوی از شرب
 قایما و تفرغی از دنیا و نسیان ضعیف است و در سنن او وی عمر بن حفصه عمر سے است و در ضعیف است و در سنن
 علیا گفته اند که نمی محمول و منصرف است بکسی که بزرگی احباب خود آبی آورد و مبارک کرد و شرب قایما پیش از اینست
 در رعایت جانب ایشان ننمود و بعد حدیث ساقی القوم آخر هم عمل نکرده اند آنست که این موقوف مراد است
 و قول دوست حدیث غیر صلی الله علیه و آله و سلم بختم آنست که حدیث شرب قایما و ابانکہ در جواز آنست
 نمی محمول اند بر استحباب و مرغیب بر او سنی را بمانند که در شرب ایستاده ضرر است مدنی و مکروه هم چون
 و امام احمد انبان هریره آورده که در سبب زدی که نوشید ایستاده پس گفته اند که ایستاده ایستاده
 دو سبب میدارند که اول بنوشیدن آب ایستاده و ثانی بنوشیدن آب سرد که در حدیث آمده است که هر دو در شرب
 انفق کلوا و المشروب و چه در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب شامی و صبحی و شامی و صبحی و شامی و صبحی
 که در حدیث آمده است که نوشیدن آب سرد در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 که یکبار است ابو بکر صدیق بر دست سپید و در حدیث آمده است که در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 صلی الله علیه و آله و سلم جواز خوردن آب بات بدوست در آن حدیث آمده است که در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 جانب است خاندان بن ابی لیلید و در حدیث آمده است که در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 است گزنی بی بدی و در حدیث آمده است که در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 او این مسأله است که بنوشیدن آب ایستاده در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 و چه در حدیث آمده است که بنوشیدن آب ایستاده در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 بنوشیدن آب ایستاده در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 بنوشیدن آب ایستاده در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت
 بنوشیدن آب ایستاده در وقت صبح و عصر و شام و در وقت خواب و در وقت نماز و در وقت

اما قلمی عیاض در ساق آن در کوفته که بر جانم که قلمی زده و دوخته شده باشد بنامی بر شاخ نیامده و بیست
 و آنچه بیرون می رود از سوسه مثل زرد و زار و عمو و همثال آنست و اگر چه درین محمود نیز خفته است بیست
 وی بقیا و پیرا من خصوصیت دیگر بسطید و از آنچه دور و شده است در پس جبهه آن مدیت است که در بعضی پاره
 آن که پوشیده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر رویه تنگ استین را آورد و استیحه جبهه شایسته ازین تنگ
 استین نیز آمد و در چون و فنو کرد دست از استین بر آورد و بسطید چنان تنگ استین بود که دست ازین
 شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفری پوشیده بود و همیشه دیگر که مسایل از این است که بر آن
 و سوسه بیرون آید همه پیاپی که در این راه بر بنامها سوسه می بود و در وقت رسیده از پیش پاسبان بخفته
 بعد از معلوم ساخته که سوزانند است که سوسه است. و داده فرمود که در آن روز بیست مدور از هفت
 سیاه و گفت همه جیب آن کبریا من در میان دست می بود و آنچه در میان خود بود چون عاشق
 فوت کرد من بسید و آن حضرت است که در میان آن روز است که در میان آن است که در میان آن
 میم میم باشد که گفته اند که ازین پیش سوسه است و در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 جائز است چنانکه خبری که نیز از حدیث بیرون است و آنکه در حدیث آن در میان آن است که در میان آن
 مثل آن میم است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 آنول است بر آن داده سر پیوسته است و در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 تیار در مشرق الاثر میگوید که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 و هم چسبیدن میان دو سوسه بود و ازین سوسه که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 بعضی بعضی هم رسیده است و با یکدیگر است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 که آن جانم است که اگر در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 و آنکه در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 که یکی از اصحاب بود و با یکدیگر است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 قریباً است که از این شاخه است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 صلی الله علیه و آله و سلم در آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 آن بر سینه چنانکه آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 گنت آدم پیغمبر خدا است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 که ده پس در آورد دست خور در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 و شیخ جلال الدین سیوطی گفته است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 پس سینه بیست است و پس در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 کرده که شب پندار آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن
 و معتبر اصل است و در عرب میگویند که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن است که در میان آن

محدثین است گذاشتن جیب و کلاه بر سینه است و بدنامی است و آنرا نیز جامه که مصنف فرموده است که مراد وی
شمار باشد و آن جامه را گویند که در زیر جامه دیگر پوشیده و بدن ملصق باشد و آنرا جامه بالار گویند و اگر مقصود لباس
در جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفتند و پوشیده جامه را بالاسه جامه گویند که مراد آن باشد که جامه که نشان و
آنست که در زیر جامه دیگر پوشیده و غالب آنست که آن جامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آنرا می پوشید و احتمال دارد
که مراد از جامه جامه بود که ریز می جامه دیگر مثل پشم باشد یعنی جامه دوشی می پوشید و باز که این لباس رکت است
تا جیب مقصود بدان نماند اگر یکی از مطالب گفتهگان آن را در یاد باید که تربت نماید جزاه الله خیر و گاهی جامه را
عذبه فرود گذاشته از میان در نهانند و جامه را گاسپ پیچیده پوشیده و گاه سخت اخق بر زوسه بدانکه پوشیده
جامه سنت است و عاریت در فضل جامه بسیار آمده است فرموده بعضی از شیخانیان العرب یعنی جامه را عرب را
نیز که تا جاست مرعوم را و فرموده پوشیده جامه را تا زیاده کینه عقل و بزرگی جامه بر کلاه فارق است میان ما
و مشرکان و در روایتی جامه فارق است میان کفر و ایمان دارد و نیز در روایتی است که میگوید
اورام و بر سر خود نورس در رکعت چهارم بهتر است از جنا در رکعت سیم تا نماز نفل بود یا فرض و ستار است
بیاید و مساجد که جامه تاج مسلمانان است لازم گیرید بجامه که آن سیاهی مانده است پروردگار تعالی مدد کرد
مراد از بد و عینین بلامانکه که جامه پوشیده بود این نوعی یعنی عذبه و گذاشتن عذبه بر جامه را نیز سنت است
و لیکن دائمی نیست ترندس و دشمنان از این عمر آورده گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون جامه
می پوشید غسل میکرد و معنی غسل بعد از ارسال در جامه طرف جامه است و در روایت مسلم آمده که میگفتند
طرف جامه میان دو کتف خود در بعضی احادیث آمده که آن حضرت است و شایسته و آله و سلم میگردد ایندیش
و ستار را بر سر و میخاند کند و اینست که در ستار در ستاره و بینه است و دیگر را میان دو کتف و سلم
و حضرت من حریف آورده گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر و ستار سیاه و گذاشت
عذبه آنرا میان دو کتف و نیز ما را چیزی می آرد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد که عذبه را بر روی جامه
سیاه بود و درین حدیث ذکر فرموده است از شیخ طبرانی هر چه بود که آن همیشه بود و این حدیث گفته اند که چون در آمدن که
اعظم باقتال درشت و مغرور بر سر برک او بود و اسبابی کرد و در هر موطن وقت هم چیزی که کرد که مناسب آن بود
گذاشتند و در سبب اللذیه و این بر شیخه از امیر المومنین علی آورده که گفت جامه سبب بر سر من رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم کرد و حرف آنرا بر دوش من و در حدیثی آن را در از عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت و ستار
بسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس سدا که در پیش من را بخور گفته اند که این مخصوص بعد از آن
است که در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه میگذاشت پس پشت او را غالباً و بر جانب دست راست
و اما در بعضی روایات می آید که گذاشتن عذبه در جانب دست چپ بدعت است و اقل مقدار
نیم پار انگشت است و بعضی گفته اند که کتف است و گفته اند که تطویل بنا بر تجاوز از نصف ظهر بدعت است
و در بعضی مسائل و بیرون ممنوع و اگر بطریق تکسیر و خیل باشد که در بعضی مخالف سنت و بعضی گفته اند
که عذبه در وقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب است و از آن

طبقه ایشان افتد البتہ بنوعی و طریقہ سلف صالح است جواب میدید که نظر این قوم بر معانی و حکم است و چون
 دیدند که سلف صالح بحجت وجدان اہل عقلت و عقل شیان بدنیاتی دنیہ خود نہنگ غالی اند و زینت نیست ظاہر بحجت تقاضا
 بنیاد و اطمینان بدان مخالفت کردند بنابر اختیار کردند بذات ثیاب را بحجت اظهار حقارت آنچه کتبخبر کرده اورا حق و اولی و تقطیر
 کردند از غافلان و تقطیر و تنویر ایشان فقر و آخرت چون گذشت بیان تھا و سخت شد و لہذا میان ہمینی و دوسو ازین حکمت گرفتند اہل
 ریاضت ملابس و بذات ہیأت رحیمہ و وسائے معاشرت و علامت برتر بود و دریا منعکس شد امری گشت و حقیقت حقیقت
 این قوم در لباس ہیأت طریقہ سلف و علامت سنت و کشت تہل در ثیاب و ہیأت علامت صدق و اخلاص
 و ستر حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد سید الامام ابو جعفر شاذلی قدس اشرف و الغزیری در وقتیکہ انکار کردند
 بر صے بعضی ز سکران اہل بذات و ریاضت بقول خود کہ فرمود یابذا این ہیأت من گویا بزبان حال میگویی
 کہ الحمد للہ الذی سے اغثنی بفضله و این لباس تو میگویی اعطونی شیئا من دنیاکم و افعال و اعمال این قوم در دست
 برکت و نیت اتقی کلام المواسی و بعضی ازین قوم ما مور و ما ذون انذار جناب محمدیت غرا سمعہ ببا نفس
 در بعض اوقات چنانچہ از حضرت غوث اشغلیہ شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات
 شاقہ چنانچہ آرزو اند کہ تا بیست و پنج سال در صحارے و برای بغداد میگشتند نہ جاے معین بود و نہ طعمے
 و نہ لباسے جز ستر عورت سے آزند ما مور شد بلباسے کہ ذراعی ازان بدنیار باشد و در لباس نفس منفرمود و بذا
 کفن اہیت و کفن اہیت جہل و ہذا بعد الف موت و از شیخ ابی اسعد کہ در مقام ترک تدبیر و اختیار تہ عالی و
 سے آزند کہ گاہے کہیں می پوشید کہ بچار در ہم سے آرزید و گاہے نفس قیمتی در رعایت نقاست و با بچہ است
 حال مرید در کتفا بقدر ضرورت است و زیادہ بران مباح است اگر تکبر و خیلا و راه نیابد و توسط واقعہ و در حد
 اولی و در آنچه تہ سے رامقاد و متعارف شدہ و باعث تمیز و تعریف ایشان گشتہ نیز رخصتہ بست و معام قوم
 ست و مہنی بریرت و حکمت کہ ایشان دانند و اند اعلم فصل ستیج این فصل ز در پوشہ شہا و نعتن جدا
 از فصل سابق آورد و اگر یکے پیاخت ہم میتہ با بعضی از عاصد این فصل خالی از تکرار سے ہم بست پس
 گفت حضرت نبوی صلوات اللہ علیہ و آلہ وسلم ار پاسب پوشیدہ اگر مراد بازار پاسے ہمین از دستہ وارد شدہ
 سگردد و خود ظاہر است و آن چند ان احتیاج بیان نداد و اگر مراد سردیل بود در پوشیدہ ان حضرت علی نہر
 علیہ و آلہ وسلم آنہ اختلاف است بعضی جزم کرده اند کہ پوشیدہ و شمنی در شرح تنگ گفتہ کہ پوشیدہ است و ہمین
 خریدن آن سرد سردیل را معلوم و متفق علیہ است چنانچہ در جامہ لاصول ار حدیث تریڈ سے رہنی داؤد
 آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجہ و دارسنے نیز آورده و ابن شریک سردیل در طہ بود و ابو علی موسی و سینہ نو
 بسند ضعیف ازانی ہریرہ آورده کہ گفت در آمد روز سے در بار ایا رسول خدا صلوات اللہ علیہ و آلہ وسلم پہنچ
 سردیل بچار در ہم و اعل فوق را وزانی بود کہ بر یکشدہ انان را پ ان حضرت علی تہ علیہ و آلہ وسلم بوسے
 فرمود برکش و چربا تر برکش پس ان مرد و گفت کہ میں بگز ازیک نشیدہ کہ در بار شہ این کلمہ
 بگوید پس ابو ہریرہ گفت و اسے بر توئی شہ سہی چہ ہریرہ نیز ان مزینتہ و ...
 امام دست آن حضرت صلوات اللہ علیہ و آلہ وسلم بسند آن حضرت صلوات اللہ علیہ و آلہ وسلم ...

دست این عاوت اعاجم است که بگوید خود بکنند و من لکن خیرم هر دو اسم از جنس ثمالی است آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم سزاویل گرفت و روان شد ایو بر سره میگویی که خواستم به او بی را از دست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بگیرم و من بر عاوت آنرا فرمود صاحب متلع سزاوار تر است بهر سستی متلع بود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند بر دست
پس یاری دهد و او را برادش گفتم یا میوان و تدر و میپوشی همراهی از خود و نعلی که به خود در دست و سفر در شب و روز
زیرا که من مامور بستر دمی یا بجم ستر ترا زین جا به چیز سے این جان و وطنی در این دنیا و حقیقت میرا این است همیشه در آن
و لیکن با ساینده ضعیف و در این جا بهت میروست بن ری و داشته است دست نیست پس در این با بچه خردین
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سزاویل جمع و ثابت است با این قیم در کتاب هدی از آنکه کفر است
که فرود ن براسه پوشیدن بود و او است تم کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در این پوشیده
و صحابه نیز بدان خریف باذن دست پوشیده اند و بنای سه در زین کرده گفتت اب اسروین و کلبان و در دست
در با ناس و نیارده زیر آن جمع شده بعرفتی و شمس که نزار و دست جبر بود و آنکه کفر از منین عثمان
در زین و در شب که در سزاویل پوشید و در سینه کرده شده است که پیروزید و بیاید و کفر سزاویل
بگیرید پوشیدن سزاویل است یا زین که سه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
چون بیرون آید سینه باین و در شب در این حالت سرین آمدن کفر و در دست
المصنفین و این در پیش ر سیر و در دست کوا و بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
نور و سطل خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقیه روز را در این سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
پس بفرید تا در شب زمین ببقیاد زین در شب سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
تا که خنده و رموز قدر سے سرو و پیش صاحب سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
تا تا من دست بکوه جسد با سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
تا سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
من ثابت است بطریق شکر و تقوی تا آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در این سزاویل است یا بچه سزاویل است
گاو کله و کله و کله سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
پس اجازت سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
و در این سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
محمد و نبی است از عهد انزلیت بر ایشان بر عاوت سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
عبده و آنکه در سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
تا تا من دست بکوه جسد با سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
تا سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
تا تا من دست بکوه جسد با سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است
تا سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است یا بچه سزاویل است

کفر سزاویل

و اگر در سلم این آیت را در کذ لک نرسد از ابراهیم ملکوت السموات والارض و لیکن من الموقنین و باز پرسید پروردگار
 جل و علا یا محمد صیبا آنست و چه چیز خفیه است میکنند فرشتگان یعنی چون منکشف شد علم هر چیز بر من باز پرسید و میگوید
 از بر سره اجناس علم من برین بارگرفته لغو خدمت میکنند در کفارات اینست نماز است که مقرر ذنوب و سیئات اندوختن اعمال
 اینست مکث کردن در مساجد بعد از گذاردن نماز با نظاره از سره رگیزه و یاد و رفتن بر اسرار و دریافت جماعتی است
 نماز و آیه و سیراب و کامل کردن و حضور و مکاره یعنی در احوال و اوقا است که مکره و مشاق بود نفس و شوکر و آب
 و تحقیق از جهت ضعف و برودت و مانند آن و هر که بکند این اعمال را از ننگ گانه کند بشکند و میرد و بشکند و پاک گردد
 از گناهان خود چنانچه در روزی که زانیده است از او تعلیم کرد و پروردگار من این دعا را اللهم انی اسئلك
 فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین فاذا اردت بعبادک فتنه فاقضنی الیک غیر مفتون و گفت پروردگار
 تعالی درجات یعنی اعمالی که سبب ترقی درجات شود اینست سحر است افشای سلام و طعام طعام و نماز کردن
 در شب در وقت بدون مردم و منام و گفت تریزه سے سوال کرد و پنجاری ازین حدیث گفت صحیح است اینست
 میگوید در شب که حضرت معصومین این واقع را دید صلیح آن شب مذکور در میان دو شان فرو گذار است یعنی
 بر سره تعلیم و تکوین موضع که پروردگار تعالی دست خود را بران نهاد و در هوا سبب میگوید که صلیح این نکته از
 انادات ابن تیمیاست و این غیر گفته است این فایده را از صلیح و غیره که در سنی یا هم و ابن عراقی نیز گفته که
 این صلیح در دانشی و اشرا علم و استین بر این مبارک است که هر وقت عبادتش بودی و در بعضی آیات
 تا سرانگشتان آمده و اگر زیاده بدان آمد سر بر سر است و پس را دوست داشتنی و گاهی طه خمر پوشیده
 و بعضی روایات آمده که آنرا بر سر بر سر است و در بعضی روایات آمده که آنرا بر سر بر سر است و در بعضی روایات
 و دیدیم بنیبر را صلی الله علیه و آله و سلم در شب با بقیع ~~بیت~~ ایودام من نگاه میکردم گاهی بجانب وی صلی الله
 علیه و آله و سلم نگاه میکردم گاهی بجانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیکوتر و روشن و تابان تر بود نزد من از راه
 و قول جابر که گفت نزد من از بر سره اظهار لذت و ذوق خود پیدا بسیار کرد ~~صلى الله عليه وآله وسلم~~ گفت و اما
 نزد من سوس و در غنای آن چنانست و نیز تر فرس از بر این عارض آورده که گفت ندیدم هیچیک را از او میآید
 بتر و زیبا تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جمله نمرچین در چنان یعنی مردم را تو هم و ششبا آن شده که مراد
 از جمله جامه افروشی باشد و از جمله اسخ و افسر محققین اهل حدیث روایت کرده اند چنانکه حضرت گفت و حدیث مبارک
 از دو جامه و حمر آن مخلوط است که در آن بود و مراد حکمر آن نیست از سرخ خالص بوده و پس سرخ خالص منوی است
 حبه اشترین و درین جامه سرخ از رنگ گل معوض ز پوشیده بود گفت این نیست از پوشیده از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که اینست آن علم را چون بگفته اند در خوردن حمت و بسوختن دیگر روز چون بیاید و در روزی
 ز پیروز میسند بعد از آنکه فرمود که کسی که این جامه را بپوشد از آن جامه است اینست آن جامه است یعنی زمان
 در آن است یا با یا که هیچ آن نیست پس در هر روز را و در هر روز آن جامه را بپوشد که در دو جامه است را بر سر
 بر سواد است یا با یا که هیچ آن نیست پس در هر روز را و در هر روز آن جامه را بپوشد که در دو جامه است را بر سر
 پروردگار و در این ششبت صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که هر که این جامه را بپوشد از آن جامه است یعنی زمان

و نهی کرد از آن و آنکه در حدیث ترمذی آمده که گرفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم را پس ختم میکرد و پوی
و نهی پوشید محمول است بر آنکه در اول همچنین بود بعد از آن پوشید و ستم شد پوشیدن آن و خاتم آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از او سه بدست ابو بکر صدیق بود و بعد از او سه بدست عمر فاروق و بعد از او سه بدست
عثمان ذی النورین و در آخر عهد خلافت وی از دست حقیق که خادم و سه بود بر سر اسیس افتاد و هر چند بحقیقت
پیدا نشد و گفته اند که باعث اینهمه تفرقه و پریشانی و اختلاف که در عهد عثمان و بعد از او سه پیدا شد کم شدن آن
خاتم بود که در سه سر سه از اسرار الهی بود که سبب انتظام و التیام امر بود چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام
و از پوشیدن انگشتری آهن و مس و برنج نمی آمده است و در برنج فرمود که از آن بوسه اصنام می آید چنانچه
را از آن میساختند و در آهن فرمود که آن حلیه پوشش اهل نار است و پوشیدن خاتم ذهب نزد آنکه کار او مکره
است و نزد بعضی علما جائز و از بعضی صحابه مثل طلحه و سعد و صیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم حقیق
اخبار و آثار ضعیف آمده که در سه خیر و برکت است و ثانی فقر و در روایتی آمده که حقیق زرد و دافع طاعون است
و پوشیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بصحت نرسید و چنانچه در خاتم سپید و در هر دو ختم بنجام عمر معلق
کرده و در شسته و در کافی میگوید که حقیق و شیم از آن مستثنی است بر قول اصح و نیز در بایه میگوید که معتبر حلقه است
نه نگین زیرا که توأم خاتم بروست و پوشیدن خاتم مباح است نزد جمهور علما اما نه بقصد زینت و بعضی گفته اند که
است مگر کسی را که ویرا حلقه و سلطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقالی بود زیرا که اهل در استعمال فحشه و در
حرمت در است است پس باید که از قدر ضرورت زیاده نبود و هم از نخبه پوشیدن دو انگشتری و زیاده از آن
مکروه است ولیکن گرفتن خواتیم متعدد مکروه نیست اگر نبوت پیش و اختلاف کرده اند و آنکه افضل ختم
در عین است یا در بسیار و اکثر احادیث بر آنست که در عین است و بعضی در بسیار نیز آمده و گفته اند که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اول در عین می پوشید و آخر در یزید قرار یافت و است اعلم و تختم و غیر مختصر مکروه است آمده
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رشته می بست و خاتم از برای یاد داشت و مر سه و اما نقش خاتم و سه
صلی الله علیه و آله و سلم محمد رسول الله بود ولیکن کتابت وی نه بر ترتیب عبادی بود بلکه مقلوب چنانچه مستاد است
در نوایم تا بعد از ختم کتابت راست و درست آید و نسوز آنست که هم جواد فزت بود و می تحت در رسول در میان
و بعضی از مشایخ گفته اند که تصریح با نمین و هیچ حدیثی نیافتم و تواند که بر عکس باشد بلکه گفته که روایت صحیح
که از راه بخار سه است آنست که گفت سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله یطهر مخالفت آنست
که دانسته الموابب متبر و منبع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیگران را از نقش خاتم شریف خود باز حبس
و امتیاز و علو مقام و سه بود تا دیگر سه در آن شریک نباشد و برین تقدیر بعد از او سه نیز ممنوع بود یا از دست
خون تلبیس خاتم شریف و سه بود که نزد اشتران از نم سه آید و برین تقدیر منع مخصوص بزمان مبارک می بود
و الله اعلم قرآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پوشید و خود و در سخن و کاسه دوزخ در میان آن پوشید
چنانچه در روز غزوات احد و بن از کمال شجاعت و کارزار است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود که بیشتر سپاه
جنگ از مردان آنجا پوشیدند که در غده کار بیشتر دارند و از سجا معلوم شد که سلاح پوشیدن و با شرف با عباد بود

سنانی مقام توکل نیست بلکه در آن بندگی و امثال امر انبی است در اتباع و اقتیاد با سیاهی به خلق فرموده و چه سوزانی
 این نیست که گویا سکه آنرا فراویز و بیاد و خفته بود و مراد بجهت طهارت کسروانیه کفوفت به بیجا که در حدیث رتق شده است
 چنانچه گذشت اما طلیسان در حالت خواب است بر سر آنکه در وقت خواب از زبان او بیرون آید و در خواب او را
 آمده طلیسان در بر کرده اما در حدیث انس آمده که کان یکثر القناع یعنی طلیسان را بسیار پوشیدی بعضی حمل
 بر اوقات ضرورت کرده اند بدانکه در لباس طلیسان بعضی پوشیدن سر و او را انداختن طرف آنرا بر کتف آنرا
 قطع و قطع نیز گویند بعضی از مردم خلاصه کرده اند و آنرا کرده و مذموم داشته و صحیح آنست که آن جائز است زیرا
 همان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحابه آنرا کرده اند و بعضی گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است از گری
 آفتاب و مانند آن و میل مصنف یا بجانب است و مختار جمهور خلاص آنست و شیخ جلال الدین سیوطی در بیان ساری
 نوشته است یعنی اللسان من ذم طلیسان و دروسه احادیث متضمن مدح طلیسان و لیس آن از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بعضی اصحاب آورده و گفته که بعضی در شعب الایمان از سهل بن سعد آورده که گفت وصفت
 کرده شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلیسان فرمود این جامه است که او کرده نمیشود و شکر او و در حدیث
 دیگر آمده که پوشیدن سر یعنی طلیسان در روز فتنه است و در شب زینت است و فرمود الا تدا ابسته العربی و الا تفتنا
 بسته الایمان و نرفد سے وغیر او از انس بن مالک آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار سیکر
 قطع بوش خود را چنان می نمود که جامه او جامه زیادت است بواسطه پوشیدن سر که از آن روغن می انداخت
 و چرب میشد پس مراد بین جامه گوشه طلیسان است که بر سر می نهاد و بعضی گفته اند که مراد بقتل ایجا خرقه است
 که در وقت ادیان بدان سر می پوشید و تحقیق که قطع یعنی تخلص است یعنی طلیسان پوشیدن آن فی قطع الباس
 و در حدیث انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکثر القناع و در روایتی آمده که کان الایمانی القناع
 و در حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متکنت حیادیت کند مرض او حاضر شود
 جمود او چون بیرون آید از مسجی قطع کند سر خود را تا بازرگردد در حاکم بر شتر کاشین از مرقه بن کعب آورده که گفت
 شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیکه بر سر او فریب می نمود و وقوع آنرا ناگاه مرده است که گذشت
 متفق در ثوبه فرمود این مرد در آن روز بر او را است تا با او بود و بیستادم من تا به بنام آن که در حدیث
 ناگاه دیدم که عثمان بن عفان گفت که در وقت آن روزی که در مکه بودیم و در آنجا بودیم که در آنجا بودیم
 این تنی آن روز که دیدند او را که در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
 بخاری که در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
 مرید میگردد که گفت ایضا همانا است که قطع از سیاهی اگر بر در ماست و تا به بنام آن که در حدیث که
 بعد از آنکه در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
 ریاست است و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
 تا به بنام آن که در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
 در حدیثی که در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
 در حدیثی که در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم

دانش آید کہ جماعت را دید روز جمعه که برایشان طلیسان با بود گفت چه با شما به اندازین قوم به بود غیر دور حدیث
صحیح از حاکم آمده که من تشبه بقیوم فبوسمخ و ترند سے آورده کہ لیس مناسن تشبہ بغیر نا جو آپس چنانچه در فتح الباری
گفته آنت کہ استلال باین در وقت تمام ست کہ طلیسان از شعلہ ایشان بود و آن درین از منہ مرتفع شد پس
در عموم سیاح و خل بود و قول انس تشبیه آن جماعہ بہ بود بجهت آن بود کہ انس بہ دور بسیار ویدہ بود کہ تظلم
سیر دند و غیر ایشان را مجتمع باین بہت کم دید پس تشبہ کرد با ایشان و ازینجا کہ بہت لبس طلیسان علی الاطلاق
لازم نیاید بر لیل روایت و علی تظلم و تقنع با از آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و بعضی گفته اند کہ اگر بہت ہنس آنا
بجہت رنگہا سے این طلیسان بود کہ زرد بود چنانکہ رسم بود ست و اللہ اعلم و در سفر جبہ استین تنگ پوشیہ
جبہ رومیہ ضیق لکھین کہ در حدیث آمده نیست چنانکہ گشت گاہی از او رو پوشیدی و دراز سے بداش
بود و عرض سگڑ و یک وجب و دراز سے ناز پارہ تر بود یک وجب و در عرض دو سو یک وجب گز یک دست
کہ آنا از راع گویند و این دو شہرست و نیز تہیت و چہار انگشت بعد تہوت لا الہ الا اللہ چنانکہ مشہورست فصل

بہر او حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در معاشرت با ازواج طاہرات میفرمود جب الی من دنیا انسا

و لطیب و جعلت قرۃ عینی فی اصلو ذو بعضی از مصنفان ثبات را زیادہ میفند و آن غلط است و چون مستقیم
آشرا تا ویلات میں ہر سہو ست و نماز از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فضول سلوۃ تفصیل فر کر دیم

قلبتہ کر دو سترین چیز سے بچھرت رسالت سے اللہ علیہ و آلہ وسلم از امور دنیا زان بود و بوسے خوش دور

بسیار سے از شہا مجموع حرما سے نہ کانہ رابطہ اف کر دے و در مباشرت قوت می نفا از اقویا ویرا کرامت شدہ بود
کہ بر ہم مبلع شد ویرا چند اندہ خود بد زن بنگان خود را ز رنہ و زیادہ بر نہ بدانکہ فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام
نوع انسانی میل لذت و تمتع نیست و جعلت صحت من چہ بیس و ہنفا ان منی مورث مولد امر امن شدیدہ و جب
صحت تو سے و اعضا و اندہ عجا سے ستہ راعا خود میایات بقوت بند و مشورت جملع و نماز ح بدن و تفتحص
و تحقیر بقصد آن امر سے مقرر و معرون ستہ رعادت ستہ میان مردان و محبت نسا و نکاح معدود از کمال
نوع انسانی و موجود در کمال انفرادین نوع ستہ و تمامہ انبیاء و رسول اہل تزوج و قابل بودند الا شیخہ و یکھے صلوات اللہ
و سلامہ علیہم جمعیت و در روایات آمده است کہ بر از عم خلیل الرحمن سر روز از شاہم براق سوا الشوق صحبت باہم
آمعیل بکہ سے آمد ز جہت کمال شغف ادب سے و قلت صبر از سے و داؤد وغیر علیہ السلام انور و نہ زن بود
و با وجود آن زن و بکر کلح کر ناما تمام شد و بیایان عمیہ سلام اسی صد ہنگوہ و ہزار سر یہ بود یک شب جوہر
طواف کر دے و بخار سے از اس آور دہ کہ حضرت رسالت یاہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بہشت رہا نہ ساسے
خود در یک شب را نہا یا زوہ تن بودند و در واسیتے نہ بود کہ ما کہ شد بہت میا کر دیم کہ دارہ شدہ است و راقوت
سی نفر و انطاوس و مجاہد آمدہ کہ قوت چہل تن دور واسیتے از مجاہد قوت چہل تن و از اہل حنت و در روایت صحیح
ست کہ ہر یکے از اہل جننت راقوت صد مرد بود ورا کل و شرب و جملع و اندہ سیاح بود آن حضرت را صلے اللہ علیہ
و آلہ وسلم ہر مقدار از ۲۰۰ کہ خواہد بود درینجا کمال فضل و شرف و اعتبار از دست از سائر رجال بہت و حکمت و شہ
نسا آن حضرت را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آن بود کہ تا احکام درونی را کہ مردان را عدت رہہ بنود بہت نقل گفتہ

وزیادت تکلیف بقیام حقوق حسن معاشرت و صبر بر محبت ایشان با کمال احتیاطی بی‌مالت و اقامت مشاق عبادت
 نیز از فوائد آن بود و از آنچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لازم نیاید چه
 آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم فضائل و کمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین در
 آن نبیند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانہ تعالیٰ ملکی خواست که دیگر را میسر نبود پس بر
 اعیانیت و عیاسی و سعادت علیهم السلام چیزی سے چند را مثل تسخیر ریاح و جن بوسے مخصوص گردانیدند کہ غیر دیر اطہر این بود
 دوی علیہ السلام پیغمبر سے بود ملک و اینها از معجزات است و سے بود و در حدیث آمده کہ حضرت رسول را صلی الله علیه و آله
 و سلم خیر گردانیدند کہ بنی ملک بود یا بنی عیال پس انبیا را کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کہ بنی عید بودند ملک یعنی
 بندگی بترا از بادشاہی است پس موقوف داشتند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر حدیث نبوت و تقدر و عبودیت
 و مغزیت سلیمان در بسطت ملک و کثرت نسا و فریق سریر بر ہوا تو خیر جن ازین قبیل بود و این در ظاہر بود و لکن
 و قوت تصرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کہ کائنات و قرب و عزت او در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازین قوت
 و تصرفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمام بود و لکن وجود آن در ظاہر مخصوص سلیمان بود علیہ السلام و کائنات
 میکند بر غرضی آنچه در حدیث صحیح آمده کہ عفریعی از مردہ جن در نماز بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در سجود
 و تقدر آنگذ پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کہ منجو استم کہ او را بگیرم و بستون سجد بر بندم تا کہ او دکان
 مدینہ بوسے باز سے کنند و لکن از دعا سے برادر خود سلیمان یاد آورد و دم و بگذاشتیم یعنی مراقبت و تصرف در جن است
 و لکن چون این تصرف را در ظاہر مخصوص سلیمان علیہ السلام داشته اند بدعا و درخواست وی آنرا از پروردگار
 ترک آن کردم فافهم و یا الله التوفیق و بعد انکہ نامی منصرہ در تحت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت نہ بودند
 و در وقت یا زده در وقت دیگر زیادہ بران و اول از دن چند بچہ بود و در جاہلیت دیر اسطوره میخواندند و در وقت
 تزوج وی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیست و پنج سالہ بود و بیست و چہل سالہ وارد آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم ہوا و سے بود نہ بر ایم کہ از مارہ شطیبہ بود و نوبت خدیجہ با بر پیش از ہجرت بسہ سال بقول صحیح
 شصت و پنج سالہ بود و صحبت و سے با حضرت شصت و پنج سالہ بود و دوم سوز و بنت از تزوج
 کرد او را بکہ بعد از ہجرت خدیجہ پیش از عقد فائزہ ہجرت کرد و ہجرتہ نوبت میرزا خواست کہ طاعتش بد بسیر عیشید
 و سے نوبت خود را بداند و رات اند و بیخوشی و نوبت و نوبتہ سے پس ایو جنسین از ہجرت سوم و نوبتہ
 تزوج کرد او را بکہ و سے سنش سالہ بود در قاصد کہ در ساکنی رفت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود
 عاقلشہ ہجرتہ سالہ و نوبتہ سے سنہ پنجم یا شان جنسین و نوبتہ سے سنہ ہجرتہ سال
 گذشتہ بود و ہجرتہ فصلہ بنت عترب و نوبتہ سالہ و نوبتہ سے سنہ ہجرتہ سال
 علیہ و آله و سلم در یک ہجرت پس ہجرتہ کردہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے
 زوجہ تست در ہجرتہ و نوبتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے
 موت و سے در خدمت عثمان بود و نوبتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے
 بعد از کحل وی رخصتہ شد و نوبتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے سنہ ہجرتہ سے

ششم ام سلمه تزوج کرد اور اس نے اربع یا نکت بعد از فوت زوجه و سے ابو سلمه مات سنت تسع و خمسين وقت
 اثنین و ستین و گفته اند قول صحیح ترست و عمر و سے هشتاد و چهار سال بود و هفتم زینب بنت جحش که زوجه زید بود
 تزوج و سے در سال پنجم وفات و سے سال سیتم یا هیست و یکم و اول کسیکه بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم از زواج مطهره فوت کرد و سے بود هشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان در وقت نکاح و سے خندان سن بعض
 گویند که در حبشه بود که و سے آنجا همراه شوهر خود رفته بود و نجاشی او را بر آسے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 تزوج کرد و هجده چار صد و نیار یا چهار هزار و هجده و بعض گویند در مدینه و اول صبح و شهرت و وفات وی سنه اربع
 و اربعین یا اثنین و اربعین تم جویریہ بنت الحارث در غزوه بنی المصطلق در سنه ست و در مدینه افتاده بود پس آزاد
 کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را عقد نمود و نام اول وی بره بود پس تفسیر زاد و را بجویریہ مات سنه
 پنجم و بیست و نهم و تزوج و سے در سنه سبع و رسال قضای عمره حدیثه در موضع صرفت فتح مدین و کسرا که برده میل
 یا از کعبه است و وفات و سے نیز در همین موضع در سنه احدی که ستین یا احدی که و خمسين و یا غیر آن اتفاق افتاد
 اکنون در آن موضع بر سر قبر و سے عمارتے ست نیز از و تیکر که بیازدهم صغیه بنت حی بن خطاب یهودیه بود از
 اولاد یارون علیه السلام و در غزوه خیبر که در سنه سبع بود مدینه افتاده پس آزاد کرد و او را تزوج نمود و بعض
 گفته اند که اول در رسم و حیه کلبی افتاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ویرا از و بخرد و آزاد کرد
 مات سنه اثنین و خمسين و میل خمس و خمسين دو از دهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی النضیر یا از بنی قریظ
 در مدینه افتاده بود و آزاد کرد و تزوج فرمود در سنه ست و در وقت عمو از حج و ادع وفات یافت و بعض گفته اند
 بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سنه ست عشر و الاول صبح این مذکور است همان است که تزوج شد
 صلی الله علیه و آله و سلم و دخول و سے با نبال صحت رسیده و چند سے از مدینه پیش از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از عالم رفته بود و اکثر بعد از و سے و جماعه دیگر اند از نسا بیست بار یا ده که بعض را تزوج کرد و در غزوه
 شفاقت فرمود و بعض یا خطبه کرد و اما تزوج نکرد و بعضی از آنها نیز تفسیر کرده اند که در مدینه و از و
 رخصت خدا و رسول بکلمه نص قرآن یا ایها النبی قل لا راد حک ان کنتم ترون احراراً فادبروا و رخصت
 دارد دست اختیار دنیا کردند و بر رفتند و تفصیلاً آن در جامع الهمول مذکور است و در سنه ست و در سنه ست
 علیه و آله و سلم چهار بود مشهور ترین آنها ما یہ قبضیه بود که در انفقوس قبضی الی اسلندریه و عمره بود و در سنه
 اربعین بن رسول الله بود و هم در مدت رملی وفات یافت و این ریحانه را که در مدینه بود و در سنه
 هشتاد و گفته که آرا کند و در او سے سے باک همین بود و در جاریه بود که در او را زینب بنت جحش و جفوت
 صلی الله علیه و آله و سلم حبشه و در دیگر نیز و بعضی از عورات نبیه افتاده بودند و در سنه ست و در سنه ست
 در مدینه بود و در سنه ست و در سنه ست و در سنه ست و در سنه ست و در سنه ست و در سنه ست و در سنه ست
 اگر آنم نماند محبت زینب بنت خزیمه باقی چند بیش نبود شاید که در وقت قضیه طومر نباشد و در سنه ست
 در سرار سے و هشتاد و تزوج اما پوشیده ماند که طواف بعنوان نسا است نه از و در سنه ست و در سنه ست
 در وقت صحیح است که لاسخ و در میان ایشان یعنی نسا سوت که در هشتی در مدینه بود و در سنه ست و در سنه ست

که بران قادر بود انا و محبت میفرمود اللهم هذا قسمی ما املك فلا تمنی فیما لا املك خداوند این قسمت و عدالت
من است در چیزیکه مالک دتا و دم بران یعنی محبت و نفعه پس بلاست مکن و گنیز مراد در چیزیکه مالک نیستیم آنرا یعنی
در محبت و محاسبت و در وجوب رعایت مساوات میان ایشان بروی خلاف است بر و قول کی آنست که
قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود ویر بے قسم و این از خصائص وی بود صلی الله علیه و آله
و رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و تطییب قلوب ایشان بود و قول امام ابی حنیفه نیست و با وجود این چنان
رعایت و ملاحظه نمیشد که در آنجا که واجب است در تفضل و مروت بر اهل و فاء و کرم حکم واجب دارد و بعضی اطلاق
داد و در محبت کرد چنانچه در ضمن ذکر ازواج مطهره معلوم گشت و شیخ ابن العمامه گفته که اراده کرد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم طلاق سوخته را پس بخشید وی نوبت خود را بجا نشد و طلاق نکرد و لیکن امام محمد گفته با چنین
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوگناه یا عتد سے گفت و طلاق کرد پس وی در خواست کرد که حیت کند و گوید
خود را بجا نشد بخشید و بهیچ از عروه آورد و که رسول خدا طلاق کرد سوخته را و نماز رفت و چون باز آمد سوخته و این
جامه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت یا رسول الله مرا حاجت برودان نمائند است و لیکن شیخ
که در ناسی تو مشهور شوم پس مراجعت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ماوسه و این حدیث مرسل است و
ممکن است جمع و تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق حی بود و بجز طلاق حی فرقت واقع نشود
بلکه با تقضای عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود با تقضای عدت امتی و ایلا و در وقت
بسیار ایلا نزد فقها سوگند خوردن مردوست که قرآن گفته مراره خور را عدت چهار ماه و حکم وی آنست که توفیق نکند
و قربان نماید و یا پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه همیشه به لذت یون من لحم تر یص اربعه اشهر
حکم میکنند و اگر بندگان یمن بدید اجرائی که بران مترتب است حیة حیة گویند اگر قربان کنم بنده من آزاد
نشود اگر چهار ماه گذشت قرآن نکر و واقع نشود و طلاق این نزد امام عظیم ابو حنیفه و اصحاب و سنده است
تو سده و بعضی عدایه دیگر همین است و نیز مالک و شافعی و احمد و احمد و حنبل و حنبل و حنبل و حنبل و حنبل و حنبل
عس و جبر و در تیره را مانگد یا چون کند کفایت یون به یا طلاق و در نیز شافعی اگر طلاق ندهد طلاق داده
برو سده جبر یک طلاق یکا که به بت بخار سده از اس واقع شده است که ایلا کرد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از نلی ذکریه و بیرو سده سناک و زخمی در دستخوان پس ششست در غرقه بسین و
وزیر پتر فرو داد گفتند بیوس اندر سوگند زیاد تیره بود سده بعد از عدت و نه روز از سده فرمود
بست و نه روز بیاید بر این در مندر شیخ و آنست مرفا و در صحیح مسلم زحایر آمده است که در راه روز
ابو بکر صدیق بر در سوال خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سده بود که ما از نلی طلبید و امر نمیشد بنی اراده
و دید مردم را که مرید و هیچ اندر هیچ کسی در سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
عمر و سینه ان نمود که در وقت سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
گردوی جمع کرده اند که سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
آله و سلم را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده

پس بخندید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگفت چنانچه این زمان گردن آمده و ایستاده است و آنقدر را
پس برخواست ابو بکر و مشتی در گردن عائشه زد و برخواست عمر و مشتی در گردن حفصه زد و گفتند یا شاهای طلبید
از رسول خدا چیزی که نزد او نیست گفتند لا اله الا الله و طلبیم بعد از این آن را چه چیزی که نزد وی نیست
پس گوشه گرفت آن حضرت از زنان یکماه بعد از آن نازل شد این آیت یا ایها الینسی قل لا ارب الا جبار کینتن
تردن انجواته الدینیا الایة و الحمد میث اما طهاره دو بعضی از آنها که گفته اند هم در تیرک و غلطی ظاهرست و بعضی
نافع ظاهر گفتن مرادست مرزن خود را انت علی کفر می تو بر من مثل پشت مادر من یعنی حرام و با این گفتن
طلاق باین وقع میشود و اگر قربان کند کفارت ظاهر چنانکه در قرآن مجید واقع شده است بدین و نزد محققین
از فقها و محدثین از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر واقع نشده و در احادیث ذکر آن مورد نیافت
و سیرت و سبب ایشان بهترین سیرت بود و سیرت بود خیر کم خیر کم لا بدترین شما کسی است که بهترست سیرت
و معاشرت او با اهل و عیال او و در ناخیر کم لاسهلی و من بهترین شما ام مر اهل خود را راه الترفه و والد ارسته
در راه ابن ماجه عن ابن عباس و لفظ ترند سے در روایتی نیست که کامل ترین مومنان و ایمان بخیرین
ایشان از روئے خلق و نرم ترین ایشان با اهل خود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دختران انصار را
سوسه عائشه بخواند تا باوسه ملاحظه کنند چون التماس امر سے کر دے بچکانہ کہ دوران یہ محمد سے
بنود سے موافقت فرمودے و متابعت نمودے و **عَنْ رَجُلٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ ابْنِ مَرْثَدَةَ**
بَرَجَسَةَ لَبَّ عَائِشَةَ نَهَادَسَةَ وَأَبِ خُرَيْسَةَ رَجُلٌ بَدِئَتْهُ بَرَجَسَةُ وَأَبِ خُرَيْسَةَ بَدَنَانِ بَخْرَدِيٍّ لِيْنِ تَجْرَا
الزوسے بہتر سے و از موضع دہن سے گوشت شمارا کر دے **سرد سے** **زودہ قرآن خواندے و گاہ**
سر مبارک برکنار و سے نہاد سے و قرآن خواندے اگر چه حاضر بود سے و گاہ و حیض بفرمودے تا بازار
سند و میرا لاسے از ار باوسے معاقتہ دے **بیشتر و بسیار بشیرہ و سے رسانید سے و در ایام روزہ اور ابوسہ**
داوسے و از کمال لطف و رعایت مکارم اخلاق دے با اہل بیت آن بود و میرا یعنی عائشہ را تکمیل کردے
از نماز سے کردن بلعب چنانچہ عادت و حترانت کہ از لہتہا سے جامہ بلبہا سازند و بان بایسے کنند و مردوش
مبارک **ابوسے حکیم بود و در سبب ہر نشان گاہ کر دے عادت حبشہ است کہ بہ نیز باسے خرد بازی میکنند**
و گفته اند کہ این باز سے ایشان از داوسے ساز جگاست باعداسے دین و باین قصد از جہاد عبادت و
مبارک سے آن گرد مثل تیر انداز سے و نیزہ باز سے مبارکان و کبار سے روز عید این جامعہ و چون سبب شریف
این عمل میکردند پس میگوید عائشہ کہ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برد جگرہ من مالیتا و بر پوشید مرا
بر داوسے خود تا نظر کنم باز سے ایشان و نادام روسے خود میان گوش و پیش آن حضرت صلی الله علیه
وآکہ وسلم پسترا پستادہ ماند بزنگشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا من بزنگشتم و گفت عائشہ زدار کنیند
و خیال کنیند کہ دختر ک فر و سال کہ حریص بود بر دین باز سے جگہ نہ مالیتا و باز نیاید از دیدن آن حال مبارک
قیاس کنیند و این حدیث دلالت دارد بر باست مشاہدین حبیب و بجز نزدیک دختر ک صغیر سن بجانب آن
در ایام فرج و سرورش روز عید و مانند آن و در سفر و در باز سے و سے سابقت روپاست یعنی آن حرفہ علی علیہ السلام

والله وسلم وعائشة بائنه بدويين ~~بالتواكل~~ ازالشان غالب ايده پيشتر رود چنانچه نازيان پاسبان
 مسافت در ميدان گفته مره او سے عائشه سبقت و در مرت ثابته عائشه تا در شد يعني فربه و گوشت دار
 حضرت رسالت صلوات الله عليه وآله وسلم سبقت گرفت پس فرمود نباذواك يعني اين سبقت من قبل اين سبقت
 كه تو وقتي بر من گزشتي و يكبار از در حجره بيرون سے آمدند در درگاه هر دو يكبار در آمدند هر يكه ان ديگر پراش
~~بالتواكل~~ ازالشان قريه نودون حزم سفر كردے میان ایشان قريه نودے هر كرا قريه افتادے و برابر و دے
 و چون رجوع فرمودے ديكران را قضا دے دگاه بودے كه در حضرت جموع بر يا ازالشان دست نهاد

و با عيبت كردے و هر روز چون نماز عصر گيبار دے بر جموع حجرات گيشتي و احوال ایشان تفكر كندے چون
 شب شدے در حجره ازالشان بودے بيتوتت فرمودے و میان بهشت زن سكر دے در آن
 كه از اول صفره نبود عائشه حنفيه ام حنبيه سووه ام سلمه صفيه ميمونه زينب بنت علي و غيرهم مني انكس
 عنن زيرا سووه كه نهي بود نوبت خود را بجائشه بخشيد و بود پس عائشه را و شب بود و ان را بگيشت

و از كبري صلوات الله عليه وآله وسلم داده كه عطا سيگريد كه ان زنه كه انرا نميگردد صفيه بود و عطا صريح است از عطا و سبب
 اين در آنست كه رسول صلوات الله عليه وآله وسلم روزي بر صفيه خشم گرفت صفيه مضطرب شد عائشه را گفت
 بوي تو است كه حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم را از من را مني كني و من نوبت خود را بتو بخشم عائشه گفت ار
 پس عائشه را روزي بر آن سهر صلوات الله عليه وآله وسلم نهشت در روزيكه نوبت صفيه بود فرمود و در
 كه امروز نوبت تو هست عائشه گفت زلك فضل الله يونيه من ايشا و و ايت باز گفت بچو صلوات الله عليه

والله وسلم بر صفيه راسته شد و احوال در يك روز بود و يك نوبت بود لاخير اين جهت بعضي از دواة و هم رده
 كه زنه كه او را قسم نميگردد صفيه بود و حديث كان يقسم لثمان صحيح است بدانكه در مشكواة از بخاوست و مسلم از عطا
 سے آر دگ گفت حاضر شد يم بابا ابن عباس بر جنازه ميمونه سبون پس گفت اين زوجه رسول خداست ماني
 عليه وآله وسلم چون پروا ريد لعش او را نخبنايد و حرکت نهديد او را و نرسيد كفيد بان و گفت بود نزد رسول
 صلوات الله عليه وآله وسلم زن كه قسم سيگريد و زنها بزيشتن و قسم نميگردد براي سيگريد و گفت عطا با ميمون رسيد كه آنكه قسم
 نميگردد براي سے و صفيه بود و دو سے آخر نساي و سه در موت و زرين گفت كه غير عطا پراشدگان
 كه قسم نميگردد سووه بود و اين قول صحيح ترست زيرا كه و سه بخشيد و بود روز خود را براي سے عائشه و شيك
 خواست رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلم كه طلاق دهد او را و گفت نگاه دار مرا و من نوبت خود را بجائشه
 بخشيد يم باميد آنكه شايد كه در بشت در زمره نساي تو باشم خطاب بگفت كه اين سخن از عطا و هم است غلط
 و دے از ابن جريح است كه را و سه اين حديث است و قاضي عياض گفته كه شايد كه روايت عطا صحيح باشد
 زيرا كه چون نازل شد قول حق تعالي + ترجمه من تشاء ممنون و تو و سه اليك من تشاء يعني بران از خود
 هر كرا ميخواست از زنان و بخوان بخود هر كرا خواست ازالشان اختيار بدست تست و اين آيت است
 مستك جمله عتي كه گوئيد قسم بران حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم واجب نبود پس برانند ان حضرت صلوات الله
 عليه وآله وسلم سووه و جويرير و صفيه و ام حنبيه و ميمونه را و بخواند بخود عائشه و ام سلمه و زينب و حفصه و وقت

بج

يا فت آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم در حاليكه ايوا کرد و بجا آمد همه را اگر صغيره را که اورا از جا کرد و برانده
 دستم نکرد براسه و سکه و خيره او عطا از آخر امر و الله اعلم و عادت بنو سعه صلوات الله عليه وآله و آن بود
 که چون در اول شب سوختن کرد سکه کا غسل کرد سکه و خفتی نگاه و صوکر دست و سینه و غسل در آخر شب
 کرد سکه و حدیثی که از عافیه مرویست که ربکا کان بنام دلایس ما و بسا بود که خواب میکرد آن حضرت صلوات الله عليه
 وآله وسلم دست نمیکرد آب را غلط است از بعضی روایه از جهت ثبوت غسل یا وضو و احتمال دارد و در وقت
 که مراد بسا اس آب غسل باشد و الله اعلم و گاه بود سکه که بر سر آن ان رسول الله یغسل غسل و سکه و گاه
 در عقب هر سوختن غسل کردی و چون از خبر از سکه شب که نام ده جان نیاید سکه این حکم را در باب سکه
 آورد زیرا که این نیز ملاحظه حال ایشان بود و استیجاب شوند و یکا یک برایشان نیاید و جز این از حکمتها سکه دیگر

فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی صلوات الله عليه وآله و سکه
 که سکه که بر تلخ و گاه بر حصیر و بر زمین بچرد آن حضرت را صلوات الله عليه وآله وسلم سبزی نیز بود چنانچه
 در حدیث بخار سکه در اعتکاف آمده که نماده میشد سر سکه در سجده و سیوطی در جمع ابوامر آورد که در مین
 سوت آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم عباس بن عبد المطلب آمد بر سر بروی نبشت و آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم
 امام حسن و حسین را اسلام الله علیه با سکه و صیبت کرد در مو سب آورد که آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم
 بر سر ریخته بود و فرشته در زیر خود نداشت و اثر کرده بود لیسان سر بر در پهلوسه مبارکی می و تنالی و سکه
 از پوست بود و مشو و سکه لیت درخت خرمالو من نبیه این حکم سابقا گفته شده است و از برای شب یللاسی و سکه
 از موسه که بران صلوات الله عليه وآله وسلم در شب در سکه و ندیک شب از چهار کور دند نامز متر باشد از آن نخی

فصل در کشت بجال اول و دند سازید چه دوش مرا از نماز منع کرد سکه بجمه بر فراش خفته و سکه و سکه

و فرمود که جسوتیل بر من نیاید در کمان بیخ نرسد صلوات الله عليه وآله وسلم و از او کم بود و در میان آن لیت حرام
 این نیز سابقا گفته شده است **فصل در سواری آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم گاه بر اسب سوار**
 و گاه بر شتر و گاه بر سکه که در آن چندتا بوشیکه عقیر که مقوقس اید کرد و بود و بعضی که قروه بن عمرو انجادی سوار
 و گفته اند که این هر دو نام یک ذات است و غیر این دو نیز بود و گاه بر اسب بر سینه سب زین چنانکه در باب
 چنانکه گذشت و سکه است و ایند سکه و هر چند کند رو و حرون بود سکه در تحت آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم
 مثل سیل روان شد سکه و غالباً آنها سوار شده و بعضی احمیان بر شتر کسیر را رو لیت ساخته و گاه سکه از
 پیش خویش کس بگیرا سوار کرد سکه چنانچه سکه یک شتر بودند سکه و گاه بعضی از امهات مؤمنین را
بر سب بر شتر سوار و صلوات الله عليه وآله وسلم بات آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم و شتر بودی را بنجال
 در ارض عرب کم بود یک بغله بدید از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود نام
 این بغله دلدل و آن سفید بود و یک بغله دیگر بود نام او فضله قروه بن عمرو آنرا فرستاده و یکی دیگر بن العلاء
 صاحب ایله فرستاده دیگر از دو و متا بجدل آمده و دیگر سکه از پیش بخاشه و بعضی گفته اند که کسری نیز بغله
 براسه آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم فرستاده بود و این سخن بعد سکه دارد که کسری که در حیطه انقیاد آن حضرت

والله وسلم وعائشة بائکدیکر بدویند که تا که امیکے از ایشان غالب آید و پیشتر رود چنانچه غازیان پاسبان
 مسالفت در میدان کفنه مره او کے عائشہ سہمت کرد و در مرت نامیہ عائشہ نماز شد یعنی فریہ و گوشت دار
 حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سہمت گرفت پس فرمود نہا بذاک یعنی این سہمت من بدل این وقت
 کہ تو وقتے بر من گزرتے و یکبار از در حجرہ بیرون سے آمدند در درگاہ ہر دو یکبار و در آمدند ہر کے آن دو یکبار دفع
 سیکر و نام بیرون شد و بیرون ترم سفر کردے میان ایشان قرعہ زدے سیکر اقرعہ افتا دسے ویرا برو سے

و چون جمع فرمودے دیگران راقعنا کردے دگاہ بودے کہ در حضرت مجموع بریلی از ایشان دست بردار
 و راست کردے و ہر روز چون نماز عصر گیدار دے بر مجموع حجرات بگشتی و احوال ایشان نظر کردے و چون

شب شدے در حجرہ آنکہ نوبت وی بودے میتوتت فرمودے و میان ہشت زن ہر روزے در آن
 کہ ازواج مسکونہ بودے عائشہ حصہ ام حبیبہ سودہ ام سلمہ و سیدہ سمریہ و زینب بنت جحش و زینب بنت علی

منمن زیرا کہ وہاں بودے نور ابی عائشہ بخشیدہ بود پس عائشہ را و شب بود و دیگران را یک شب
 و آنچه در صحیح مسلم واقع شدہ کہ عطا سیکرید کہ آن زن کے کہ آنرا سیکر و صفیہ بود و عطا صحیح است از عطا و سبب

این دو آیت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز سے بر صفیہ خشم گفت صفیہ مضطرب شد عائشہ را گفت
 چون تو اسے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از من راضی کنی و من نوبت خود را بتو بخشم عائشہ گفت اگر

بس و آنکہ سیدہ زینب بنت علی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہشت روز یک نوبت صفیہ بود فرمود و در
 و اگر روزی نوبت عائشہ بود و اگر روزی نوبت ام سلمہ بود و اگر روزی نوبت سیدہ سمریہ بود و اگر روزی نوبت زینب بنت علی

والله وسلم از صفیہ را فتنے شد و اخیال در یک روز بود و یک نوبت بود لا غیر ازین جهت یعنی از ذواتہ و ہم کردہ
 کہ زن کے کہ اور انہم سیکر و صفیہ بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح است بہ انکہ در مشکوٰۃ از بخاری سے و مسلم از عطا

سے آرد کہ گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازہ میمونہ سبت پس گفت این زوجہ رسول خداست صلی اللہ علیہ
 علیہ وآلہ وسلم چون بردارید نعش او را بجنبانید و حرکت نہ ہید او را و ترسے کہنید بان و گفت بود نزد رسول

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزن کہ قسم سیکر و زینب بنت علی ہشت روز و سیکر و برای سیکر و گفت عطا ہما چنین رسیدہ کہ آنکہ قسم
 سیکر و براسے سے صفیہ بود و دو سے آخر نسای سے در موت و زینب گفت کہ غیر عطا ہر آنکہ کان

کہ قسم سیکر و سودہ بود و این قول صحیح تر است زیرا کہ وہے بخشیدہ بود و روز خود را بر اسے عائشہ و سیکر
 خواست رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ طلاق دہد او را و گفت نگاہ دار مرا و من نوبت خود را بہ عائشہ

بخشیدیم با سیدہ آنکہ شاید کہ در ہشت روز مرہ نسای تو با شتم خطابے گفت کہ این سخن از عطا و ہم است غلط
 و دو سے از ابن جریج است کہ راو سے این حدیث است و قاضی عیاض گفتہ کہ شاید کہ روایت عطا صحیح با سیدہ

زیرا کہ چون نازل شد قول حق تعالی ہ ترے من قشا منہن و توو سے الیک من قشا یعنی بران از خود
 ہر کر این خواستے از زنان و بخوان بخود ہر کر اخواستے از ایشان اختیار بدست تست و این آیت است

متسک جہلے کہ گویند قسم بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واجب بنود پس برانند آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم سودہ و جریبہ و صفیہ و ام حبیبہ و میمونہ را و بخواند بخود عائشہ و ام سلمہ و زینب و حفصہ و وقت

بج

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے در آمدہ و کتابت اور بارہ کرہ ادا سے اوپر دست کفایتی و اندام و چون ہتر
 در ارض عرب بود صحابہ گفتند ما نیز در از گوش براسپ اند ازیم تا بعال پیدا آید فرمود انما فعل ذکال الذین
الذین یعنی این برانادانان کنند کہ جنس الغیر جنس بچہ اند و این امر نامناسب را ارتکاب کنند فصل

حضرت بنو سے را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یک کلمہ گو سفند بود بعد و صد و دست انداشتی کہ بر صد زیادہ شود
 چون بران زائد شد سے بد ، انرا گو سفندی ذبح کرد سے و شتران از نر و مادہ نیز بسیار بود و عد و واسای
 آن در کتب میر مسطورست و حال ہتر و در از گوش معلوم نشد و اما اسپان چند از انچہ در کتب مسطورست یکی
 نام و سے سکب است و سکب و یغت ریختن آب است و فرس سکب یعنی کثیر الجوسے آمدہ گویا میر نر و میر و
 مثل آب و این اول اسپ است کہ در ملک آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدہ و بدہ او قیہ آنرا خریدہ و بود
 انرا محبل یعنی سفید جبہ و سفید پا و کیت بود و این اشیر گفته ادم دوم مرتبجا خود از رجز کہ نوسے از بجز شعر
 ست خوش آئیدہ تمسبہ کردہ شد باین ہم از جهت حسن صہیل و خوبے آواز و سے و سفید بود سوم ظراب
 بطاسے جو تمسبہ کردہ شد بدان از جهت کبر و سن وی و گفته اند از جهت قوت و صلابت حافرو سے
 اہ اگر وہ آنرا فرودہ بن عمر و جڈ سے چہا ہم بچیت بجاسے معلوم اہ اگر و آنرا ربیعہ بن ابی البرہما خودست از
 عانت تمسبہ کردہ شد باین ہم از جهت حسن و کبر و سے گویا سے پوشید زمین را بدم خود کہ در از بوجہ
 بجات بپوشید چہا از اندام یعنی اتصاف و اتصال اعضا سے او بیکدیگر ملتزم و ملتصق و بر ہم تھیدہ
 و خوش اندام بود و ہر کردہ بود آنرا مقوتس ششم و رسیخ خوش رنگ گل اندام بود تمسبہ دور سے بحضرت
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادہ و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا با میر المؤمنین عمر تمسبیدہ و سے
 در راہ حدیث بران سوار کردہ بعد از ان دید کہ آنرا از ان میفر و شد خواست کہ باز خود و آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم اور از حرد بن منکر تر تا خود بصدق لازم نیاید چنانکہ در باب صدقات گذشت ہفتم سبوح از
 سباحت یعنی شتران سے مایع معون لجز سے اسپ بظہر بود خریدہ بود آنرا از اعرابے بدہ شتر ہفتم بخراب
 سفید بود از تجار مین خریدہ و بیان دو اب و اسلحہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و اسای آنرا کہ در رعایت
 مناسبت و لطافت اند تفصیل در کتب سیر مذکورست و ہر چیز را نر و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 نامے بود مناسب از ان میان ہمین نام اسپان نقل افتاد کہ دلالت ظاہرہ دارد بر انچہ گفته شد و کثیر گمان
 و خلاصان کہستی از ان جہہ آزاد و گمان زیادہ از ارقا بود سے و بیشتر موالی و عقدا از عبیدہ بود سنہ از اما
 در وہ ہب بدینہ از ان جہہ جوز سے نہ کہ وہ کہ گفت موالی ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چہل و سہ بود
 را اعمق امر اسلام ہر مرد سے کہ آزاد کند مرد سے سلمان را کان نکا کہ سن انرا
 و شدن او از آتش و باز ستدن از گرو آن بجز سے بعضونہ عضو امنہ جزا
 ن آزاد کرد و شد عضو سے را از آزاد کنندہ و ہما امر اسلام حق امر انین شہ
 ہر مرد نہ کہ آزاد کند و ہا سلمان را کانتا باشند آن دوزن آزاد کردہ شدہ نکا من النار بخری
 کل عضوین منہا عضو امنہ جزا وارد شود ہر و عضو از ان دوزن عضو ی را از ان مرد و این حدیث صحیحست

و دلیل مست بر آنکه آزاد کردن بنده افضل است آزاد کردن کنیز که آنکه عشق یک بنده نظر عشق دو کنیز است
 چنانچه دوزن حکم یک مرد دارد در شهادت **فصل در مع و شرک** که حضرت بی صلوات الله علیه ال
سوره اما بعد از نزول وصی فریدین غالب بود بر فرود عشق و فرو عشق اندک بود اما بعد از هجرت فرود عشق
 محفوظ نیست مگر در سه صورت و اما فریدین بسیار بود و با جازبات **اول** در اول وقت شبانه **دوم** در وقت روز **سوم** در وقت
 با جاره گرفتن زیادت بود که از یکبار با جاره و آن دو محفوظ است که پیش از نبوت خود را با جاره داد و بر آن
 گو سفند چو پندین دور حدیث آمده است که هیچ پیغمبر نیست که گو سفند بخورائیده و آن از حق سبحانه تعالی
 تعلیم تربیت و صلاح است زیرا که ریاست در حق جو پانی است و نیز آمده است که صاحب غم اهل تواضع
 و سکنت باشند و صاحب اهل و فرس اهل تکبر و خیا و یکبار دیگر خود را با جارت داد و بخدیجه برای وی تجارت کند
 و در صحیح حاکم است که دو بار خود را با جارت داد و بخدیجه در دو سفر هر دو تبتی بیک شتر و شرکت کرد و با کسان بسیار
 وکیل خود ساخت و خود و کالت ایشان قبول کرد و اما توکیل زیاد از توکل بود و هر یک کسان فرستاد و او یکس
 هدیه قبول کرد و عوض داد عادت شریف بود که مکافات هدیه و احسان کرد و بر خود منت کسان نه نهاد و
 و بخشید و بخشیده قبول کرد و سلمه بن الاکوع را در بعض غزوات کنیز کے خرید و نصیب شد و بود ویرا گفت
 این را بمن بخش سہالی فوسہالہ فرمود بخشش من کنیزک را بمن پس بخشید آن کنیزک را بوسے آنرا بست و چند
 اسیر را از اسارای مکہ بان کنیزک فدا داد و خلاص کرد و از اسیر و قرصن بر من و بخیر من کرد و دستخاره کردی
 و گاہ بنقد و گاہ بنسبہ چیز سے خرید سے و ضمان شد سے از حق تعالی ضمانی خاص در حق کسی که فلان عمل کند
 چنانکہ فرمود من ضمن لی ما بین لعیبہ و ما بین رجبیہ صحت لہ با بختہ سہر کہ ضامن و متعهد شود و مرا بنگاہ شستن چیزی
 کہ میان دو کلمہ اوست یعنی زمان کہ از خوردن و گفتن حرام آنرا بنگاہ ارد و ہر کہ ضامن شود چیز سے را کہ میان
 دو پاسے اوست یعنی فرج را از وسطے حرام بنگاہ ارد ضامن شوم مرا در ایہ بہشت و مثل این ضمان در سنت
 بسیار واقع شدہ و گاہ ضمان شد سے ضمان عام از برای بیین ہر کہ وفات کند و فاسے نگذارہ مردین خود را
 و شفاعت کرد سے بکسان و کسان بومی شفاعت کردند سے و یکبار برای مغیث شفاعت کرد بزین وی بریرہ
 و قبول نکرد بریرہ شفاعت ویرا از و سے نرخبید ویرا سے عقاب نکرد و قصہ بریرہ آنست کہ وہی کنیزک عائشہ
 بود و عائشہ ویرا حقائق کرد و حکم آنت چون متفق گرد آنت کہ و سے اختیار دارد کہ تحت شوہر خود کہ در حالت
 ندگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک ہی بر آید نزد امام ابوحنیفہ مطلق است خواہ شوہر سے
 حرب و یا عید و نزد امام شافعی اگر عید بود کہ اکثر سے الفقه و مغیث شوہر سے بود و چون بریرہ آزاد شد
 نخواست کہ در تحت وی باشد و مغیث در عشق و سے والد و حیران میگشت آن حضرت صلوات الله علیه وآلہ وسلم
 شفاعت کرد و مغیث را نزد بریرہ تا او را قبول کند و در نکاح و سے باشد بریرہ شفاعت آن حضرت صلوات الله
 علیہ وآلہ وسلم قبول نکرد و فسخ کرد نکاح او را و چون صحت دید بریرہ این بود حضرت صلوات الله علیه وآلہ وسلم
 ویرا تکلیف نکرد و از و سے نرخبید و سوگند بسیار خورد سے بخا سے تعالی و آنچه ثابت است در احادیث صحیح
 زیادہ بر پشتا و موضع است و باری تعالی در سہ موضع امر کرد پیغمبر را صلوات الله علیه وآلہ وسلم بسوگند خوردن اول

قال الله تعالى . ویتقون الله فی کل شیء وعلیهم اثم الذنوب . واما ان کن یعیثوا فکل شیء ویرثی لتعیشن
التقویون بما علمتم وذلک علی الله لیسیر . ویرین سے آیت امر است قرآن حضرت را علی الله علیہ وآلہ وسلم کہ سوگند
بخوردہ پروردگار تعالیٰ و بتاکید بگوید کہ دین اسلام حق است و قیامت آمدنی است و حق سبحانہ خواہد بر آید
و میان را و جزا سے اعمال شان داد و مانا کہ مقصود مصنف از ذکر اینکہ آن حضرت علی الله علیہ وآلہ وسلم
سوگند بسیار خورد و ما سورت بسوگند خوردن اشارت است بآنکہ سوگند خوردن بخدا سے رب العزت در آنچه
حق است منع نیست چنانکہ وصیت بعض مشایخ عظام است از ارباب طریقت قدس الله سرار ہم طالبان
کہ سوگند بخدا نخورد و لیکن پوشیدہ مانا کہ مقصود ایشان منع است از آن بوسیله کہ مسقط تعظیم اسم الہی و حشمت
در گاہ عزت بود چنانکہ در محاورات و معانیات معناد عموم نامس است و قسم بر حقیقت دین اسلام و تالیف شکر
و احکام در مقام مواعظت و ارشاد چنانکہ در کلام نبوت و قرآن مجید واقع است نہ ازین قبیل است آن موضع
و غیرت و این مقام دیگر کمالا نیمنے و گاہ و بیمن استثنایا کہ دے مراد با استثناء در اینجا انشاء الله تعالیٰ
گفتن است و این استثناء منع است از انعقاد بیمن و لزوم جنیت بر تقدیر عدم وقوع امر کے کہ بران بیمن یاد
کردہ و بیمن در مواجید و محو و گاہ سوگند را کفارت . دے و آن کار بکر دے و میفرمود من سوگند
نخور و غیر آن چیز را نیلوتر بنیم الا آنچه نیوتر است . و اینهم سوگند را کفارت بدہم و مزارع خود دے و در حارج
غیر حق نہ چنانچہ شخصی از حضرت دے علی الله علیہ وآلہ وسلم شتر سے التماس کرد فرمود بتو شتر بچہ بدہم
گفت یا رسول الله شتر بچہ بیکار من می آید مرا شتر در کار است فرمود آیا بیچ شتر سے ہست کہ بچہ شتر نباشد و
شتر آن را نزاید و چنانچہ پیر و زنی نے حضرت دے علی الله علیہ وآلہ وسلم آمد و درخواست دعا کرد کہ الله تعالیٰ
اورا بہشت در آرد گفت بیچ پیرہ زنی نے بہشت نہ در آید پس کہ نزن نگلیں شد گفت پیرہ زن ان راکہ
بہشت نہ در آید و بگرہ رفت فرمود باو سے بگوئی کہ حق تعالیٰ صیگوید . انا انشاءنا ہن ثانی فجلنا ہن اکلنا
اترا با . حق سبحانہ زنان را بگردان سازد و در بہشت در آرد و این معنی درست است کہ پیرہ زن در بہشت نہ در آید
دو کہ دے توریہ در لغت پوشیدن است و در سخن پرشیدن عرض در مشق قلب اطہار خلافت آن دور توریہ
غیر حق نہ چنانکہ اگر غرم جائے تری دے خبر راہ جا سے و بگرہ پیرہ و ابہا و مرا سے و منازل آن و ازین باب
انچہ روایت کردہ اند کہ چون آن حضرت علی الله علیہ وآلہ وسلم غزیت فتح مکہ کرد و خیمہ بجانب خیبر زد تا با فعل ان
ذوالحجہ نشود و سرفاش نگردد و دشمن خبردار شدہ در مقام تنبیہ اسباب محاربہ بنیادہ و امثالین توریہ اور غزوہ
جہاد بسیار دے و مشورت کرد دے و مشورت داد دے و بیمار پرسید و جنازہ را حاضر شدی و دعوت را اجابت
رہ دے و از زنان بیوہ و مسکینان و ضعیفان بر اتصا سے حاجت ایشان ہمراہ شدی و کلا انشاءنا ہن اکلنا
کہ دے و از شعرا بیچ شنید دے و ایشان را خطا داد دے و خلعت کشید دے مرویست کہ آن حضرت را علیہ
علیہ نہ وسلم . نہ وقت شریف خود بنیادین خوش آمد دے زیرا کہ آن علامت صرف ایمان و دین خالص نہائی
از محبت حق و حق محض است ار کہ ہر چہ دے و سے آنہا ہر چہ میاست خواہند نہت قطرہ است از بگری

پس خط سے دسے ایشان را بر قول حق بود و اما مع خیر و از ان لوگ و ز ما فایده از زود و بتان حج است و ہم
فرمود اجوائے و جوه المدا حین یا اب بنید ازید در دوسے مع گویندگان و دروغ گو خاک را فصل

و بعض خلاق آن حضرت **عَلَيْهِ السَّلَامُ** فرمودیدن بیاسے مسالحت قسم مودہ
چنانچہ در حدیث عائشہ کہشت و باکسان مصارعت وہ چنانکہ آوردہ اندکہ در کمر سے بودر کا نہ ندم
سخت تر سے و علم کشتی را چون او کسے نیدالست و مردم از بلاد بمصارت و سے می آمدند و ہمہ را بز زمین
و پیچ کسبل و را بر زمین نزودہ روز سے در سایہ از ما ہما سے کہ بان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش آمد
آن حضرت اوراد دعوت اسلام کرد و گفت یا رکائے چرا از خدا نمی ترسے و دعوت مرا قبول نیکنی رکائے گفت یا رکائے
ہیج شاید سے بر صدق دعوی خود در سے فرمود اگر ما تو مصارعت کنم و ترا بر زمین نرم ایمان می آرسے بخدا و
رسول خدا گفت نعم فرمود پس متنی شورا سے مصارعت پس مصارعت در آمد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم اورا گرفت و بر زمین زور رکائے ازین حال شجب و گفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین زور تا سہ بار بچمن کرد
پس گفت رکائے و اللہ ان شاکک لعجیب رواہ الحاکم نے استدرک و ابوداؤد و الترمذی سے و نیز آوردہ اندکہ مرد
بود کہ اورا ابوالاسد حمی میگفتند بنایت زور مند و قوت تاک تا آنکہ آوردہ اندکہ بر پوست گاوسے می استاد و
جامعہ از ہر طرف آن پوست را از زیر پاسے وی میکشیدند و سے از پاسے خود نمی جنبید و پائیس نش خزیب
ما پوست پارہ پارہ میشد روز سے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اوراد دعوت کرد اسلام گفت اگر با من مصارعت
کنی ایمان بتو بیارم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مصارعت ما سے ذرا آمد و بر زمین زور و لیکن وی ایمان

ناورد و نے الحقتہ طول کذائے المواہب و فعل خود را بدست مبارک خود بارہ زودہ و در جامہ خود

رقود و ختہ و در خوانہ خویش بدست مبارک خویش رتوزودہ و گو سفند را بدست مبارک خود و شیدہ و جامہ
خویش از پخال جانور پاک وہ لفظ حدیث نیست و کان یغلی ثوبہ و نقلی در لغت کاوش و تفسیر و سبب ہما
اوست از جامہ و گفته اند کہ ہرگز در جامہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش سفندہ ایدانگزدہ و زودہ و زودہ و زودہ
چکہ بر جامہ نشسته نقلی نے المواہب عن بعض العلماء و از امام فخر از سے نقل کردہ اند کہ گفت کہ ہرگز بر جامہ
و بدن مشدین بنیبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کس نشسته و پشہ نگزیدہ و لیکن لازم نقلی و جو چیز سے موزی است
نے الجملہ نقل یا بر غوث یا مانند آن و جواب داودہ اند ازین اشکال بانکہ شاید کہ نقلی از حزیب سے باشد کہ سپسہ ہا
ثوب و سے از جامہ سے دیگر نہ آنکہ از بدن شرفش حادث شدہ و اللہ اعلم و اہل خانہ را بفسر خویش قیمت
کردہ و در بناسے مسجد با عمار و کاکننان موافقت نمود سے و خشت کہ خود با اصحاب ریختہ بود و موضع زمین
معاوست در مینہ مطرہ کہ براسے بناسے مسجد شریف در انجا خشت ریختہ بودند بر دشتی و گا و چنان کہ سبب
کہ از گرسنگی سنگ بر ما مبارک کستی چہ از جستن اموار و شدن و بر سپیدن آن توستے حاصل شو کہ حدیث ہا
میسر کرد و بعضی است رفتے و ان را نزد خویش بقیامت اور دسے و مجامت کرد سے و ہر زمانہ بان
فرمود سے و حاجت شدہ کہ حاجت میان سر مبارک کردہ و گا و بر پشت پاسے گا و بر ختین زودہ و بر قابل و
اخذ من دو رکعت بر او بنیبر و ان را ہل عبارت است از مقدم طرہ یعنی میان دو شانہ و تداوسے دسے

روگیزان را وقت ضرورت دوزخ سے چنانچہ ذکر آن مبارک و شیخ را دوزخ سے در ہماران کر دے
 اما طلب رقیہ برائے خوشمتن نکو سے و ہماران را ما تلاوت کر دے و بہر کمال ادوہ کہ
 اگر در قرآین نوشتہ اند و معاجین و مرکبات و امثال آن مستان و بنود سے بلکہ تداویس بھدرات کر وی و نادرا
 حضرت سے بان امانت کر دے تا دفع سورت آن دار و کند و این کمال حکمت و غایت - فت اطہاست ابو خزیمہ
 گفت یا رسول اللہ ایت رستے نستر قہیا و دو او تداویسے بہا خبر وہ مارا کہ این افسونہا کہ یہ دوا این دار و ہا کہ خیمہ
 ملی بر دمن قدر مندہ شیئا آیا دیکند و باز میگرددند از تقدیر الہی چیز سے را فقال ہی من قدر مندہ لیس گفت آن حضرت
 صد اللہ علیہ وآلہ وسلم این افسونہا و دوا ہا نیز از تقدیر الہی است یعنی دوسے تقدیر کر دہ است کہ این دوا ہا این دار و
 و این مرض با این افسون مندفع گردد و اگر تقدیر با این رفتہ است مندفع میگردد و الا خیر و از تلاوت بسیار خوردن
 منع فرمودے و میگفت مالم آدے و عا و شر اسن بطنہ بزکر آدے سے ہیج طرفے را بہ ترا شکم خود بحسب بنام
 قطبات پس ست آدمی ز اورا چند قطبہ معدود و صغیر نقین صلبہ کہ بر پاوارند استخوان پشت اورا برائے نماز و حرکات
 ضرور سے فانی این لایہ فاعلا پس اگر کچھ ست آدے کہ پر خورد و بسیار خورد و ثلث الطعام و ثلث الشراب
 و ثلث نفسہ پس باید کہ شکم خود را سے حصہ کند یک حصہ برای طعام و یک برای آب و دیگر برای نفس و م زدن
 یعنی اگر زیادہ برین کند ضرر دارد **فصل در علاج و امراض** بہد انکہ مرض دونوع ست قلبی و بد
 مرض قلبی عبارت ست از ارتکاب ذنوب و معاصی و تراکب ظلمات آن بر قلب کہ حکم سوم قائم و امر اہل ملک
 وارد و دل بر از صحت کہ ثبات بہ استقامت اوست مع اللہ بر آورد و بعد از غلبہ و دوام از الہیات حقیقی کہ عبارت
 از معرفت و ذوق ذکر ست کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص ست بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم و را ہے نیست تحصیل آن مگر از جانب سے و آنچه آوردہ از درگاہ عزت از احکام دین و ملت مقصود بالذات
 از امتیان دین و شریعت معالجہ قلوب و بملک جو اذن ست از امراض و فاسد معنوی و اما علاج بدن و
 طب آن کہ از جانب آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ ارباب تکمیل و تمیم و تیج و نافع است چہ ضروری نیست
 و حضرت افضال بخلات ضرر امراض قلبیہ کہ دائم و باقی ست و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر یافت
 خواست کہ برین چند فصل بیان علاج امراض بدستے کہ از نقل حضرت بنوہ آمدہ نیز بیان کند و علاج امراض
 حضرت بنوہ سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے نوع کر سے یکی بادویہ طبیعی کہ عبارت ست از اجز سے جماد سے
 و نباتی و حیوانی و دم بارویہ الہی کہ در جہہ و ذکر دایات و آسنے ست سوم بادویہ مرکب ازین دو قسم اما علاج بادویہ
 طبیعی از برائے مرض تب کہ عبارت ست از حرارت غیرہ کہ مبعث میشود از قلب بسوسے اعضا و ضار ست
 باضائے کہ صادیت از قواسے بہ یہ درجیان آن مضمف گفت اما علاج تب را میفرمودہ کمی من تیج جو جسم
 فابرد و با بالما تب زیر گتہ گے کر سے دور رخ سن یعنی نشانی و نمونہ از دست پس رو کند آنرا استعمال
 آب چہ سرد سے نشاندہ و کوشندہ کر سے ستا و در پیش رو بر آمدہ از حمہ قلبی من علیہ الماء البارد و ثلث لیل
 من لیسو چون تب زود شود سیت از شنائس باید کہ ریختہ شود بر وسے آب سرد را سے شب وقت صحر و جابے دیگر
 کہ در بسند ماہ حکیمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذت و عا تقریب سے ما و فافر خاستہ اسے

از سبب آنست که طاعون درینا مدینه رسیده و آنرا در احوال طاعون
بر آنجا بطریق مجازست بعلاقه عموم مرض و کثرت موت کذا فی المودیه و نیز میگوید که دلیل بر آنکه طاعون
و باست آنست که طاعون درینا مدینه رسیده و آنرا در احوال طاعون درینا مدینه رسیده و آنرا در احوال طاعون
واقع نشده و حال آنکه نسبت و بابیست و وقوع یافته و بعضی تفسیر کرده اند طاعون را موت کثیر و لیکن پوسته نما
که مراد اینجا طاعون مرگ عام است که آنرا با خوانند بر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق صحت بیان آورده است
نبوسته صلوات الله علیه و آله و سلم میفرمود الطاعون جز از اسل علی طائفه من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که
فرستاده شده است برگرویی از بنی اسرائیل و آن گروهی است که امر کرده شده بودند بدخول باب بنی نوح و مخالفت
کردند و فرستاده شد بر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس و علی من کان قبلاً من
بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعضی اعم دیگر نیز فرستاده شده فاذا استقم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنودید
شما طاعون و دوبار در زمینی و شهر سے درینا سید آن زمین را و اذ وقع بارض و اتم قهها فلا تخرجوا منها فرار امنه چون
واقع شود در جائی و شاد در آنجا باشد بیرون نیاید از آنجا از جهت که تخمین از آن بلا بخار سے و سلم و موطا و ابوداؤد
از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر بجانب شام و در راه سفینه که در شام و باست و واقع شده
پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و باست
واقع شده شما چه میگویند آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعضی گفته اکتون چون قصد آنجا کردی بگشتن
مناسب نبود و بعضی گفتند با تو اصحاب رسول الله و مردم دیگر اند اقدام بر بلاد و با نیکو نباشد پس از آن با انصار
مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل ختمات مهاجرین پس سخت قریش را که از مهاجرین فتح اند بخوانند ایشان
نیز مشاورت کرد ایشان همه با اتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر بلاد درست نیست عمر بر قول ایشان قزرداد
درین میان ابو عبیده بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگیرم از عمر گفت اگر غیر تو کسی این سخن میگفت میگفتم
بوسه چیرے اسے ابو عبیده از قدر خدا میگیرم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر بود چون آمد گفت نزد من
عملی است درین باب از رسول صلوات الله علیه و آله و سلم که فرمود ادا مصعق به بارض فلا تقدوا علیه احدیث پس گفت
عمر خذ را و برگشت و در حدیثی درین باب است الطاعون شهادة کل مسلم طاعون سبب شهادت است
مر هر مسلمان را یعنی اگر طاعون در جائی پیدا گردد و یکی صبر کند بر آن در اضی گردد و بقضای الهی اگر میرد و منبذ
و در حدیث دیگر آمده الطاعون و خزاجون و خزاجون غیر نا قدر اگر میند و این امر است که جز بخبر شارع نتوان دانست
و عقل را بد ریافت آن راه نیست و لهذا اصحاب آنرا ذکر کرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن خبر سے یاوری است یا قزو
ست چنین و چنان در واقع اثر همان و خز و صحن جن است که محسوس میگردد و دلیل برینست آنست که گاهی پیدا میگردد
در بلادی که صح است هوای او و اطیب است مای و سے و نیز اگر سبب فساد هو بود سے باستی و بر نزار و
زمین منقطع گشتی چه در هیچ زمانه بعضی بلاد از فساد خالی نبود و گاه جامعه را عارض شود که زمین از آن صح است
دیگران و نیز اگر سبب فساد هو بود سے تمام بدن را در گرفته و و سے منصف بود و بوشه زمین را بکله عدوت ن
در تحت ضابطه و قیاس در نیاید و اگر سبب فساد هو بود سے آنرا ضابطه و قیاس سے بود سے که قیاس اینا قزو

امارات است بر استبعاد وجود و سزاوار انحصار و در آن نه دلائل قطعی بر آن و اصل دلیل خبر مجتهدان

است اگر کسب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن احتیاج به دلیل نباشد هیچ چیز معارض آن نشود و در روایت

دیگر الطاعون و عوة بنی و طاعون در حق قوسه به عا سے پیغمبر است که دعا کرد تا حق تعالی غدا ای را بر آن

بفرستد عموماً یا خصوصاً این حدیث منافی نیست آنرا که حدیث آن بفساد بود یا الطبعین جن کما لا یکنه و در حدیث

که نبی فرمود از در آمدن در شهر که در و با باشد و از بیرون رفتن از آنجا اشارت است به تحریر و پیر نیز تمام از و با

نیرا ~~و در حدیثی دیگر که در آنجا اشاره است به طاعون است در آنجا اشاره است به طاعون است در آنجا اشاره است به طاعون است~~

عقل و در حدیثی دیگر ثابت شده ان من العرق التکلف بدستیکه پیدا سگر و از قرون تلف یعنی قون سبب

تلف و القاسی نفس و تسلمه است و قون مدانات مرض و مقارنت و باست پس درین نمی تمام امر است بخند و

و غی است از تعرض سبب تلف و اما نبی از خروج از محله که و با در آمده باشد در آن دو معنی بیان کرده اند یکی

حل نفس بر قون و دیگری بر قون تعالی و صبر بر قضا و رضا بان و معنی دوم آنکه هباید خند واجب است

بر هر کس که از و با احتراز کند تعلیل غذا و اخراج رطوبات فضلیه از بدن بتدبیر لطیف در مواسبه این کلام

نقل کرده و بجای لفظ لطیف مخفف آورده و این مناسب تر است بتمام و از ریاضت و تمام بر چیز کنیا و اخلاص

روید که در تعریف کاسن است یعنی پوشیده منبعث گردد و واجب باشد که در آن و آسایش و آرام را اختیار

کنند تا از بیجان اختلاط سالم ماند و شک نیست که خروج از مرض و با و سفر بارض دیگر غالباً بحکمت سخت مکن شود

و ضرر آن ظاهر است و باین وجه ظاهر شد که نبی از خروج از جائی که در و س و با باشد مقصود از آن علاج علت

باست و درست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون و و با که مصنف گفته و چنانکه علاج جسمانی بدنی مفهوم شد

مخلج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا سبحان الله ما اتم کلام النبوة و جمله و اکمله و بعضی

علماء در نبی از خروج حکمته اسے دیگر نیز ذکر کرده اند یکی آنکه طاعون و با در عا کب احوال تمام میباشد و در بلدی

واقع شود شامل بر عامه اهل آنرا پس چون واقع شد ظاهر است که بسبب آن در نفوس تمامه اهل آن بلده

در فتنه و مداضت نموده است پس فرار و بیرون آمدن از آن بیفایده بود چه در غنیمت و علت چون شغین

و در هنگام از آن غیر متوقف است از فرار و عیب باشد و لائق بحال ماقبل نبود و دیگر آنکه اگر مردم همه بر خروج فرار

نمودند متوافق شدند بیکدیگر چه بود بر آن مذکور یا بغیر آن ضلح و خراب گردد و بسبب فتنه که که تسدر است و

تسدر حیات و بعد از همت و نیز اگر خروج مشروع بود و مردم با اعتماد مشرعیست و بر آمدن نای و مبادی

به شستند سببی پاک و به اندیشه بر آمدند و موجب کسر قلب ضعفا و بیدگی ایشان گشتی و همین علت است

و عیب بر فرار از زحف یعنی گریختن ایس که جنگ کفار که باعث کسر قلب آنها گشته باشد و از آن

زیرا بر آن مگر و دیگر آنکه بیرون آمدن و گریزند و او را گفت اگر من آنجا بودم و مقیم ماندنم بطلاقت

به بیرون نیامده بنگرید اگر بیرون آمدی سلامت ماندی ازین بلا ایس بر و در روایت اعتبار

در روایت دیگر اندر نیز اینست بقیقت گریختن از بلا سود مند نبود و هر چه واقع شد فی سست الله واقع شود و کسرا

است و در روایت دیگر آنجا که فرمود که الهی الایة انما اشرعوا انما اشرعوا انما اشرعوا انما اشرعوا

Handwritten marginal note or signature in the bottom left corner.

میگرند و چون غی از آن کرد جز صبر در رضا چاره نبود و بالذکر التوفیق کذا فی المواعظ اللدنیة فصل در مستقفا
 بدان که استقامت من بادی است که سببی ماده غریبه است بارده که متخلل میشود و اعضا را پس بلند می شود
 و بر سر آید بوسه اعضا یا همه اعضا سے ظاهره یا مواضع خالی که دروسه تدبیر غذا و اخلاط است و آن
 فضا سے چون است و استقامت بر سبب نوع است زنی و کچی و طبعی زنی استقامت است که بر نرد دروسه مانت
 بمواضع مذکوره و مجمع می شود در بطن سفلی ماده مایه روید و تشمیه و سه بزنی از جهت تشبیه بطن صاحب است
 بشک بر آب و لهذا احساس کرده می شود و خفصه آب نزد حرکت و انتقال از جانی بجای دیگر و کچی استقامت
 است که بر آگنده می شود دروسه آب یا خون یا ماده بلفیة بجملة اعضا و محتبس میگردد و خلال لحم پس بلا می آید
 لحم و بلند میگردد و تشمیه و سه بلکچی بجهت از زیاد لحم صاحب او است بحسب ظاهر بخوابن فریبی که دروسه
 از ویلاست بحسب حقیقت و طبعی استقامت است که بر آگنده می شود دروسه ماده ریخته در مواضع مذکوره
 و محقق میگردد در آن و منتفع میگردد دروسه بطن با ماده ریخته باشن از بطوریت و تشمیه و تشبیه بطن
 بطبل و لهذا شنیده می شود نزد قوع بطن مثل آواز طبل حضرت موسی صلی الله علیه و آله و سلم علاج آن

بالبان و ابوا اشتر میفرمود در صحیحین آمده که رطبی از قبیله عکلی و غنی بدین آید که بواسطه بدینه ایشان

مخالفت آمد چنانچه در حدیث مشهور است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و شکایت کردند و گفتند ما اجتمعنا
 المدینة ففطرت بطوننا و ارتشت اعضا و نابد سستی که ما سازگار یافتیم بواسطه بدینه را و بیار ساخت ما را و کلان

شد و اما سید شکهای ما مضطرب و مست شد اعضای ما و ارتشت استین و سببین هر دو آمده فرمود و خرم

الی ابل الصدقة فشرتم من ابوا اما و الباننا اگر بیرون آید و بر وید لبوسه شتران صدقه و زکوة پس یا شامید
 از بول و شیر آنها نافع کند شمارا و در اینجا اختلاف است نزد امام ابی یوسف که بول شرب بول با یوکل لحم از جهت

تداو سے نه غیر تداو سے و این قصه دلیل است بر آن و نزد امام محمد حدیث است مطلقا زیرا که شفا در حرام نبود
 چنانکه احادیث صحیحه درین باب آمده و چون ثابت شد در آن شفا ثابت شد که حلال است و امام ابو حنیفه گوید

که حرام است مطلقا چه براسه تداو سے و چه براسه غیر تداو سے قوله یحیی بن ابراهیم علیه و آله و سلم استنویا من ابوا
 و اذن لشرب آن در قصه عربین مخصوص بالایشان است و تحقیق این دیکتیب معلوم فقه کرده اند فقهوا لانا

صحوا عهد و الی الرعاة و قتلوهم و استما قوا الابل و حاربوا فهدوهم و سئل عن کدره ان جماعة یفرمونه ان حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم صحت یافتند و چون صحت یافتند بقصد کردند چنانکه کلمات آن است درین را که شکر است

و بر وند شتران را و حارب کردند خدا و رسول خدا را یعنی راه زنی کردند فیهت میوان الله صلی الله علیه و آله
 فی آثارهم فاخذوا قطع ایدیهم و ارجلهم و سئل عنینم و القا بهم شکر شکر و او چنانچه در حدیث آمده است

علیه و آله و سلم مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد بر ایشان که با ایشان بیایند و بیایند و در دنیا
 چشمها سے ایشان بمیل گرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا حلال شود و در حدیث آمده است که ایشان به سجده

شتران همچنین کرده بودند بقصاص آن بالایشان نیز همچنین کرد و بعضی گویند که در حدیث آمده است که در دنیا
 و در حدیث آمده است که در دنیا و در حدیث آمده است که در دنیا

قریب العباد بنیاد بود جمال بکسر جمیم چه میل شتر نزارا و در معیره است و درین مرض کوشش موجب
 میگوید که لبین لقلح اعرابیه که میچرد شیخ و قیوم را خصوصاً وقتیکه استعمال کنند آنرا در عرض غذا و آب
 نافع است درین مرض جدا و تحقیق افادند جماعه ازین بپاران در بلاد عرب مضطرب شدند بدان وصحت
 یافتند از آن همچنین ابوال ابل و معز اعرابیه انتقی و گفته اند که در لبین لقلح جلا و تمییز و او را راست تلخیص
 و قتیق سده است خصوصاً وقتیکه اکثر عی و دس شیخ و قیوم و بابونج و اقحوان و او خربا شد و غیر آن از
 او ویه که نافع است در استقا خصوصاً وقتی که استعمال کرده شود بجزارت و سکه که برودن آید از پستان ببول
 تفصیل بهمان حرارت که برودن سکه آید از درون زیرا که این بول زیاد میکند ملوحت لبین را و قطع میکند
 فصول را و زیاد میکند اطلاق لبین را فصل در علاج جراحات بحصیر سوخته اشارت
 میفرمود و در روز احد چون روی مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجروح شد
 بجهت آنکه اسپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلغزید و در کوسه میفتاد پس منج خود در خساره
 مبارک بخلید و مضبوط شد حتی که صحابی بداند آن خود آن منج را بر آورد تا چند دندان آن صحابی از منج بر آید
 فاطمه رضی الله عنها خون راسه شست و امیر المومنین علی آب میر سخت و خون منقطع نمی شد فاطمه
 با اشارت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر

ایر جراحی نهاد در جا ، خون باز ایستاد و آن حصیر از بر دس بود و در آن بلاد بیشتر حصیر از بر دس
 بود خاکستر بر دی را قوت تمام است در بر خون نه القاموس البردسے نیت معروف و در جاشیه
 کتاب از مذهب نوشته البردسے ذوق فصل در فوائد غسل و تخم و دواغ کردن سیفر مودک
 شفا در سه چیز است شربت از غسل و بریدن تخم و دواغ کردن با نش تخم آلتی از حدیه که بوسه حجامت
 کنند و فقط حدیث شرط تخم و شرط بر وزن ضربت زدن بشرط یعنی بیشتر بر موضع حجامت تا بر وزن
 از دس خون و صفت تغییر کرد از آن به بریدن تخم اما من امت خود را نمی میداد دواغ کردن با نش
 بعض گفته اند که نمی تنزیه است چه مشهور است که دس جسم ماده در میکند و نمی روتا اعتقاد کنند
 نیزه استقلال آنرا اگر بکنند و اسید شفا از جناب حق دارند جانیست و بعض گفته اند نمی از دواغ در
 نظر و تر و دست علما میگویند این حدیث اشارت است بمعامله جمیع امراض مادسے چه امراض مادی یا روحی
 است یا صفر او سے یا بلغمی یا سود او سے اگر دسے است علاج آن با خراج خون است و آن قسم
 است علاج آن با سنان است پس غسل بنیه کرد بر مسهوت شود بر فصد و حجامت اشارت کرد بانکه بریدن
 تخم اینجا شامل فصد و حجامت هر دو است و تنزیه است بر آنکه اخراج دم کند مطلقاً چنانچه ذکر غسل بر بعض
 است تا هر دو اشارت شود بمعامله جمیع امراض و در آنچه بیاید از احادیث بر فصدات حجامت مقابل فصد
 نموده و تنزیه کرد باغ کردن با نش بر حاتمیه طیب از ممالج عاجز آید و در ماند و آخرالیه ادا کنی زیرا که منافع
 میشود بوسه خلط با سنی و ختم میگردد ماده دسے چون ابو طیبیه که غلام جماعه بود او را حجامت کرد اجرت
 در او و صاع طعام فرمود و اینجا معلوم است که عمل حجامت مشروع و حلال است چه عطاسه اجرت بر عمل

و در آن روز چون سعد بن سواد زخم خورد و بر آن آنرا دروغ فرمود و درم کرد و بار دیگر دروغ فرمود و کحل یکی است
 در وسط ذراع غالب است فصد و سه و او را عروق حیات نام است در دست و در هر عضو سه از سه
 شصت است و در فخذ مسمی بنیاست و درید با کحل و در پشت با پیر و اسعد بن زراره را دروغ فرمود از مرض شو
 و شو که سینه است قوی که بر روی پشانی مستولی شود و در قلموس بی حمرة القلوب الجسد و جابر را دروغ کرد
 در کحل این مجموع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کردیم که در امت را از دروغ کردن پس میان
 این نوی و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست احادیث دروغ بر چهار نوع است بعضی دال است بر فعل
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دروغ را بعضی اصحاب و بعضی دال است بر عدم محبت آن و بعضی ا
 بر ثناء و بعضی متر آن و بعضی مثل است بر بی ازان دافضل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع
 میکند و اما تناقض مترک آنرا دال است بر فضیلت و اولویت ترک و اما آنرا از آن است بر آنکه
 بر سبیل اختیار بودی با عتد ضروری از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکه هر خید مرض بود و لیکن احتیاج بود
 بنور و علاجی دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل از خوف حدوث مرض بود یا از جهت برود مرض رها بود
 پس میان احادیث تعارضی نبود بلکه دروغ کردن از علل جات حیه است که استعمال کرده میشود آنرا
 در غلط باشد که تخم و منقطع نمی شود ماده او مگر بدین و احادیث و اخبار در باب کی مخالفت آمده بعضی دال بر
 چنانکه بعضی از صحابه عظام را بدین فرموده و مصنف آنرا ذکر کرده و از آنست نیز آمده که گفت دروغ کرد مرا
 ابو طلحه در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در موطا از ابن عمر آورده که دروغی دروغ کرده از لغوه در قیام
 کرده از عقب و بعضی دال بر بی ازان و بی امان است که در آن حالت که دوشتم و ترند و او را او هم
 چون دروغ کرده از آن مجبور شد پس از آن که در آن حالت که دوشتم و ترند و او را او هم
 از عمر بن الخطاب آورده که گفت نمی میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دروغ کردن پس مبتلا شدیم
 و دروغ کردیم پس بنی اقیمه فلاح و نجاح گرفته اند که فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدوغ نزد فساد جرات
 و قطع عضو و بر بر و حقیقت را از حقیقت ریشی است که در دست الم شدید و غیر عظیم است و لهذا در زبان عرب
 بر شالی است که شاعرانند که آنرا در او کالی پس از آنرا محمول بر کراست و ترک اولی و فضل باشد و نیز
 مردم دروغ کردن را از حرام است و بد اشتند و بدین ترم میگردند رغایت اعتماد و اتکال بر آن
 و مشتند و میگفتند که اگر آنرا دروغ میگردند در یک دم موت انجامد پس نمی کرد از آن تا در و طه ترک
 نیاید و قاضی در نزد مردم که با دروغ فعل حاصل نمیشد و بیرون نیایند و همچنین است حال و سایر ادوات
 و با است که در حرام است که در شایسته است و انرا اندر آنرا میورثند از حرام است بلا شبهه و لهذا
 در حدیث است که دروغ گفتن و نیکوکل بر پروردگانه خود کنند و وقوع شایسته و نیز گفته اند
 که دروغ کردن بسبب با و همه است که دروغ گفتن است در توین سخنانت معالجه باد وید دیگر که گفته
 است و اگر چه جابر بن عبد الله در حدیثی است که دروغ گفتن را بسیار است میگوید و در هیچ حدیثی صحیح
 نیافتم که دروغ گفتن را دروغ گفتن است و با شایسته و بعضی توهم کرده اند که دروغ گفتن را دروغ

دروغ گفتن
 دروغ گفتن

عليه وآله وسلم داغ کرد بر جراحتی که او را بر زاعده رسید و میگوید که این خبر صحیح نیست و چنین نیست که آنکه در
حصیر باره را سوخت و بر جراحت نهاد و این نه در اصل و نه در متعارف است که در زبان نمی آید و چنانکه گذشت و
با بچه نختار آنست که داغ کردن و سوختن عضو مذکور است که است تحریر مگر نزد غالب فن بقول طبیب حاذق
و الله اعلم **فصل در علاج عرق النساء** این عرق من نام رگ است که ممتد میشود از مفصل و رگ و
منتهی می شود تا آخر قدم و راس پا شده و سابقاً معلوم شد که همان یک رگ است که در دست اکل نام دارد و
در ران نسا و لیکن این عرق النساء گویند باضافت عرق بسوسه و در این عرق اکل نیامده بلکه اکل
گویند باین اضافت و گویند که تسمیه این رگ بنا بر جهت آنست که الم و سستی نسیان ماسوسه می آرد و شخص را هم
بوسه مشغول میدارد و الا آن عرق انسان نام و جمعی است که درین رگ پیدا می شود و ابتدا بر می کند غالباً از رگ
و فرود می آید تا کعبه و گاهی تا انگشتان پای و در از میگرد و بطول زبان و دست مادی و این
مرجع مودس است بخرج انش گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در عرق انسان الیه شاة اعرابیه نه آید
ثم تجر ثلثه اجزاء ثم تشرط علی اریق فی کل یوم جزء و آ این در دو نیمه گویند اعرابی است که گداخته شود سه حصه ساخته
و آشامید و شود هر روز یک حصه از آن بر ناستا چون این مرض از زاده غلیظت از ج حادث می شود یا از میگرد
و محتاج است بانضاج و تلین یعنی به پخته کردن و نرم ساختن آن تا پخته و نرم شده بریزد و تحلیل رفتند بدو را
و در ربه گویند این دو خاصیت موجود که انضاج و خراج است آن علاج فرمود و در هر دو سبب میگوید که در علاج
مخصوص است بعراب و اهل محاز و بر که چاهو ایشان است و این علاج است نسبت با ایشان و گویند در آن
تخصیص فرمود زیرا که عرق و الطاف است بنامیت بر آنست که همیشه و قیوم و نباتات لطیف است و بر
حامل یعنی گویند اعرابیه چون من نازک است بر سحر گرم اند و ضعیف و خاصیت آن در جمیع اجزای پا و سستی
خصوصاً در الیه که نرم و لطیف است مان است و به نافع تر و فوید تر است **فصل در علاج خشک مزاج**
خشک مزاج را که از آن تعبیر به بیس طبیعت نیز کرده اند معانی تلین فرموده و از براسه تلین است اختیار
کردن از اسما و بنیت این بر سید بمانت شمشین قانت به نسیم قال حذر جازم قال است خشیت با سنا اتفاقاً
لوکان شتی شفی من الموت ان مسنا یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اسما بر سید اسهال طبع میگرد
و شتی دروسه را گویند که اسهال می کشد و به سبب است به بر زمین سکون به و ضرر آن کیا می است
معروف در محاز که پوست شخ از بکار میبرد و در نویت گرم است در در علاج و اصابت کرد در دستها
و سستی از جهت خطر و فرط بهمان می بود در ربه جازم به من خود با جازم به سبب تلین است که سستی
بعد از حفظ موضوع که متناسب با سبب است به بر سبب تلین است به سبب تلین است به سبب تلین است
کردم فرمود اگر چیزی بودی که برگ باشد و سستی در دستها و سبب تلین است به سبب تلین است به سبب تلین است
و افضل و سستی کی است و سستی را سستی است که اسهال و سبب تلین است به سبب تلین است به سبب تلین است
و حار است در ربه او را اسهال میکند و سستی در ربه او را اسهال میکند و سستی در ربه او را اسهال میکند
و سستی در ربه او را اسهال میکند و سستی در ربه او را اسهال میکند و سستی در ربه او را اسهال میکند

و سنونق بفتح سین و ضم نون در آخر تا سے فوقانیہ زیرا کہ درین دو شفا دست از بر در دیگر موت و در تفسیر سنونق
 پشت قول است اول غسل است دوم بلی است بضم ب و تشدید با سے مفتوحه در د سے روغن که از عکله روغن بیرون
 سے آرنه آمیخته بروغن عکله بضم عین و تشدید کات مفتوحه آوند روغن خرد تر از قریب سوم دانہ است مانند زیره اما

زیره نیست جدم زیره مانی است پنجم از یاج کج است دوا سے مشهور است نافع در فتح سد و التهاب معدہ و غیره
 است و این دوا را یابس است در درجه ثانی و بستانی در ثانیہ ششم شبت عاری یابس در درجه ثانیہ و نفع
 و تبیین است نافع پنجم خرمایه ششم عیاست که درین طرف روغن میباشند و این معنی اقرب است زیرا سنای
 کوفه آمیخته لبونک که عیاست مخلوط بروغن برای اسهال اصلح و اوق سے باشد و در حدیثی دیگر آمده خبر

که در وقتیم به السوط و اللد و دوا الحجامه و المشیخ بفتح میم و کسر شین و تشدید یا سے تخم اینه سوط و دوانی است که در وقتیم
 در وقت بچکانند ولد و دوائے را گویند که از جانب دهن در حلق ریزند و مشی دوائے سهل نقل بن حدیث
 درین فصل بجهت همین لفظ است که با سهال مناسبت دارد فصل در خارش بدن سبب حک تجارت
 تیز گزنده است آنکه یابس است مخلوط صفرا سے محترقه مخالط دم است و رطب از مخالطت بلغم بلغم بدیم و حدیث
 آن غالباً از کثرت اکل طعامها سے بلغم حریف و حلو و تو ابل حاره و علاج آن در کتب طب مذکور است مصنف درینجا

سلاج خارش که از غلبه قمل یعنی پیش پیداشود بیان کرد و گفت و خارش غلبه قمل را صالحه پیشیدین پیراهن ابرشین
 فرموده و در صحیح آمده که انس بن مالک **رضی اللہ عنہ** فرمود که پیراهن ابرشین بپوشند و بعضی روایات سے مسلم آمده
 و از آن مشقت میدیدند ایشان را حضرت فرمود که پیراهن ابرشین بپوشند و بعضی روایات سے مسلم آمده
 که ایشان در بعضی غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از کثرت **قمل** پس ایشان را

داد و پوشیدین پیراهن ابرشین و درین حدیث دو امر متعلق است به تفتی و دیگری طبعی اما تفتی حرمت
 حریر بزرگوار است که از لفظ حضرت معلوم شده یا آن از احادیث دیگر معلوم و مقرر است و مستفاد ازین حدیث
 بین استفتا که ذکر کرد بقول خود لا برای حاجت یا مصلحتی راجح و این مذہب شافعی است و نزد مالک جایز نیست
 و در این میگویی لا یابس است بلیس حریر و دیبا در حرب عند ہما و روایت کرد شعبہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 حضرت کرد در لبس حریر و دیبا در حرب زیرا کہ دیبا سے فائض دفع ترست مخرجی سلاح را و صیب ترست در شرم
 عدو و نزد امام ابوحنیفہ مکره است از جهت اطلاق نخی و ضرورت منافع است مخلوط اتقی و اما امر طبعی تھا و سے

لبیس حریر از امر اضی یا لبه سودا و سے زیرا کہ حریر از ادویہ حیوانی است و از خواص آن تقویت قلب و تفریح و
 دفع غلبه سودا و امر اضی است به از آن پیدایم آید و آن گرم و ترست و بعضی گویند معتدل دوران اصلاح چیز سے
 زبیر و خشونت نیست لاجرم از حریر و رطب است و آن نافع بود بسبب نازک بودن آن جاسے نازک و در وجوب
 گفته کہ ریشم جاز مفرح است و پوشیدین آن نافع است و در شریح و سے آید و کہ بوعلی بن سینا ابرشیم را
 و در نعیمه آورده و گفته کہ حریر و دیبا در حرب و دیبا در حرب و دیبا در حرب و دیبا در حرب و دیبا در حرب
 و در بیوست و در حسب تقویہ است و در حدیث و بیان آنست کہ بتدل است در رطوبت و بیوست و در
 از مفرح تر است و در حدیث است از مفرح رسے بعضی روح بلکه ملائم است مریب روح را مطلقاً و فریاد میکند

من زيت فقال ما كان الله يقدره في ذلك الدائم قال نعمت عايه لا يبقى احدني لبيت الالاد الا لبعاس
فانه لم يشهد كم حال من حديث انبت كراين جماعه دار ودر حلق آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم بحيث لم يبق
آن حضرت را صلوات الله عليه وآله وسلم تا خوش آمد و فرمود در حلق چه اينها که ابن فضل کردند آن دار و را بر نیزند و این
عمل ليشه بعيت بود از ان حضرت صلی الله عليه وآله وسلم که قصاص گرفت از ایشان و لهذا فرمود عباس را نیز نیزند
که دوسه شریک بنه و دوسه هر که برضایه کسه بگمان خطا با دوسه علی کند خصوصاً صاحب که کند بنیادانی قصاص آن
بر دوسه ثابت گردد و بگیرد یا عفو کند و عنقریب بیاید که اگر کسه طب نماند و جا بل بود و دیگر را بجمل خود علاج کند
و ضرر آن بد و برسد قصاص و ضمان بروی ثابت گردد و الله اعلم **فصل در علاج دروس**

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در دو سه حادث شدی صاحب بر سر مبارک نهادی و فرمودی

صداع را این سود مندست نه سنن ابن ماجه ان الهی صلوات الله علیه وآله وسلم کان اذا صدع غلف راسه با
و یقول انه یخ باذن الله من الصداع چون در دو سه همیشه آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم را غلاف میگرد
دوسه پوشید بر مبارک را بچنان و میفرمود که این نفع کند است باذن خدا از در دو سه و مراد بآن کسه است

از نوع صداع و ان صداع مادیه نباشد بلکه از حرارتی باشد ملتب و این نوع را حامله است

پس چون بگویند با سر که آمیخته کنند و بر پیشانی نهادند و اگر دوسه باشد از خون علاج دوسه بحامت فرمودی

چنانکه گفت و در حدیث او و دست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با شکی الیه احد وجانی راسه الا قال
ایحی و لا یث احد وجانی لبطنه الا قال له خضب بالبخار اگر کسه شکایت از درد سر کردی امر بجای است نمودی
و اگر شکایت از درد شکم آوردی خضاب کردن بچنان فرمودی و این نیز دوسه خاص از درد شکم بودی

که بجزارت و مانند آن بودی و غالب علاج مخصوص بایش آن دیار فرمودی که وقوع آن در ایشان غالب

بودی و کلاه متعلق بعد از سابقاً در بعضی فصلون نیز گذشت است فتدکر در جمیع ترندستی است عن اهل

تانت کانت انما یصیب ابنی صلوات الله علیه وآله وسلم ثم حده و ما شوکه ارا و صلوات الله علیه الخ و نهی برآمد بر آن حضرت را

صلوات الله علیه وآله وسلم قرص در بدن و نهی در آمد خاص و جراحتی مگر آنکه در نهی و بر دوسه خافصل

در بیان طعام و شراب چنانچه میفرمود که بپار آن اگر آه کنیند بر طعام و شراب

طعام و شراب باید بدین تقویت در ترمیم وجود ایشان میکنند باعمال طبیعت در ان و این مضمون از حدیث

است که گفت عن عفته بن عامر یحقییر فیرتبه یا مد یوم ذی الحجه عامر بن عامر و در بیان ان الله لیطعمهم لیسقیمهم و

ایحییت طاهرست چه طبیعت مریض باصلح ده و اجزای آن مشغول است و چون اگر راه مریض کنند طعام

و شراب طبیعت مریض است و در شراب مشغول شود و ماده خام ماند مریض قوت گیرد و در ان

قوت نماید در ما چیز که لطیف از شراب و غذیه که بان تقویت حاصل شود و طبیعت بان شده مشغول شود

چون سر باسک لطیف و مراقب مزاج بشرط آن که آب در بان مریض منافی نبود و العاش قوت بیویا سب

عطر خیار شاد بے بخش و بیادوت و تعقد احوال مخصوصاً از کابره عظم که مریض تیره و خادم و محب و معتقد ایشان

بود در مثال آن فصل در علاج عذر ه طفلان را در حلق زخمی پدید می آید در توران غلغله از اعراضه

در بیان

نیوانند بضم عین مملو و سکون زالی محمد جانجہ آن بقسط سند سے میفرمود و بعض وایما کام بودن بابت است تمام
 عصرے کنند و خون ازان بیرون سے آرند آنرا سی دولت خیر ماند او هم با مجامعت و قسط الجوسے و لا یکن
 صبیباکم بالغزنی العذرة بقرن چیزی کہ عداوات کنیند شایبان چیز یعنی عذره را بجماعت ست و قسط بحر سے
 کہ دارو سے مشهور است خوشبو و گسٹ نیز گویند و عذاب کنیند خوردان خود را نیز بر کردن باگشت در عذره و در
 امام احمد است داخل رسول اللہ در آمد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم علی عائشہ بر حالتی در عندیاست
 و نزد عائشہ خروسے بود کہ یہ سحر آہہ دکا کار و سورن خینیے و سے خوشی میرفت غالباً علاج صبیہ و غز کام
 باگشت کردہ بودند یا بسبب علتی کہ داشت خون میرفت فقال ما ہذا ایس پرسید آن حضرت صلے اللہ
 علیہ و آلہ وسلم چہ شدہ است مرا این کودک را کہ از سینے او خون یہ دو تھا جوابہ العذرة پس گفتند مذرہ و از
 او وجہ سے راسہ یاد دوسے من در سر و سے فقال ویالک انظر اولادہ ایس فرمود و اسے پر شہا کے
 زمان نکشید اولاد خود را بصر عذره یا بجلال بد انچه جا بلید بدان یا تبرک علاج دائرہ اعظم ایما امراة صاب
 ولدہ العذرة او وجہ سے راسہ و فرمود ہر نیک برسد اولاد او را عذره یاد دوسے در سر فلانہذا قسطا بند یا پس
 گو کہ گیر و قسطا بند سے رانخلہ با پس باید کہ حل کند یا ب و بعض روایات نقلت کہ یعنی حکم کہ آنرا آب تم
 تسطہ ایہ پستر بچکاند و در اقسو زینے فامرت عائشہ ضعیف ذی بالصبی ایس فرمود و عائشہ تا کردہ شد این
 علاج بان صبی پس بہ شد و چون عذره ما و در آن خوشی سے کہ بلغم بر و غالب بود مساجد بقسط موافق بود و قسط
 بخت ست و مقوسے عضو درین کہ بہ شارت ست بیف اشکاسے کہ کردہ اند کہ قسط حار است و عذره کہ عذرت
 سے شود صبیان را از حرارت سے شود و وزج ایشان نیز حار است اسما کہ قطر حجاز نیز حار تقریر جو ایہ کہ
 مادہ عذره غالب ست برو سے بنفج و قسط تخفیف ست کہ رطوبت رانخلک مگر و اندوگاسے دفع ہوا بجماعت
 نیز سے باشد یا نگہ تو اید کہ آن از معجزات دوسے صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بود قسط کہ فرمود است کہ در یوزاب
 کردہ بدماغ فروریزند اسرو سے تخفیف باشد در حالت استلقا و چون در او بدیع برسد بچہا بجماعت و ن ارد

فصل در علاج درود

درود علیہ و آلہ وسلم روح فرمود و تاوی کسب و طور و خود ط فرمود سے
 کسی از درود **درود مبارک** در خواست زیرا کہ نواد او حج یا عتہ است چنانکہ سبحون میگویند مگر کسی را کہ
 بطن دوسے دردناک ست چنین پس را دو انجریا سے بدینہ دروسے دو سین ابی دو وثابت ست عن نصیب
 گفت سعد مرتعت مرضا بیمار شد م بیمار شد نے فانا نے رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم جود سے پس آمد بر است
 بیادت من موضع یدہ بین ثدیے پس نہاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی وجعت بر و یا علی نواد
 تا آنکہ یافتم سرد سے و راحت آنرا بردن خود غالب یک میں نفوذ فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم استیک
 تو مرو سے کہ دل تو درد دار و فات عمارت بن کلاب بن قحتم پس یا عمارت بن کلاب اگر از قبیلہ قحتم سے فانا
 جل مطیب پس بدستیک دوسے مردیست کہ نور را شب میگیر سوز میکنند یا ان را فلیاخذ بسین مرتنت
 عجوۃ المدینہ صیحا عن جواہن تم لیکدن بسن پس باید کہ گبر و حایت ہفت خربار از خرما سے مدینہ ازین نوع خود کہ
 اور عجوہ میگویند و باید کہ بکوبد آنرا را با خستہا سے شان پستر در و کند و بنوشاند ترا و در و در و را گویند کہ در ہذا

برینند ملاحظ را خود بیان کرد و ساختن آن بان طیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن ولد و کردن آن
 بود چرا خاصیت عجیب است بر این مرض خصوصاً قریب برینه خصوصاً عجزه و در تخصیص هفت مرتبه و غایتی
 است که پوسه معلوم شود و عمل را بدک آن راه نیست مگر آنکه مناسبتی داشته و نکته در آن اعتبار کند چنانکه گویند هفت
 عدوسه مبارک و مشهور و شامل است مرا کثیر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و امضا و مانند آن اما سبب وجود این
 خاصیت در آن بحقیقت نمیتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود است آنرا نیز
 جز پوسه آسمانی نمیتوان یافت چنانکه گفت و میفرمود که هر که هر بار او هفت عدد خرما از عجزه عالیہ برینہ بخورد
 آن روز زهر و سحر بر او سے کار آری باشد که اجارنی ای صحت و میفرمود عجزه عالیہ نام ناحیه است که در جانب قبا
 و شرقی اوست و این قسم قرم در آن نواحه باشد شفا سے بیمارهاست و تریاق است با دوا این مضمون
 این حدیث است که گفت آن **عجزه عالیہ** در دوا و انما تریاق **عجزه عالیہ** و چون درینجا جهت
 عدم درک حقیقت سبب شفا غفائی درشت و از ضعیف الایمانان که سخنان اطباء تقیید اعتقاد و تما
 دارند ترودے و توقع و اعتقاد آن راه سے یاد دفع آن مطلق العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از
 شد اوطان انتفاع بیمار بار و آنست **اعمال حلال در طبیعت در آن احوال** نماید بیان استعانت کند
 مردفع علت چنانکه جمیع زکا بر بخت و ثوق و اعتقاد بخبر پوسه که فرموده است اجته السودا شفا و من کل
 دوا الا الالم و یجوزت اراضی سوا حجه السودا و رند سے بعضی نظریطاً بر کریمه فی شفا للناس و در مجموع
 ارض غسل بکار زنده سے و بکرت حسن اعتقاد آن امراض دفع شر سے افضل در بیان این خبر
 بیمار این بیان را با احتیاطی برین فرمودے و زغذ سے مخالف منع کردے و اصل در جمانف تنزیل است
 ورنه **عجزه عالیہ** او سے سفر اوجا احد منکم من الذاکط او لاسم النساء فله تجدد و اما معتصموا صعبه اطباء به مرض ما
 از استعمال چسبیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض که سبب آن آب دروسے سفر و مخالف بودیم کردن فرمود پس
 معلوم شد که چسبیت و پرین کردن مایه است و همین تیس مرض را از تناول غذا سے مخالف و هر چه ضرر کند
 او را احتیاطی بود و ام **عجزه عالیہ** رویت می نزدیک حل سطر رسول الله در آمد برین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم
 و مع علی بن ابی طالب حضرت سیدنا سید زکریا علیه السلام بود و سینه از من مرض و علی در حال نقاست بود از مرضیکه
 داشت یعنی از مرض بر خاسته و بشور قوت تمام گرفته و جوان اصلی نیامده بود و لذا و اول حلقه و در خانه مانده و شکما
 حرا بود او نخته تمام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اکل منها پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن تناول
 نمودن گرفت و قاصد اکل سینه او شی نیز از آن خوردن گرفت نطق البنی صلی الله علیه و آله و سلم بقول العالی تک
 ناقه به فرید که حضرت زکریا علیه السلام را **عجزه عالیہ** را **عجزه عالیہ** را **عجزه عالیہ** را **عجزه عالیہ** را
 از خوردن آن قامت بصفت شعیب و سلف تجبست بگفت هم المذر ما ختم طعاسے از آرد وجود یکند پس نزد
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردم آنرا فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلی
 بر سکه را من بدان صاحب فانه انفع کس ازین طعام بخورد که نافع است مرترا ویرودے من بدان صاحب فانه انفع
 لک یعنی در بایستی باین لفظ آمد که ازین طعام بخورد که نافع است مرترا پس چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

عجزه عالیہ

علیه وآله وسلم علی یا از خوردن خرمای در ایام نقابت منع فرمود معلوم شد که احتیاط پریندر کار است و چون صیبا
 و مردی است از صیبا دوسه قال گفت قدمت علی ابنتی قدوم آوردم بر منبر صلی الله علیه و آله و سلم و بین من
 خبزو تمر و حال آنکه پیشتر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نان و خرمای حاضر بود فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و بخور فاخذت تمرا فاكلت پس گفتم من خرمای را خوردم فقال آنا تمرا و یک رس پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بطریق انکار و تعجب آیا میخوردی خرمای را و حال آنکه تو رسد و اوسه و خرمای خوردن کسی را که رسد و اوسه و نیکو
 نباشد نعمت پس گفتم یا رسول الله اضعف من الناحیه الاخریه یعنی خرمای از جانب دیگر که در آن جانب رسد
 نقبسم رسول الله پس خند و کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین سخن و این سخن ای صیبا بطریق مزاح
 شروع بود که در واقع حق است و در ظاهر منبیه از سادگی است و میخواست که خرمای بخورد و نگذارد و اناناست
 از حقیقت سادگی و غفلت از کار و بار دنیا است و الله اعلم و قال ان الله اذا احب عبده سماه الدنيا کلها
 یعنی احدکم مرئیه عن الطعام و الشراب پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تقریب ذکر پریندر اتفاق فرمود
 چون محبت وارد حق جل و علا بنده خود را نگاهدارد و پریندر فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پریندر میفرماید
 یکی از شما بیار خود را از طعام و شراب مخالف و مغضوب و احتمال دارد که این را بتقریب سادگی صیبا و نارسائی
 و سبب کار و بار دنیا و معامله آن و غفلت و فراغ و سبب از آن فرموده باشد و تشبیه آن بحال بعضی مواضع
 مقام که سخن در مرض و احتیاط میرفت کرده باشد و چون تقریب احتیاط شایع اشارت کرد بعضی احادیث که
 درین باب مذکور است بر آنست و حکم کرد بعد از صحت آن و گفت و اما احادیث مشهوره که بر زبان عوام جاریست
 و یکی از آن حدیث است الحیمه راس کل دواء و المعدة یفتح میم و کسر عین و بینه سیم و سکون عین نیز آمده
 بیت کل دواء و عود و اکل جبها و اتحاد سیکوید پریندر اصل برزواست و معدده خانه دمنزل هر در است و متعاد
 گردانید هر چند را آنچه متعاد است یعنی عادت را در طعام و شراب دخل تمام است علما میست که کبی را خردن
 آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگر بر اعتقاد نیست با وجود موافقت آن سبب را خردن یا رگوار آوردن
 دیگر بر عکس آن چنانکه می گویند العاده طبعیه ثانیه و میگویند که این حدیث از معتربات و موضوعات است
 و صحیح شده که از کلام عارف بن ابی است که مردی متعجب بود چنانکه مذکور شد سخاوت و مفاصد حسنه
 حدیث المعدة بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشد رفع و سبب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه و سبب
 از کلام عارف بن کلهه است که طبیب عرب بود یا غیر و سبب گفته که غایب از احیاء مریضان آورده که البطنه
 و الحیمه اصل الدوا و عود و اکل بان با اعتقاد مخرج احیا گفته که نیانتم من این را صلی و در حدیث دیگر آمده که
 نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور است بر زبان مردم صحیح نشد ان المعدة حوض البدن و العروق النیما
 فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحی و اذا سقمّت المعدة صدرت العروق بالسقم گفت معدده حوض بدن است
 و رگها بسوسه و سبب آینه و مجمع شونده اند چنانکه جامه براسه آب خوردن بر حوض فرود آید و مجمع شوند و چون
 صحیح و بی علت است معدده باز میگردد و رگها از سبب بسوسه اعضا و ممبرند رطوبات است چون که صحت بخشند و چون
 بیمار و معلول است معدده باز میگردد و رگها از سبب رطوبات و بر از سبب بسوسه یا بسیار از سبب

این حدیث را در مشکوٰۃ از بیقی در شعب الایمان آورده و در تنزیه اشرفیقه میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد
 و بیقی در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوی او است
 سعد بن و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که این حدیث در او در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را
 در او وسط آورده و محمل ساخته است و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در او وسط این حدیث را از راه او سے از زهری
 از ابی هریره آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر زید ابن ابی نسیه و منفرد است با او سے بیست
 از او سے و ذکر کرده در قطبی و محمل ازین طریق گفته که صحیح نیست و شناخته شده است از کلام نبوی و او سے
 کلام عبد الملک بن سعد بن ابجر است انتی فصل در بیان **اجور چشم حضرت رسالت پناه**

در وقت خواب و آسایش و راحت فرموده و اسیران و کلبین مثل را در حالت

در چشم در طب منع فرمود و هر گاه که سینه از امهات نومیان را چشم در در او سے نزدیک شد که
 ناشایسته جنتاب و جنتاسه مرد صاحب مدخل را امر سے مقر است نزد طباطباعت حضرت بان زیرا که
 سبب انار شایسته است بموجب ضعف اعصاب و در غایت است اما زین را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که متنا
 سکون و آسایش و راحت است یا بجهت دیگر این بر تقدیر نیست که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر
 مراد اختلاط و سیاحت بود آن نیز شاید بعلت خونی و وجود حرکات بود و با جمله عادت شش این همچنین بود طباطباعت
 طباطباعت و در علاج خدر و دوا سے خدر سے باب سرد فرموده که خدر نفع فاسه سمجه
 و در الی مغز شایسته است که عادت میشود و در حس و بموجب نقصان وی میگرد و یا از جهت سردی که عادت
 میکند و در در در یا از جهت کیفیت همیه که عادت سے شود و عین خیا ناک در گزیدن بار شایسته از جهت
 غلطی که عصب یا از جهت سردی که عادت سے شود و عین خیا ناک در گزیدن بار شایسته از جهت
 چنانچه عادت میکند و در در در یا از جهت کیفیت همیه که عادت سے شود و عین خیا ناک در گزیدن بار شایسته از جهت
 با زبان و صبر و دستهای تریش و مشرو و ویلوس و مثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد و چنانچه بعضی
 انواع و سے خواهد بود چنانکه حدیث آمده است که جمعی در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے

تا اول روز بر با سه ناله و شرنجس حرکت ایشان باطل شد پس علی اشرف علیه واکر و سلم فرمود فرسو الما نال
 و صبر علی و چنانکه حدیث آمده است که جمعی در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے
 و اقامت است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے
 و عین است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے
 که بختن است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے
 و عین است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے

و عین است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے
 و عین است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے
 و عین است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے
 و عین است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے
 و عین است و در راه بدرستی رسیدند و راه راسته از آن و سے

سفر السعادت

این حدیث را در مشکوٰۃ از بیہقی در شعب الایمان آورده و در تفسیر اشرفیہ میگوید کہ این حدیث باطل است و اہلی تہذیب
 و بیہقی در شعب الایمان گفتہ کہ اسناد وی ضعیف است و ذہبی در میزان گفتہ کہ منکر است و ابراہیم کہ راوی اوست
 محمد بن جعفر بن محمد بن ابان المیزان گفتہ کہ ابن حبان اورا در ثقات ذکر کرده و میگوید کہ طبرانی این حدیث را
 در او وسط آورده و محل ساختہ انتہی و در مقاصد حسنہ گفتہ کہ طبرانی در او وسط این حدیث را از زہری
 از ابی ہریرہ آورده و گفتہ کہ روایت نکرده این را از زہری مگر زید ابن ابی اسیمہ و منفوست را و سے ہریرہ
 از وسے و ذکر کردہ در تظنی و زلل ازین طریق و گفتہ کہ صحیح نیست و شناختہ شدہ است از کلام نبوی و وسے

کلام عبد الملک بن سعد بن بکر است انتہی **فصل در بیان علاج و روششم حضرت رسالت پناہ**
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے و امیر المؤمنین علی را در حالت

در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے و امیر المؤمنین را چہم در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے
 ناشایسته ہفتہ ہفتہ و چہما سے مرد صاحب مد جلع را امر سے مقرر است نزد صاحبان مطہر است بان زیرا کہ
 سبب امارت نجاست بہ موجب ضعف عصاب و دماغ است اما زین را شاید کہ بجهت تمب و حرکت بود کہ منشا
 سکون و آسایش و راحت است یا بجهت دیگر این بر تقدیر است کہ از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر
 مراد اختلاط و مسائت بود آن نیز نشاید بعلت خفت و وجود حرکات بود و با تامل عادت شریف این چنین بود و طبیبان
 طبعا و شرعا **فصل در علاج خدر و دواس** باب سردی و سردی خدر و نفوس خاسے ہر
 و ال مہارت ہے ہے سے کہ ہاوش پیشو و در حلس و موجب نقصان وی میگردد و یا از جهت سردی کہ حادث
 میکند بنفوس و در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے و امیر المؤمنین را چہم در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے
 فخر جوہر عصب باز بہت سے ہاوش پیشو و در حلس و موجب نقصان وی میگردد و یا از جهت سردی کہ حادث
 چنانچہ عادت میگردد و نیز بجلوس بر قدم و علاج خدر و فلج و لقوہ و غشہ و مثال آن اخذیل از ج عصبوست
 با وہان صمد و ہستماز تریاش و مشرو و لیوس و مثال آن چنانچہ در کتب طب مذکور است و مراد و اینجا بعضی

النوع سے ہوا ہے ہر چند کہ روایت آیدہ است کہ جمعہ در راہ بر سرے رسیدند و نادانستہ ازان وقت
 تا اول لرونہ پہنچے نہ ہاوش پیشو و در حلس و موجب نقصان وی میگردد و یا از جهت سردی کہ حادث

و صبر علیہم ہر اینان را با حق بیچہ نہ رسید آب را در خیمہا و برایت ان بر نیز در میان دو بانہ نمازینے با نکتہ
 را قیامت متعذر اندازد و نیز در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے و امیر المؤمنین را چہم در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے

و تعیین وقت نماز و در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے و امیر المؤمنین را چہم در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے
 کہ بر خیمہ کب سے ہاوش پیشو و در حلس و موجب نقصان وی میگردد و یا از جهت سردی کہ حادث

فصل در علاج خدر و دواس در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے و امیر المؤمنین را چہم در وقت بروز باد و آسایش و راحت فرمودے
 و صبر علیہم ہر اینان را با حق بیچہ نہ رسید آب را در خیمہا و برایت ان بر نیز در میان دو بانہ نمازینے با نکتہ

پہنچے نہ ہاوش پیشو و در حلس و موجب نقصان وی میگردد و یا از جهت سردی کہ حادث
 و صبر علیہم ہر اینان را با حق بیچہ نہ رسید آب را در خیمہا و برایت ان بر نیز در میان دو بانہ نمازینے با نکتہ

نکات

سلم کرد و چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری سے یہ روایت ہے کہ ایک شخص نے کہا کہ میں نے اپنے والد کو دیکھا کہ وہ بیمار تھا اور اسے دوا دے کر اسے صحت دے دی تھی۔ اس شخص نے کہا کہ میں نے اپنے والد کو دیکھا کہ وہ بیمار تھا اور اسے دوا دے کر اسے صحت دے دی تھی۔ اس شخص نے کہا کہ میں نے اپنے والد کو دیکھا کہ وہ بیمار تھا اور اسے دوا دے کر اسے صحت دے دی تھی۔

فالت دخل علی ابی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقد خرج فی اصبعی شربة فقال عند ذریرة قلت نعم قال ضعیفا لیس فیہ از انواج مطہرہ گفتہ کہ در آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر من و بر آمدہ بعد در انگشت من بشیرہ پس فرمود و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من نزد تو ذریرہ ہست گفتہ آری ہست فرمود نہ آنرا برین بشیرہ و قوی و جوان این دعا اللہ مصغر الکبیر و کبیر الصغیر صغیرا بے ناگر برکتی در می بود سے ہر کرد سے بشکافتن آن عن علی قال قلت

مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی رجل یعودہ لظہر مدرم فقال لایا رسول اللہ ہذہ غدہ قال بطو عنہ قال علی فابرحت عنہ حتی بطت والبنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شامہ امیر المؤمنین علی گفت در آمد با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر مرد سے کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعبادت سے آمدہ بود در پشت آن مرد می بود

گفتند یا رسول اللہ این غدہ است و غدہ لضم عین عقدہ کہ در جسد باشد کہ مادہ سے شحم است و قطعہ سخت کہ میان عصب افتد فرمود و بشکافتن آن گفت علی فرم من ہذا تا آنکہ شکافتہ شد آن غدہ در سول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاضر بود و کبیر و کبیر طیبی را فرمود تا شکم کسی را کہ در ہضم و دویہ و دل و بطن شکافت

گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی شقیع الطب آیا فائدہ میکند جیبی کردن و علاج نمودن فرمود اللذی انزل الذاکر انزل اشفا فیما اشار ان کے کہ فرستادہ است در دوا فرستادہ است شفا را در انجہ خواستہ است یعنی حق سبحانہ تعالیٰ ہر در دوائی پیدا کردہ وہمہ بتقدیراوست و مشیت و فصل در بیان شفا نمودن مریض و گاہ مریض را فرمود سے کہ بسنجان خوش شادینہ و اندوہ ازو

و فرغ کند ابجد ہر روز و اذا دخلتم علی المریض فنفسوا فی الاہل فان ذلك لا یرد شفا و سو طیب نفس لمریض چون در آمد بر بیمار تنفس و تاخیر کہند و مدت عمر و سے یعنی بگویند کہ انشا اللہ تعالیٰ عمر تو بسیار است و اجل تو ممتد اندوہ مخور زیرا کہ بن گفتن و میکنند چیزی را از تقدیر الہی و خوش میکند نفس را و تفریح میکند کربت و اندوہ اورا و در معالجہ حزن و غم امر بتلبینہ میفرمود و آن طعم سے رقیق کار و قوی غیر سخیل یعنی نابخجہ سازند و گاہ سے قدر سے انیسل نیز آن ہمراہ کنند بشرط آنکہ تمام بخت باشد و در

عوام در وقت مثل شیر باشد و از بخت کبیرا تبینہ کہ زنبق خورست خوانند و آنرا حکم بہوشی است کہ عمدہ اطباست در معالجہ اکثر امراض عن عائشہ انما کانت از ما نہ ہست من اطبا اجماع لکن انما اشارت آمدہ است کہ چون بیمار از خوف ان او کہے جمع سے شدند بخت آن زنان ثم نفرقت الی اہل بیت متفرقا

میشد ندو میرفتند بخاننا و پانچا ناسے خود امرتسر میرتہ تلبینہ طبیعت حکم سکرو عا کثہ بیچتن و گیکے از
تلبینہ پس نختہ پیشہ تلبینہ و صفت شریرا تم صحبت التلبینہ علیہ و میساخت عا کثہ اشککہ پستہ میرتہ تلبینہ
بران اشککہ قالت : امنا پستہ سفرو و بخورید ازین تلبینہ کہ ریختہ شدہ است بر اشککہ فاسے صحبت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول تلبینہ مجتہ لفاو المررض و تذیبہ ~~میرتہ تلبینہ~~ ان زبراکہ شیخ ندیم
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ میفرمود خوردن تلبینہ راحت دہندہ است مردل بیمار را و میرد از دل
غم داندوہ را و در حدیثی دیگر آیدہ علیکم بالبعیض النافع التلبین لازم گیرید بر خود دشمن نفع کندہ را کہ
تلبین سست دشمن یا باعتبار آن دو استغوض و مکروہ است نزد طبع و شہوت نفس در آن نہ ولیکن نافع
در دفع مرض و اندوہ و دوست داشته شدہ است از نخبت یا باعتبار آنکہ این طعام در مزاج طبع چندان
خوش آیندہ نیست و خوش و لذیذ نہ اما باید خورد برا سے نفع و دفع کراہت مرض را و در حدیث عائشہ
ثابت شدہ کہ گفت کان رسول اللہ یور رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قبل لہ ان فلانا وجع لا یطعم
الطعام وقتیکہ گفتہ میشد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ فلان کس دردناک ست نیم خورد طبا را
نقال علیکم بالتلبینہ محتوہ ایام لازم گیرید تلبینہ بنوشانید اورا و ان یقول والذی سے نفسی بدہ انما سل
یلقن احد کما قتل احد یکن وجہا من الخویخ و میفرمود سوگند پروردگار کہ تلبینہ پیشوید و صاف میگردد اند
از آلایش ~~یک~~ از شمار چنانچہ است نہ یکبار زمان شمار و سے خوردن ارچرک تخصیص شستن رو سے
زمان بخت آن خواهد بود کہ سبانیہ زن در شست و شو سے رو سے از چرک بیشتر از مردان ست فصل
در عملات زہر و خیر زہ سے و سفند بریان زہر آلودہ رود پیش رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
آورد از ان تناول فرمود گو سفند بریان بطلت زند کہ زیادہ ازین از من نخورد کہ زہر آلودہ ام آن زن طلبا
کرد و گفت عین د سے گفت گریب سے تر زبان نرسد و آنکہ چند قلمه بخورد و بعد از ان خبر دایند
براسے طور معجزہ بود یکے از صحابہ کہ خورد و بود مردین نیز بطور امتیاز و اعجاز بود و در روایت آیدہ کہ
آن زن را بقصاص آن صحابہ بکشند و در این حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زہر آن گو سفند کار گرفتاد
و اما بے تاثیر سے بنو پس حجامت کریں کتقین و رسمه مو نغم و مزمزہ بر زبان راتا حجامت کنند و
بعد از ان سهال بزیت زیرا کہ غزوہ خیبر در سال ہفتم بود و ہر سال زہر آلودہ ~~بسیار~~ ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~
سے یا ہم تا سال وفات رسید و بود ما زلت ادب من انا کلمتہ لکلتہ تا سالہ ~~بسیار~~ ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~
او ان القطع الاہر منے فتو نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پدید آیدہ ہمیشہ سے ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~
کہ خوردہ بودم از گو سفند زہر آلودہ و در خیبر باشد اکنون رقت گسستن رگ سینہ من ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~ حکمت آئی و بقای ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~ شرآن تا وقت ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~ بن بود معالجہ زہر
بر دون ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~ مجموع آئین ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~ سم است چنانکہ با یادوم زہر کہ سارض زہر باشد
بیعیث یا بخاصیت تاثیر دواد دفع م من دفع است یا بکفایت چنانکہ در رسدہ گویم دفعہ ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~
و سرور دفع ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~ بخاصیت سم چنانکہ بعضی ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~ تر یا ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~ ~~مکہ~~ ~~در خیبر~~ ~~مکہ~~

خاصیت و سے چنین واقع شده است که دفع زهر میکند و تا شیر آن در آن معلوم است قطعاً ولیکن علت آن معلوم
چنانکه زهر مہرہ کہ میباشد و در ادویہ مثل این بسیار است و ہر کرد و انیاد باید سبب است نماید استفراغ و دفع زہر
استفراغ حماست است و لهذا آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختیار دو شد علم فصل در علاج
سحر چون بچہ ذکر کند و ذات مقدس بنوسے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر شد گفتہ اند کہ حکمت در تاثیر سحر در ذات
مقدس آن بود کہ مقرر است کہ سحر و ساحر تصرف و تاثیر نکند و چون بیود تا بیود و دیگر مشرکان آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم را نسبت بسحر میکردند حق سبحانہ و تعالیٰ بتاثير سحر دروسے نزاحت ساخت عزت و کمال ویرا ازین نسبت
لظہار کرد و کذب و عوسے و بطلان اتہا ایشان را و انودہ بالجلد چون ذات مقدس وی از سحر بیود پماید فرمود
تا برسہ مبارک و سے حماست کرد و کسبکہ از دین ایمان خطے ندارد ہر آنکہ این علاج را انکار میکند و میگردد کہ
حماست قسمی از استفراغ است بعللاج سحر چہ مناسبت دارد و دفع و سے چگونہ کند و اگر از کفار اطبا چون جالینوس
و ارسطاطالیس نقل کردند سے البتہ آن کس بچمت زیغے کہ در باطن و دروا سکار کرد سے و گفتی چون ایشان
چنین حکم کردہ اند لا بد بیوسے و حکمتی نخواہد بود بعد از ان اشارت کردیم بقولیت حکمت و دفع حماست در دفع
سحر بقول خود کہ گفت و چون مادہ سبہ مبارک سیدہ بود و در قواسے و ماغیہ تاثیر کردہ چنان تخیل میکرد کہ سحر
کہ کردہ است وہ میثم و و این تصرف است از ساحر و طبیعت مادہ و موسے تا آن مادہ بر بطن مقدم واقع
غلبہ کرد و مزاج آن از طبیعت اصل برگشت زیرا کہ سحر مرکب است از تاثیرات ارواح ضعیفہ از جن شیاطین
و خیانت نفوس بشری و افعال قواسے طبیعیہ بدنیہ اذ ان تاثیرات و بالجلد چون تاثیر سحر و در دفع سحر
ست کہ مادہ آن وی است کہ بعد از انضمام آن سحر بوقت تاثیر سحر بر بدن طبیعت سحر و در دفع سحر شدہ
حامل قواسے و ماغیہ میگردد و بتاثير و تصرف سحر در بدن سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
در مصلحے کہ سحر متضرر شدہ باشد حماست حکمت است تا سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
طب و عدم درک حکمت و غیر من شیاست و در جملہ طب سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
دعوات کہ ابطال آن میکنند و چند آنکہ تاثیرات سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
انشال سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
تأبت شدہ کہ آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
نسیان و تخیل و ضعف قوت حمل و اطفال سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
سند سادہ و مدت بقاسے این سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
زور و قوت آن چہل روز بودہ و وجود آن سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
مانشیے نزد عائشہ بود و عا کرد و بسپار کرد سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
حق تعالیٰ فتوسے داد و مراد را چہ استت کریم روسے حماست سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
یکے ازان و در نزد سحر من و دیگرے نزدیک باینا سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر
این مراد و جمع و سے از حماست گفت مطبوع سالیغے سحر و طبیعتی سحر و در دفع سحر سحر و در دفع سحر سحر

گفت لبید بن اعصم بودے گفت در چه چیز کرده گفت در مشط و مشاطہ و مشط بضم میم شانہ و مشاطہ باضم میم ہای کہ
 ای آندازہ بر پیش شایہ کردن در دعا شکوفہ کنخل فرگفت آنرا کجا پہنان کرده اند گفت در بیزروان نام جایی است کہ
 در آنجا بود و در دستہ اروان یافت و گفته اند کہ این صحیح ترست پس رفت آن حضرت صلوات اللہ علیہ وسلم
 یا چندے از صحابہ بران چاہ و فرمود ہمین چاہ است کہ نمودہ بودند مرا و آب و سے سرخ بود گو یا خا آب
 کرده اند و کلما سے او گو یا رسول شیطا طین پس بر آوردند از و سے آن سحر را اینچنین آندہ در صحیحین دور
 روایتی از ہمارے آندہ کہ عائشہ گفت چرا فاش نمیکنی یا رسول اللہ این را گفت خوش مذاکرہ کہ پرگندہ کنم
 بر مردم شر را و در حدیث ابن عباس نزد بہقی لبیدہ ضعیف آندہ کہ در ایجا و ترے یعنی زہ کمان را یافتند
 کہ در و سے یازدہ کرہ بود و در آندہ سورۃ الفلق والناس ہر آیتے کہ میخوانند گرہے ازان کشادہ میشد
 و نیز از ابن عباس آندہ کہ چون فرستاد آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم عمار را برای استخراج سحر از
 چاہ پس یافتند یازدہ کرہ را در روایتی در فتح البارسے ذکر کرده کہ فرود آمد مر و سے پس یافت طلوع
 نخل را در و سے شمال آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم از موم ساخته و در ان شمال سوزنا خا سیدہ
 در شتہ در و سے یازدہ کرہ پس فرود آمد جبرئیل مبعوذتین ہر آیتے کہ میخوانند گرہے کشادہ میگشت
 و ہر سوزنے کہ میکشیدند الہی تسکین بی یافت بعد از بر آمدن آن راستے پیدا میشد و آندہ

معنا بدن گاہے معالجہ بدن بقیے فرمودے عن سعدان عن ابی الدرداء ان ابی جہل رضی اللہ عنہما
 والدینہ ثوبان نلقیت ثوبان فذکرت له نقاش سدت انا صیت له و ضوہ سعدان ابن طلحہ از کبار
 تابعین است از ابی الدرداء روایت کرده کہ پیغمبر خدا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود پس ازان وضو خست
 گفت سعدان بعد ازان ملاقات کردم ثعبان را کہ مولا سے آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و در سفر
 و حضرتنا آخر عمر در خدمت بود و ذکر کردم با و سے انچہ ابوالدرداء گفت بود ثوبان گفت راست گفت ابوالدرداء
 من ریختہ بودم آب وضو را بر ا سے و سے و سے آری استفراغات پنجگانہ است کہ آن پنج اصل انواع

استفراغات است و آن پنج اسمال است دمی را خارج دم و خروج اجزہ و عرق و سنت بر ہر ریح و اور شدہ
 چنانچہ یاد کردیم پوشیدہ نماند کہ خروج اجزہ و عرق را صریح ذکر نکردہ است مگر آنکہ آن لازم اجض معالجات
 کہ مذکور شدہ بود باشد قصہ اگر کسی معالجہ کردے و طب ندانستی اور الضمین فرمودے عن عمرو
 بن العاص یرقون من کلب و لم یعلم منہ الطب تبین ذلک فهو فاضل من سیکہ علاج کند کسی را بے آنکہ طبیب باشد
 و دنیا طب و سے ضامن است و علماء از اضا سے نسبت کہ ہر بیماری طبیعی کند و مریض را ہلاک کند یا عضو
 از اعضا سے

در طب حادق ترست از ہمہ آنکہ جمہ استرزیونہ ابہا کردہ از زید بن اسلم ان رجلا سے فی زمن رسول اللہ
 مردے در زمان پیغمبر خدا سے و آنہ در مخرج فاشحقن الدم مجروح شد پس محتبس شد خون و رجا
 وی دان الرجل و عارجلین من سبے انما قنطر الیہ دآن مرد و مرد را از قبیلہ کہ نام آن سے انما رست از بر
 علاج علیہ پس نظر کردند آن مرد و و حال آن مجروح نا علاج کنند فرغم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

قال انزل الله الذی سے انزل الہا فرمود آن حضرت **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** آن دو مرد را کہ نام یکی از شما طیب تر و حاذق تر است یعنی ہر کہ نام کہ حاذق تر است و دانا تر علاج بلند نقالادونے الطیب خیر یا رسول اللہ پس آن دو مرد چون انہ قول آن حضرت **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** تفاروق و تفاسل در طب و بودن یکے بہتر و نافع تر از دیگرے نمیدند پرسیدند آیا در طب نفع و خیریتے بہت و نفس الامر و امر مستحب و مفید بہت فقال انزل الہ الذی سے انزل الہا فرمود آن حضرت **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** ہر کہ فرستادہ بہت و دورا چنان کس فرستادہ بہت و دورا یعنی ہر وہ بتقدیر الہی بہت و پدید آگندہ و تاثیر بخشندہ حق بہت سبحانہ و تعالیٰ

فصل در پیغمبر پر سبزی فرمودے حضرت موسے **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** از معاشرت ارباب امرافضتہ کہ از صاحب دیگر تجاوز کند و برسد چنانکہ جذام و جرب و مانند آن و چون بحاصیت احتمال عدو سے و تجاوز دارد از معاشرت و مخالفت ارباب آن پر سبزی کردن فرمود چنانچہ در حدیث ابی ہریرہ مرفوع است کہ آن حضرت **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** فرمود فرس من المجدوم ہما نفر من الاسد کبیر از صاحب جذام چنانچہ بگریزے از شیر تا ہونزد و شاملاک نکند و در حدیث جابر صحیح است انہ کان منی وفد لقیفت رجل مجذوم فقال انا بایننا فاربع مرد سے از لقیفت برای بیعت اسلام حضرت آمدہ بود کہ مجذوم بود پس آن حضرت **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** اور انجو و نطلبید و دست و پیرا در دست خود گرفت و فرمود بیعت کرویم با تو در قصد و نیت بہت گرفتن چنان نیست برگرد و نزد ما باش و در حدیث ابی جہاش مرفوع است کہ آن حضرت **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** فرمود لا تہی النظر الی المجدومین بسیار نظر نکنید بجانب مجذومان کہ مکروہ است و ناخوش آیندہ و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال دارد کہ نا طلبیدن آن ثقیف مجذوم در حضور و چہنیں نمی از او است نظر بچہت آن بود تا و سے محبوب و محترقہ نماید و اید انکشد و اللہ اعلم ولیکن سوقی کلام مصنف در آنست کہ مراد یہاں منی اول کہ ناظر در اتقا و اجتناب سے و در حدیث دیگر آمدہ کہ المجدوم و بیناک بہینہ قید ریح اور چہنیں سخن کن با مجذوم از دور اقل آنکہ میان تو و میان مسافت یک نیزہ و ار سے بود یا و نیزہ و ار سے و جذام مر سے چہیست سے باعتبار اہلاک و تعمیر و تفسیح ہیأت و صورت و احتمال تجاوز رسیدن بغیر کہ از اندھا سواد کہ متولد از خون فاسد و احتراق اوست در ہمد بدن پدید سے آید و مزاج اعضا تباہ میشود و شکس اعضا و ہیأت آن تغییر میگرد و این احادیث و مانند آن ناظر در اجتناب و پرنیز سے از مجذوم و در احادیث دیگر آمدہ کہ آن حضرت **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** با مجذوم و طعام خورد و ویرا اور کاسہ خویش نہاد و گفت کل بسم اللہ لئلا یغیب عنک اللہ علیہ بخور نام خدا را و تو کاسہ سلیزہ من در خوردن با تو بر نما و حدیث لا عدو سے و لا حیرة نیز ناظر در عدم اجتناب و احتراز سے چہ میفرماید کہ تجاوز از من بہر سبب آن از یکے بدگیر سے نمی باشد و قال بکہ از طیبورہ مانند آن میگیدند و شوم سے پیدا زہ چیز سے نیست و باطلست و در حدیث دیگر آمدہ کہ شتر سے بود گر گین در میان شتران عرض کردند بچہت **صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** کہ این را در میان زنبند کہ جرب از و سے بدگیران ہر ایت خواہد کرد فرمود این را کہ جرب رسیدہ است از کجا رسیدہ است یعنی این چیز سے نیست چہ بتقدیر پروردگار آقا نے سے پس میان این احادیث کہ ناظر در عدم اجتناب و احتیاط و احادیث دیگر کہ بر خلاف آن در حالت در زندمانات و معارضہ نماید جواب ازین میگوند کہ ہمیں عدم عدو سے

و اگر بعد از تحریم بود بجهت تویم حل آن باشد براسے شفا فرمود آن نیز جائز نیست فاضل در سینن فسانی مروی است
 که طبیعی نوکر کرد که درین موارد وضعی بکار سے آید اور انھی فرمود از نقل منفذ ع و بکار بردن آن در دار و در وقت
 در ثابت شده من تداوی سے باخبر فلا شفاء الله کسیکه تداوی کند بخبر شفا نه بد و در عذابیتا سے دعاست یا خبر
 و الله **فصل** در علاج حمل تراشیدن سر فرمود سے تا مسام بخبر منفذ شود و قضا عد نه دوا و که که حمل از آن
 متولد میشود ضعیف و در پوشیدن حریر یا نیز در علاج حمل فرمود سے و از بعض شروع موجب تخصیص آن نبوی
 خاص نیز نقل کردیم چنانچه گذشت **فصل** در معالجه باویہ رو عانیہ ربانیہ و در وقت که از آن و در طبیعی بان که
 شفا سے اعم و نفع در علم از قرآن فرود نیاید چنانچه فرمود و نزل من القرآن ما یشفی و رحمة لکم من کل شئ
 در اینجا بیانیه است نه تبییضیه و قرآن شفاست از امراض روحانیہ و جسمانیہ چه مرض روحانی اعتقادات فاسده
 و اخلاق و سیمیه و اعمال تبیحه است و قرآن مشتمل است بر بیان معالجات و در شفا و بطریق از آله آنها بر وجه تم و کمل و
 دایورن او شفا از امراض جسمانیہ بجهت آنست که تبرک و تمین بقرات و سے نفع است در بسیاری از امراض
 و بلا با و نزل و در نفع است مرانها را چنانچه در احادیث آمده که من لم یستثن باقرآن فلا شفا و اثر و فائده الکتاب
 دوا و نکل دوا و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیغ بغا فائده الکتاب موجب اکابر است و نیز در بعض ادویه با ثوره آمده است
 و ان تجعل القرآن ریح قلبی و شفا سرد سے و باید دانست که آیات و اذکار و ادویه که شفا در رقیه کرده میشود
 به ان نفع و شفا و ذرات آنهاست و لیکن صلاحیت و قبول محل و قوت بهمت فاعل و تاثیر و سے شرط است و
 اگر تکلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و بهمت فاعل است یا از عدم قبول محل نفع یا در اینجا نفع قوی است
 که با وجود قوت فاعل و صلاحیت نفع واجب و عاجز از وصول اثر و طور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز پیدا
 و عدم تاثیر آن گاسے از جهت عدم قبول بهمت است مرده ارادو گاسے از جهت وجود نفع از رسیدن اثر
 و است به سے زیرا که طبیعت چون بگرد و دارا قبول تمام اشغال بدن نیز حسب قبول بود و همچنین قلب
 رقیه و تعاونی را بگیرد و قبول تمام و بهمت تو سے تاثیر کند بر اثر که علت و همچنین دعا که قدرت توج و حضور قلب
 و رو سے نیز متبر است و عدم اجابت و سے گاسے بجهت ضعف نفس و راست که همیشه و محبوب آبی دعا
 نیست و گاسے از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر جناب شرف است دعا حضور نام و توج
 کمال و گاسے از جهت وجود نفع است از اجابت مثل اکل حرام و از کتاب تنم و امتحان و رقیه موجود است و
 غیر آن از اسما سے آبی طب روحانی است اگر جلد سے شود و بیسایان ابرار و اقویا توج تمام و بهمت تمام و لیکن
 چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست لعل جسمانی زده از آن ذرات و غافل نشسته و تحقیق حیات
 کرده اند علما بر و از رقیه نزد جماع شش طبعی آنکه بکلام خدا و اسما و معات و میخاسے باشد و زبان عیب
 باشد یا زبان دیگر که معنی آن معلوم بود با اعتقاد آنکه موثر حقیقیه اوست تقاسے شانه و در صحیح مسلم از حدیث
 عون بن مالک آمده که گفت رقیه میگردیم مادر زبان جا بلیت پس گفتم یا رسول الله رقیه میفرمائی درین باب
 فرمود عرض کنید رقیه سے خود را بر من اگر در ان مشرک بنویسید باکے نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر
 آمده که نبی کرد آن حضرت سے الله علیه و آله وسلم از رقیه پس بعض صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه نو و کبر

